

## شیخ ابراهیم زنجانی؛ زمان، زندگی، اندیشه

علی ابوالحسنی (منذر)

پاییز ۱۳۸۱ شمسی

### ۱. تولد و تحصیلات در زنجان و نجف

ابراهیم سرخه دیزجی مشهور به شیخ ابراهیم زنجانی ۱۰ ذی حجه ۱۲۷۲ قمری در سرخه دیزج از توابع زنجان (واقع در سه فرسخی شمال سلطانیه) در خانواده‌ای کشاورز به دنیا آمد.<sup>۱</sup> سالهای ۱۲۹۱-۱۲۹۶ قی در شهر زنجان به تحصیل علوم دینی پرداخت.<sup>۲</sup> در اواخر سال ۱۲۹۶ برای ادامه تحصیلات راهی نجف گردید<sup>۳</sup> و در آنجا از محضر بزرگانی چون حاج میرزا حبیب‌الله رشتی، حاج میرزا حسین تهرانی و آخوند خراسانی بهره گرفت.<sup>۴</sup> ایام اقامت در نجف - به سنت معمول طلاب - ضمن تحصیل، از انجام فرائض و حتی مستحبات شرعی (همچون تهجد و اعتکاف در مسجد سهله کوفه) غافل نبود.<sup>۵</sup> زمانی - حتی - کارش به افراط کشید و در خط «رُهبانیت» افتاد و تصمیم گرفت «بکلی ترک علائق کرده، عیال را طلاق داده در گوشه‌ای یا با سیاحت تنها، یا با ریاضت و عبادت، عمر... را تمام» کند، که البته دوستانش به داد او رسیدند و به دستگیری استاد، او را از این کار بازداشتند.<sup>۶</sup> روستازاده سرخه دیزجی، به یمن التفات استاد و همشاگردان، از آن مهلکه به سلامت بیرون رُجست، اما این امر نشان داد که - اگر مواظب نباشد و مخصوصاً دوستان و همراهان خوبی در زندگی برنگزینند - از فروغلطیدن در چاه افراط و تفریط، ایمن نخواهد بود.

۱. رک، مذاکرات مجلس چهارم تقنینیه، مجلس شورای ملی، قسمت اول، ص ۸۸، جلسه ۱۲، ۱۱ ذی حجه (۱۳۳۹ ق).

۲. خاطرات شیخ ابراهیم زنجانی، به اهتمام غلامحسین میرزاصالح، چاپ اول، ص ۴.

۳. همان، ص ۱.

۴. همان، صص ۱۵-۱۶ و ۲۷-۲۵، ۵. همان، ص ۱۵ و ۱۸.

۵. همان، ص ۱۸.

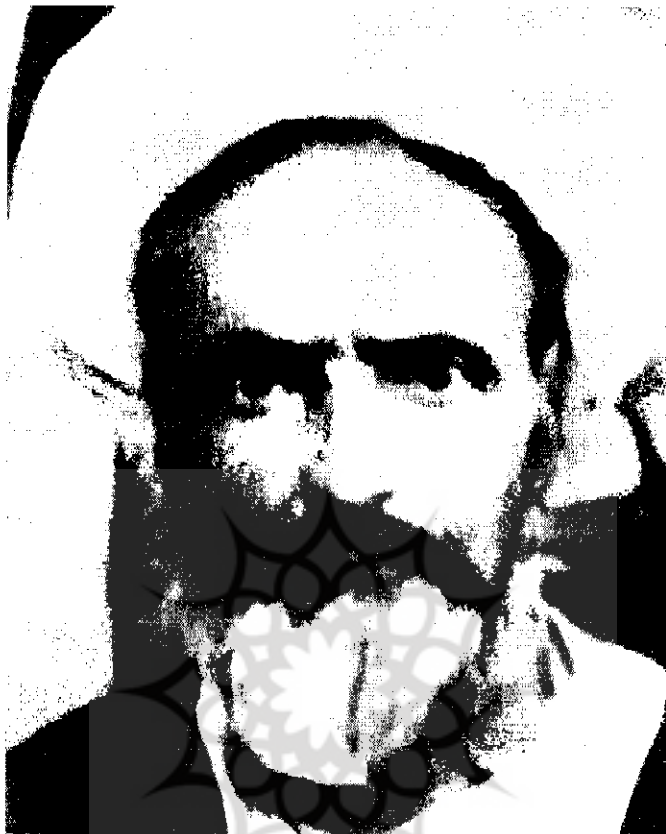
شور دینی و اعتقادی شیخ ابراهیم (بویره اظهار ارادت وی به ساحب آل الله علیهم السلام) را در این بُرهه، می‌توان در کتاب «ارشاد الایمان» دید که آن را در ۱۳۰۳ قمری (یعنی ۲ سال پیش از بازگشت به زنجان) به نگارش و سرایش درآورده است. نمونه وار، چُکامه‌ای از این کتاب را که در مدح مولای متقیان علی علیه‌السلام سروده ذکر می‌کنیم:

بگرفته فیض جودت از ماه تا به ماهی جز درگهت نباشد بر خلق قبله گاهی بر اصل و فرع اشیاء عارف تویی کماهی یک حرف از کلامت دارای آنچه خواهی سر حلقه مدارس، سرمشق خانقاهی بر امریان گواهی، بر خلقیان پناهی در دهر دادگستر، در حشر دادخواهی... سردفتر کمالی، سرخیل اهل راهی بر قدرت و کمالت دل می‌دهد گواهی هم افسر خلافت، هم تخت پادشاهی و اندر جهان حشمت، سلطان فخر و جاهی و انسدر رُخت هویدا ذا طلعت الهی هسی می‌زینم فریاد، هسی می‌کشیم آهی باشد کلام عاطل، حرفی است بوج و واهی رو کرده‌ایم یکسر با حالت تباهی بر عاصیان نمایی از مرحمت نگاهی <sup>۷</sup>	ای از لب تو جاری صد چشمه الهی از چشمه سار لطف آب حیات جاری ای قطب علم و حکمت، وی مرکز حقیقت یک نقطه از مدادت ام‌الکتاب دانش عقل از تو نکه آموز، عشق از تو مشعل افروز بر قدسیان معلم، بر خاکیان مدرس بر عیویان تو رهبر، بر بیفلیان تو سرور سردار نوع انسان، سرلوح علم عرفان بر عزت و جلالت جان می‌دهد شهادت زبندۀ تو مولا از لطف اینزد پاک در آسمان دولت، شمس علو عزت در طلعت تو پیدا هذا جمال ربی ما عاشقان رویت اندر جدایی تو گسیند کس علی را غیر از نبی نباشد ما شیعیان عاصی بر درگه تو مولا از جود تو عجب نیست ای منبع کرامت
---	--

ابراهیم پس از ۹ سال اقامت در عتبات، در ۱۳۰۵ قمری به زنجان بازگشت.<sup>۸</sup> این زمان، وضع مادی و اقتصادی خوبی نداشت و گرفتار فقر بود. برخی از خویشاوندان به داد او رسیدند و وسایل زندگی مختصری برایش فراهم ساختند.<sup>۹</sup> بزودی بساط درس به راه افکند و به تصریح خویش: دوستانش را واداشت که طلاب را به شرکت در درس او ترغیب کنند. از سوی دیگر مسجد متروکه‌ای در نزدیکی منزل را برگزیده و در آنجا به

۷. رک: کریم نیرومند، سخنوران و خطاطان زنجان، صص ۱۴-۱۵. سراینده این ابیات بلند، مع‌الأسف، در پی عضویت در انجمنهای ماسونی و معاشرت با برخی عناصر غرب‌زده و کژدفتار، به‌مرور قلم سرخ بر اعتقادات پاک خویش کشید و باورها و شعائر استوار شیعی را به سُخره گرفت.

۸. خاطرات شیخ ابراهیم... ص ۱۰۱. ۹. همان، صص ۱۰۶-۱۰۸.



شیخ ابراهیم زنجانی

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نماز جماعت و وعظ و خطابه پرداخت.<sup>۱۰</sup>

رتال جامع علوم انسانی

## ۲. دوستان جدید و آغاز استحالہ

در نخستین رمضان که شیخ ابراهیم در زنجان به وعظ و خطابه پرداخت، با یکی از افراد متمکن زنجان به نام حاجی میربهاءالدین زنجانی آشنا شد که بعداً نقش مؤثری در زندگی وی بازی کرد. حاجی میربهاءالدین، علاوه بر کمکهای مادی به شیخ ابراهیم، اسباب انتقال او را به برخی مساجد مهم شهر (همچون مسجد آخوند ملاعلی قارپوزآبادی) فراهم ساخت و همین امر به شهرت شیخ در بین مردم دامن زد و وضع

۱۰. همان، صص ۱۰۸-۱۰۹.

مادی او را بهبود بخشید، چندانکه عمارتی به هم زد<sup>۱۱</sup> و چون همسر اولش در اواخر ۱۳۱۴ق درگذشت به کمک همین حاجی میربهاءالدین، زن ثروتمندی را به همسری برگزید که از وی فرزندی به نامهای حسین و وحیده به دنیا آورد.<sup>۱۲</sup> به نظر می‌رسد حاجی میربهاءالدین از نخستین کسانی بود که زمینه «تغییر فکر» و «استحاله شخصیت» شیخ ابراهیم را فراهم ساخت. چه، به‌گفته خود وی: حاجی میربهاءالدین از جمله افرادی بود که، با کمک دولتیان، چندی بر موقوفات مدرسه / مسجد سید زنجان چنگ انداخت و سپس با فشار آخوند ملا قربانعلی مشهور به حجة الاسلام زنجانی (فقیه پارسا، منتقد و محبوب زنجان) از او خلع ید شد<sup>۱۳</sup> (و موقوفات مزبور به متولی اصلی آن، خاندان امام جمعه زنجان، بازگشت). «همسر دوم» شیخ نیز (که با وساطت حاجی میربهاءالدین به حباله نکاح وی درآمد) بر خلاف همسر اولش، فرزندی به دنیا آورد که عاری از تعبدات دینی (نظیر حجاب اسلامی) بودند.<sup>۱۴</sup> روی این امر می‌توان حدس زد که دوستی و معاشرت با حاجی میربهاءالدین، در دشمنی شیخ ابراهیم با آخوند ملا قربانعلی (و بالتبع، تغییر حال بعدی وی) بی‌تأثیر نبوده است.<sup>۱۵</sup>

شیخ ابراهیم در ۱۳۱۰ق با میرزا اعلی‌اصغرخان مشیرالممالک مشهور به حاجی وزیر و سپس با حاجی میرزا ابوالمعالی دوستی و ارتباط یافت. حاجی وزیر از دولتمردان تجددخواه زنجان بود و حاجی میرزا ابوالمعالی نیز از معاشرین شیخ ابراهیم در عتبات شمرده می‌شد که از نجف به هند و رانگون و مصر و ترکیه و جاهای دیگر سفر کرده و دختر حاجی میربهاءالدین را به زنی گرفته بود. زنجانی از طریق آن دو، با کتب و جراید چاپ مصر و کلکته (نظیر ثریا، پرورش، الهلال و حبل‌المتین) آشنا شد و به مطالعه رُمانهای خارجی و داخلی (همچون سه تفنگدار و بینوایان و سیاحتنامه ابراهیم بیگ) علاقمند گردید<sup>۱۶</sup> و برخی از آنها را در سالهای بعد از عمری و ترکی به فارسی ترجمه کرد.<sup>۱۷</sup>

۱۱. همان، صص ۱۱۰-۱۱۱ و ۱۲۲-۱۲۴.

۱۲. همان، ص ۱۶۷ به بعد. ۱۳. کلام آقای دکتر مجتهدی در این باره خواهد آمد.

۱۵. تجربه نشان داده است که، تصرف در اموال و املاک واقعی - بدون اذن متولی یا حاکم شرع - ولو به نیت خدمت انجام گیرد، باعث خشم و کفر الهی در دنیا و آخرت است.

۱۶. همان، صص ۱۲۴ و ۱۴۹ و ۱۵۵.

۱۷. می‌دانیم که رویکرد به غرب، در تاریخ دو قرن اخیر ایران، به دوگونه با شیوه «تقلید کورکورانه» و «برخورد نقادانه» صورت گرفته است. جماعتی چون تقی زاده (که صلاهی «فرنگی‌ماب شدن ایرانیان از فرق سیر تا ناخن پا» را درداد) شیوه نخست را برگزیدند و جماعت دیگر (که عالمان دین، نوعاً از آن جمله‌اند) با تکیه بر میراث عظیم فرهنگی و مدنی این مرز و بوم، راه تغلیل یا تعامل پایاپای با غرب را در پیش گرفتند. جای این



مرزا مهدی خان کاشی وزیر همایون به اتفاق جمعی از مسونیان | ۲۷۶-۲۷۴ع

فرد دیگری که شیخ ابراهیم رشته دوستی وی را به گردن افکند وزیر همایون، حاکم زنجان و از کهنه درباریان عصر قاجار بود که، برای قبضه مناصب سیاسی، هر روز رنگ تازه‌ای می‌زد و در همین راستا بود که به دام فراماسونری و حتی بهائیت افتاد. شیخ ابراهیم -چنانکه خواهد آمد- خود از ماسونهای عصر مشروطه بود و در دو مجمع ماسونی شرکت فعال داشت. چگونگی جذب او به انجمنهای ماسونی، چندان روشن نیست، ولی می‌توان حدس زد که وزیر همایون در سوق وی به فراماسونری بی‌نقش نبوده است (پدر و چند تن از نزدیکان وزیر همایون، در مجامع مختلف ماسونی عضویت داشتند و خود وی نیز در لژ «بیداری ایران»، با شیخ ابراهیم قرین و همراه بودند). به گمان ما، وزیر همایون در «استحاله فکری و اعتقادی» شیخ ابراهیم و نیز گرایش او به انجمنهای ماسونی نقش کلیدی داشته، و بنابراین بجاست که برای آشنایی بیشتر با ابعاد مسئله، مروری بر کارنامه فکری و عملی او داشته باشیم:

→ سؤال وجود دارد که شیخ ابراهیم کدام یک از این دو نیوه را در زندگی برگزیده است؟ اگر دوستی و تبعیت شیخ ابراهیم از امثال تقی‌زاده را ملاک داوری در این باره قرار دهیم، ناگزیر باید اذعان کنیم که رو بکرد شیخ ابراهیم به فرهنگ و تمدن غرب، از گونه و نوع نخستین بوده است. بررسی کارنامه شیخ ابراهیم و بویژه نوع برخورد او با مقوله دین و روحانیت شیعه، این داوری را تأیید می‌کند.

## ۳. وزیر همایون را بشناسیم

میرزا مهدی خان غفاری کاشانی، ملقب به وزیر همایون و قائم مقام (۱۲۸۲ - ۱۳۳۶ق) فرزند فرخ خان امین الدوله است که از درباریان مهم ناصرالدینشاه و جزو ماسونهای قدیمی ایران بود<sup>۱۸</sup> و گفته می‌شود روی خوش خدمتی به میرزا آقاخان نوری (رقیب و جانشین «انگلو فیل» امیرکبیر) در مقدمات عزل و حبس امیر نقش داشت.<sup>۱۹</sup> در جریان نزاع ایران و انگلیس بر سر هرات و افغانستان در اوایل سلطنت ناصرالدینشاه، فرخ خان مأموریت یافت در رأس هیئتی به اروپا رود و غائله را از طریق مذاکره با انگلیسیها پایان دهد. وی در این سفر به پاریس رفته و با همراهان خویش وارد لژ فراماسونری گراند اوریان گردید (و به مقام «استادی اعظم» رسید)<sup>۲۰</sup> و سپس در مارس ۱۸۵۷ میلادی عهدنامه‌ای با انگلیسیها امضا کرد که بر جدایی هرات و افغانستان از ایران، مهر تأیید می‌زد.<sup>۲۱</sup> پس از آن نیز فرخ خان، همواره یکی از رجال ایرانی مرتبط با انگلیس و «مورد توجه کامل» سفارت آنها در ایران<sup>۲۲</sup> شمرده می‌شد که «در حفظ منافع انگلیسیها شور و حرارت زیادی به خرج» می‌داد.<sup>۲۳</sup> از جمله اقدامات او در این راستا، نقشی است که در اخذ امتیاز کشیدن خط تلگراف در ایران برای انگلیسیها (۱۷ دسامبر ۱۸۶۲) ایفا کرد؛ خط تلگرافی که با وارد ساختن ایران به شبکه خبررسانی جهانی بریتانیا (از اروپا تا هند)، هم پایه‌های تسلط انگلیس بر مستعمره آشوب زده هند (پس از نبرد استقلال ۱۸۵۷-۱۸۵۹ م) را محکمتر می‌ساخت<sup>۲۴</sup> و هم به مثابه راه نفوذی به تار و پود اجتماع و سیاست ایران اسلامی عمل می‌کرد.<sup>۲۵</sup>

وزیر همایون، خود نیز از درباریان ناصرالدینشاه و مظفرالدینشاه محسوب می‌شد که با «مسخرگی و دلفکی» نزد آن دو، سعی در تقرّب به شاه قاجار و حفظ و ارتقای مقام

۱۸. محمود کتیرایی، فراماسونری در ایران از آغاز تا تشکیل لژ بیداری ایران، صص ۳۱-۳۵.

۱۹. خاطرات و اسناد حسینی خان نظام السلطنه، باب اول، ص ۲۹۴.

۲۰. اسماعیل رانین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ۱/۲۷۱-۲۷۲ و ۲۷۶-۲۷۵.

۲۱. پسرای مأموریت فرخ خان ر.ک، تاریخ روابط بازرگانی سیاسی ایران و انگلیس، ابوالقاسم طاهری، ۲۳۶۹-۴۰۱؛ رجال دوره قاجار، حسین سعادت نوری، صص ۱۳۸-۱۴۷. برخی از مورخان، فرخ خان را در عقد این معاهده متهم به رشوه و خیانت کرده‌اند. ر.ک، خلسه... اعتماد السلطنه، به کوشش کتیرایی، ص ۸۹.

۲۲. یادداشتهای سیاسی کنت دوگوبینو، ترجمه دکتر عبدالرضا هوشنگ‌مهدوی، صص ۲۹۲-۲۹۴.

۲۳. همان، صص ۳۳۵-۳۳۶.

۲۴. م.س. ابوالوف، انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه کاظم انصاری، صص ۸۷.

۲۵. ر.ک، یادداشتهای سیاسی کنت دوگوبینو، صص ۲۸۰-۲۸۲؛ عبدالرضا هوشنگ‌مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران، صص ۲۷۴-۲۷۵.



فرخ خان امین الدوله وزیر دربار ناصرالدین شاه | ۱۱-۲۶۰۳

سیاسی خویش داشت<sup>۲۶</sup> و مظنون بود که در میان رجال حکومت، برای شاه جاسوسی می‌کند.<sup>۲۷</sup> وزیر همایون، اهل مشروب و قمار بود و تاریخ، موارد مکرری از این اعمال شنیع را در پرونده او ثبت کرده است.<sup>۲۸</sup> افزون بر این، در زمان وزارت پُست، متهم به خوردن ۲۰ هزار تومان وجوه پُستخانه فرانسسه در ایران و نیز ۳ هزار تومان حقوق خدمت پستخانه بود.<sup>۲۹</sup> مع الأسف، در پایان عمر (روی انگیزه‌های سیاسی) «انحراف عقیده

۲۶. بامداد، شرح حال رجال ایران ۱۷۳۴، نیز رک، روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، ص ۶۷۷ و ۷۲۰، روزنامه خاطرات ناصرالدینشاه در سفر سوم فرنگ، به کوشش دکتر محمداسماعیل رضوانی، ص ۱۵۵ مخیر السلطنه، خاطرات و خطرات، ص ۱۰۸ خاطرات و اسناد... نظام السلطنه، باب اول، خاطرات، ص ۲۶۵.

۲۷. خاطرات احتشام السلطنه، صص ۱۸۳-۱۸۴.

۲۸. خاطرات و اسناد... نظام السلطنه، ص ۲۵۲؛ شرح حال رجال ایران، ۱۷۳۴.

۲۹. مخیر السلطنه، خاطرات و خطرات، ص ۱۰۸.

مذهبی نیز پیدا کرد»<sup>۳۰</sup> یعنی «بابی شد و ترتیبات دیگری در زندگانی او به وجود آمد و به صورت خیلی عبرت آور و تأسف انگیز درگذشت»<sup>۳۱</sup> و کارش (در پیریشان حالی و بی درکجایی) به آنجا کشید که حتی قبرش بر بازماندگان خویش مخفی ماند.<sup>۳۲</sup> نکته دیگر درباره وزیر همایون، عضویت او و بستگان نزدیک او در مجامع ماسونی و نیمه ماسونی است.<sup>۳۳</sup> وزیر همایون، به لحاظ سیاسی نیز، عنصری چندچهره و فرصت طلب بود که، برای حفظ قدرت دولتی و قبضه مناصب برتر، در غالب دسته بندیها و جنگ قدرتهای سیاسی معمول آن روزگار حضور فعال داشت<sup>۳۴</sup> و خود را «با هر نوع شرایط سیاسی تطبیق» می داد.<sup>۳۵</sup> فی المثل، در راه رسیدن به اغراض مادی و دنیوی خویش، هیچ ابایی نداشت که در صدر مشروطه، در گرفتن امضای قانون اساسی مشروطه از مظفر الدینشاه شرکت جوید<sup>۳۶</sup> و در ببحوحه مشروطه در کنار محمدعلیشاه قرار گرفته و وی را به تعطیل مجلس شورا تحریک کند.<sup>۳۷</sup>

وزیر همایون در سال ۱۳۲۱ق از سوی مظفر الدینشاه و وزیر اعظم وی (عین الدوله) به حکومت زنجان منصوب شد و تا ۱۳۲۴ بر آن شهر حکومت کرد. نصب او به

۳۰. شرح حال رجال ایران. ۱۷۳:۲.

۳۱. خاطرات احتشام السلطنه. صص ۱۷۹-۱۸۰. تفصیل داستان انحراف مذهبی وزیر همایون، و سرکشی شدن او توسط بهائیان، در کشف الحبل، نوشته عبدالحسین آیتی، ۱۹۵-۱۹۴:۳ آمده است.

۳۲. یکی از احفاد دختری وزیر همایون، که باو بی محترم و کهنسال بوده و (به سبک و سلیقه خویش) جوانی را در راه مبارزه با رژیم شمشاهی و خدمت به آزادی و بهروزی ایران، به پیروی رسانده است، در تابستان ۱۳۸۱ به حفیر گفت: مادرم که نواده پسری وزیر همایون بود مدتها دنبال آن بود که قبر نیای خویش را بیابد و به رزم تکاپوی دیرین، موفق نشد.

۳۳. از پدرش فرخ خان و عموهایش (میرزا ازمان خان و میرزا ارضاخان) و برادرزادگان (محمدعلی خان دبیر همایون و غلامحسین خان صاحب اختیار) و عموزادگان او (مهندس الممالک و منسوبین وی: شریف الدوله بنی آدم و علیقلی خان نبیل الدوله) گرفته تا فرزندان (معاون الدوله غفاری و پسر وی امین خلوت و خود همین وزیر همایون و ابوالقاسم خان ناصر خاقان) و نوادگانش (محمدحسن خان پسر وزیر همایون) همگی عضو انجمنهای ماسونی بودند. رک، سلطنت علم و دولت فقر... از همین قلم. ۲۵۴-۲۴۹:۱

۳۴. رک، خاطرات... نظام السلطنه... باب اول، صص ۱۶۸-۱۶۹، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۷۹ و ۲۱۲-۲۱۱؛ یادداشتهای ملکالمورخین. صص ۲۴-۲۶؛ اسناد مشروطه - دوران قاجاریه. گردآوری ابراهیم صفایی، ص ۱۳۸.

۳۵. کتاب نازنجی، ترجمه احمد بشیری. ۸۰/۱ گزارش هارتویگ (سفیر روس تزاری در ایران صدر مشروطه). ۳۶. خاطرات و خطرات، مخبر السلطنه، ص ۱۴۴.

۳۷. شرف الدوله، وکیل تبریز در مجلس اول، در خاطرات خویش پس از شرح قتل امین السلطان در ببحوحه مشروطه می نویسد: اقبال الدوله و وزیر همایون، وقت و فرصت را غنیمت دانسته خواسته بودند شاه را وادار نمایند مجلس را تعطیل و منفصل نماید و گفته بودند چنین موقعی دیگر دست نمی دهیم». نیز رک، فرهنگ رجال قاجار، چرچیل، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، ص ۱۵۹.





مظفرالدین شاه | ۱۲۲۲-۱۱

حکومت زنجان، جنبه تبعید محترمانه از پایتخت را داشت و شاه و وزیر، با این کار، در واقع، امکان حضور و شرکت در دسیسه‌ها و توطئه‌های سیاسی پایتخت بر ضد دولت را از وی گرفتند. لاجرم، وزیرهمایون، به انحاء گوناگون تلاش داشت به این تبعید محترمانه پایان داده و برای بهره‌گیری از خوان قدرتی که در مرکز پهن بود، به تهران برگردد. به شهادت اسناد و مدارک تاریخی،<sup>۳۸</sup> روی همین منظور با فقیه متنفذ زنجان، حجة الاسلام ملا قربانعلی زنجانی، درافتاد تا محملی برای کناره‌گیری از حکومت زنجان و طبعاً بازگشت به پایتخت یابد که بر خلاف انتظار او، این درگیری به شکست وی و

۳۸. ر.ک. به توضیحات مفصل ما در: سلطنت علم و دولت فقر... ص ۴۰۶-۴۰۳ و ۴۱۲-۴۰۹.

پیروزی حجة الاسلام انجامید<sup>۳۹</sup> و پس از پایان حکومت زنجان (در ۱۳۲۴ق) نیز فرمان حکومت بر کردستان را به دستش دادند که از مرکز دورتر بود!

#### ۴. شیخ ابراهیم و وزیر همایون

شیخ ابراهیم با وزیر همایون، نرد دوستی می‌باخت. وی در خاطرات خود - بدون کمترین اشاره به واقعیات فوق - او را «آدم فوق العاده با عقل و باهوش و تدبیر و نطق» شمرده و می‌افزاید: «واقعاً نظیر او را تا آن وقت از رجال و حکام ایران ندیده بودم. بسیار عاقل و دانا و خوش صحبت و خوش اخلاق بود. بی حد با من دوست شده بکلی کلفت را از میانه برداشته، مانند دو صدیق و دو طلبه شدیم. هر چند خواست من قبول قضاوت و ارجاعات کنم قبول نکردم، اما در تمام کارها با من و بعد به واسطه من با حاجی میرزاهادی مشورت می‌کرد. واقعاً در استبداد مانند او حاکم کاردان و خوشرفتار و پرتدبیر ندیده‌ام. مضرات اوضاع و اطراف ملاً قربانعلی را دید و از طهران هم ناظر موقوفه دارا از او خواسته بود که این موقوفه را از چنگال گماشتگان او در بیاورد. او با حسن تدبیر اقدام کرد... و در اندک وقت تمام خرابیهای مسجد و مدرسه و موقوفه را تعمیر کرد و به طلاب هم در برابر سابق داد، باز علنی کرد که از عایدات موقوفه زاید مانده. واقعاً با حسن تدبیر تمام گردنکشان اطراف و ملوک الطوائف را مطیع ساخت، یعنی قناعت نکرد مانند حکام دیگر به یک قسمت غارتها که می‌کردند و به ایشان حق السکوت می‌دادند. با اینکه مدبرانه استفاده هم کرد و ولایت را امن نمود و نان به واسطه کمی غله کم و گران بود با اقدامات خوب، فراوان و ارزان نمود. عامه را دوست و دعاگو کرد. بالاخره با من یگانه و محرم شد، اغلب ملاقات می‌شد و در سیاسیات و ترقیات مملکت مذاکره و مشاوره می‌کرد. من چون در پایتخت نبوده و از باطن امور آگاه نبودم».<sup>۴۰</sup>

بعد به اصطلاح تحلیل وزیر همایون راجع به اوضاع سیاسی وقت ایران و نگرانیهای او از نقشه‌ها و مواضع روس و انگلیس نسبت به این کشور را نقل کرده<sup>۴۱</sup> و آنگاه بدگویی او از علما و روحانیون را این چنین منعکس می‌کند:

ملاهای ما دشمن علم هستند و علم را منحصر کرده‌اند تنها به دو کلمه مسائل دینی که نمی‌خواهند آن را هم به آسانی به عموم ملت یاد بدهند، و الا اگر ملخص احکام فقه را به زبان فارسی ساده آسان آن قدر که برای مسلمانان لازم است یک کتاب

۳۹. یادداشت‌های ملک المورخین سپهر. مقدمه و تعلیقات عبدالحسین نوایی، ص ۵۰.

۴۰. خاطرات شیخ ابراهیم... صص ۱۸۳-۱۸۴. ۴۱. همان، صص ۱۸۴-۱۸۵.

بکنند، کودک پس از تحصیل سواد خواندن، در یک سال به تمام احکام لازمه آگاه می‌شود. آن وقت برای آقایان این اهمیت که در انداختن محصلین به عربی و اصول و مسائل غیر لازمه فقه دارند باقی نمی‌ماند، و ایشان مردم را عوام و محتاج مراجعه به خودشان می‌خواهند که استفاده کنند...<sup>۴۲</sup>

در مورد تعریف شیخ ابراهیم از وزیر همایون چند نکته گفتنی است: اولاً معلوم نیست جناب وزیر همایون که شیخ ابراهیم او را «بسیار عاقل و دانا و... کاردان و... پرتدبیر» می‌شمارد، چگونه آن طور بی‌شخصیتی نشان داده و نزد شاه و صدراعظم، خود را تا حد یک «دلقک» پایین آورده بود؟! مهدی بامداد می‌نویسد: وزیر همایون «در سلطنت ناصرالدینشاه... مسخرگی و دلقکی داشت و یکی از جهات و اسباب تقرب او به شاه همین موضوع، یعنی «رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز» بوده است». <sup>۴۳</sup> اعتمادالسلطنه، از درباریان ناصرالدینشاه در روزنامه خاطرات خویش <sup>۴۴</sup> می‌نویسد: «امروز شنیدم بعضی شبها چشمهای مهدی خان کاشی را می‌بندند به اندرون می‌برند خدمت شاه، در وقتی که تمام خواتین حرم حضور دارند مهدی خان دلخکی می‌کند که خانمها بخندند...! نیز می‌نویسد: «...عصر... به طرف پارک امین السلطان رفتم. بسیار جای خوب باصفایی است. به محض اینکه نشستم امین السلطان با مهدی خان کاشی، که ندیم و دلقک ایشان است ورود کردند. فی الفور از باغ بیرون آمدم...» <sup>۴۵</sup> مخبرالسلطنه هدایت وزیر همایون را «در خلوت» مظفرالدینشاه نیز «مسخره» می‌داند. <sup>۴۶</sup> نظام السلطنه مافی، ضمن اشاره به قماربازی وزیر همایون با امین السلطان، صدراعظم وقت، در یکی از ضیافتهای شبانه می‌نویسد: «وزیر همایون و برادرش ابوالقاسم خان | در کمال بی‌اعتنائی عرق می‌خوردند و بی‌ادبانه با صدراعظم حرف می‌زدند...» <sup>۴۷</sup>

ثانیاً چنانکه گفتیم، حکومت وزیر همایون بر زنجان، حکم تبعید وی از مرکز را داشت و او در آن شرایط، فاقد اقتدار لازم برای به اصطلاح مطیع کردن «تمام گردنکشان اطراف و ملوک الطوائف»! بوده است، آن هم خوانین قدرتمندی چون جهانشاه خان

۴۲. همان، صص ۱۸۵-۱۸۶. ۴۳. شرح حال رجال ایران، ۱۷۳۴.

۴۴. به کوشش ایرج افشار، ص ۶۷۷. بخش خاطرات مربوط به شنبه ۱۲ جمادی الاول ۱۳۰۷ ق.

۴۵. همان، ص ۷۲۰. خاطرات مربوط به ۲۴ صفر ۱۳۰۸ ق. وزیر همایون در سفر سوم ناصرالدینشاه (۱۳۰۶ ق) به فرنگ جزو همراهان بود. شاه در خاطرات سفر مزبور، قسمت مربوط به گذر از ایالت خمسه می‌نویسد: «چشم مهدی خان و اکبری را شب بسته، بعد از شام آورد. خیلی صحبت کرد مهدی خان، زیاد خندیدیم»

(روزنامه خاطرات ناصرالدینشاه در سفر سوم فرنگ، به کوشش دکتر محمداسماعیل رضوانی، ص ۵۵).

۴۶. خاطرات و خطرات، ص ۱۰۸. ۴۷. خاطرات و اسناد... نظام السلطنه... باب اول، خاطرات، ص ۲۵۲.

امیرافشار که سلطان بی جقه منطقه شمرده می شد و از طریق بند و با بست با حکومت مرکزی، حکام زنجان را به هیچ می گرفت. در مورد درگیری «موقی» وزیر همایون با آخوند ملا قربانعلی نیز بد نیست یادآوری کنیم که یک بار وزیر همایون با آخوند در افتاد و مردم چنان بر او شوریدند که ناگزیر سپر انداخت و به عتبه بوسی آخوند رفت. ملک المورخین سپهر، از دوستان وزیر همایون، می نویسد:

در اواخر سوال [۱۳۲۱ ق] در زنجان شورش سخت شد. مردم به حکومت شوریدند و جمعی از اجزای حکومت را صدمه زدند. سبب این بود که حاکم می خواست از خانه مجتهد، بستی را بکشد. چون وزیر همایون، مرد عاقل زیرکی بود، به خانه مجتهد رفت و آشوب خاموش شد.<sup>۴۸</sup>

درگیری فوق، که به پیروزی آخوند انجامید، در اوایل حکومت ۴ ساله وزیر همایون بر زنجان (۱۳۲۱-۱۳۲۴) صورت گرفت و او - بویژه با توجه به مغضوبیت خویش نزد شاه و صدراعظم - قاعدتاً بایستی از همین واقعه درس خود را خوب آموخته و فهمیده باشد که نباید موجبات حساسیت فقیه پرنفوذ شهر (ملاً قربانعلی) را فراهم آورد و فی المثل، متعرض موقوفات مدرسه / مسجد سید در زنجان (که آخوند نسبت به آن سخت حساس بوده و سریعاً واکنش جدی نشان می داد) گردد.

ثالثاً شیخ ابراهیم، وزیر همایون را فردی دلسوز نسبت به سرنوشت ایران و نگران از دسایس روس و انگلیس بر ضد کشور نشان می دهد، ولی این امر، با تلون سیاسی وزیر همایون، بستگی وی به فراماسونری و خصوصاً تمسکش در آخر عمر (روی انگیزه های مادی) به عباس افندی، پیشوای وقت بهائیت<sup>۴۹</sup> - یعنی همان کسی که به پاس خوش خدمتیهایش به ژنرال آلنی (فاتح انگلیسی قدس در جنگ جهانی اول) از پادشاه انگلیس لقب «سِر» دریافت کرد - سازگار نیست. عبدالحسین آیتی (آواره سابق)، مبلغ مشهور بهائی که بعداً از آن فرقه برگشت، در کشف الجبل می نویسد:

پوشیده نماند که چون در تمام ادوار بهائیت، یک نفر قائم مقام وزیر همایون... بود که بر اثر جنون خمیری و اشتیاش حواس بهائی شد.<sup>۵۰</sup> و بهائی شدن او هم با آن جنون از روی عقیده مذهبی نبود، بلکه بر اثر اشتباهات سیاسی بود. لهذا لازم

۴۸. یادداشتهای ملک المورخین. همان، ص ۵۰.

۴۹. نصرالله رستگار، مورخ بهائی، می نویسد: میرزا امهدی خان غفاری «باکمال اشتیاق» به اتفاق برادرش ابوالقاسم خان «عزم گوی جانان نمود و در اسکندریه به لقای طلعت بی مثال حضرت عبدالیهاب... نائل گردیدند».

۵۰. این مطلب را آیتی در اوایل سلطنت رضاحان نوشته است. والا، می دانیم که بعدها (با دستور و حمایت آمریکا) وزیران و حتی نخست وزیرانی در کشورمان بر تخت قدرت نشستنند که بهائی بودند...

دانستم که شرح حال او را مختصری اشاره کنم... چه، شرح بهائی شدن قائم مقام مذکور نزد نگارنده است. حتی الواحش کلاً نزد من است و من خود واسطه آنها بوده‌ام و احدی به قدر بنده از حالات او آگاهی ندارد. حتی عبدالهاء یکی از فتوحات مهمه مرا تبلیغ این وزیر قلمداد نموده بود که در مدت هشتاد سال هیچ مبلغی نتوانست یک نفر وزیر را به دام بهائیت بیندازد و از بس، در بهائی شدن او کیف کرده بود، در لوحی که به عربی برایم فرستاده می‌گوید: اللهم، اللهم، اللهم، اللهم! عبدالحسین قد نادی اهل المشرقین و ذکر بذكرک فلأ الخافقین...

آیتی سپس با اشاره به درماندگی سیاسی وزیر همایون در مشروطه دوم اینه علت همکاریش با محمدعلیشاه در مشروطه اول و تلاش وی (با تمسک به بهائیان) جهت ابقای مقام پیشین دولتش در رژیم نوین مشروطه، توضیح می‌دهد که: روی این جهت، در زمان حکومت وزیر همایون بر عراق عجم (اراک)، بهائیان آنجا دامی گسترده، همین قدر به توسط حاجی مونس درویش توانستند ذهنش را مشوب کرده به این اشتباه کاری خود [مبنی بر تبلیغ همعنائی مشروطه با بهائیت] ترتیب اثر داده او را متیقن به بهائی بودن رؤسای مشروطه کنند و... از عکا تا طهران، از عبدالهاء تا حاج غلامعلی مبلغ کاشانی، به هر اسم و رسم توانستند گوش او را بریندند و هی وعده فتح و نصرت و شفا و صحت دادند تا بالاخره از هستی ساقطش کردند و پس از دو سال، جسدش را به خاک سپرده و ارتش را هم به گور کردند و رهایش نمودند.<sup>۵۱</sup>

توضیحات آیتی، ضمناً «عقل و هوش و زیرکی و کاردانی» جناب وزیر همایون را - که شیخ ابراهیم آن همه در وصف آن داد سخن داده - معلوم می‌دارد! شیخ ابراهیم - آن‌گونه که خود در جای جای خاطراتش آورده - در ایام اقامت زنجان، با بهائیان چالشهایی سخت داشته و حتی دستور ترور او از مرکز بهائیت صادر شده بود. جا داشت که وی برای روشن شدن حقیقت، و تکمیل اطلاعات خوانندگان (و در نتیجه قضاوت دقیقتر و درست‌تر آنان نسبت به وزیر همایون)، در کنار آن همه تعریف و تمجید از وزیر، به این نقطه مهم از پرونده او - یعنی فروغ‌علی‌دین وی به دام بهائیت - اشاره می‌کرد.

رابعاً آنچه را که زنجانی در انتقاد از علما - مبنی بر دشمنی آنان با علم و انحصار آن به علوم دینی (آن هم احکام شرعی) و پرهیز ایشان از تلخیص و ساده کردن فقه برای مردم به منظور محتاج نگه داشتن آنها به خویش! - گفته، همگی قابل تأمل و ایراد است. توضیح آنکه:

۱. روحانیت شیعه، هیچ‌گاه علم را منحصر در فقه ندانسته و حدیث پیامبر: «العلم

علمان علمُ الأديان و علمُ الأبدان» به اندازه کافی مشهور است. اینان، زمانی که مریض می‌شوند یا می‌خواهند خانه بسازند، همچون دیگر مردم، بدون هیچ تأملی به کارشناس مربوطه (طیب و معمار و...) رجوع می‌کنند، بلکه سراغ بهترین پزشک و بنا و معمار را می‌گیرند. حتی، برخی از عالمان، گذشته از فقه و اصول و علوم رایج حوزوی، در دیگر علوم متداول نیز دستی داشته و به «جامعیت علمی» مشهور و ممتاز بوده و هستند. فی‌المثل در باره شیخ فضل‌الله نوری تصریح شده که علاوه بر علوم دینی، در تاریخ و جغرافیا و هیئت و نجوم نیز دست داشته است.<sup>۵۲</sup>

۲. بلی، با «تقسیم کار»ی که عملاً (بین علمای دین و دانشمندان علوم طبیعی) صورت گرفته، کار تحقیق و پژوهش علوم دینی و متعلقات آن در حوزه اصول و فروع (=فقه، اصول، رجال، درایه، حدیث، تفسیر، کلام و...) به عهده روحانیان واگذار شده و تحصیل سایر علوم (=طب، نجوم، فیزیک، شیمی و...) بر دوش دیگر دانشمندان نهاده شده است. و همان طور که یک مهندس الکترونیک حق دارد برای دانش و تخصص خویش - که در اثر سالها کوشش و تحصیل نزد اهل فن آن رشته، فراهم آمده - بهای بسیار قائل بوده و دخالت عناصر کم‌اطلاع و ناوارد در این رشته را محکوم سازد، کارشناسان رسمی دیگر رشته‌ها - از جمله: عالمان دین نیز که کارشناسان علوم دینی‌اند - حق دارند توقع داشته باشند مقام و منزلت علم و سواد در جامعه محفوظ باشد و هر کسی در جایگاه شایسته خود قرار گیرد.

۳. شیخ ابراهیم ضمناً میان آموزش احکام شرع به زبان ساده به مردم، و تحصیل قوه اجتهاد در علوم دینی (که دستیابی به آن، سالها رنج و کوشش می‌طلبد) خلط کرده است.

۵۲ ادیب هروی. تاریخ انقلاب طوس یا پیدایش مشروطیت ایران. ص ۱۲۱، مجله خاطرات وحید، ش ۱۹، ۱۵ اردیبهشت - ۱۵ خرداد ۱۳۵۲ ش. صص ۱۰۹-۱۰۸. مرحوم آیت‌الله حاج شیخ لنکرانی نیز، با تأکید بر «جامعیت علمی» شیخ، اظهار می‌داشت: «در علم هیئت مرحوم حاج میرزا عبدالغفار خان نجم‌الدوله معروف - که تقویم صدساله ایران را ایشان نوشته و هنوز هم صورت تقویم نویسی به برکت همان استخراج صدساله آن مرحوم است - خدمت مرحوم شیخ، علم کلام می‌خواند و حاج شیخ نیز که در هیئت و نجوم ید طولایی داشته، در این قسمت با ایشان بحث علمی هیئوی می‌فرمود. به‌گفته لنکرانی: نجم‌الدوله، علاوه بر تبحر در هیئت و نجوم و داشتن شخصیت و شهرت علمی ممتاز در این زمینه، تألیفات علمی اسلامی زیادی هم داشت و فدوی شیخ بود. شیخ مخصوصاً برای انس دادن اصحاب حوزه و اطرافیان خود به قسمتهای هیئوی و اصطلاحات نجومی، تقویمی با اصطلاحات فنی مربوط به این قسمت چاپ کرده بودند که بین خودشان به نام تقویم رقومی خوانده می‌شد و اشخاص ناآشنا با هیئت و نجوم، از آن تقویم چیزی درک نمی‌کردند. و وقتی که مثلاً در میان خودشان، اشخاصی از ساعات عقد و نکاح و این قبیل چیزها سؤال می‌کردند، آنها از تقویم مخصوص خودشان جواب می‌دادند، که ما هیچ چیز از آن نمی‌فهمیدیم و حتی نمی‌توانستیم بخوانیم. اگر نمونه‌ای از آن تقویم پیدا شود خیلی ارزش دارد».



محمدعلی‌شاه قاجار در منطقه ترکمن صحرا، پس از خلع از سلطنت | ۲۴۱۹-ع |

می‌نویسد: «ملاهای ما... علم را منحصر کرده‌اند تنها به دو کلمه مسائل دینی که نمی‌خواهند آن را هم به آسانی به عموم ملت یاد بدهند، و الا اگر ملخص احکام فقه را به زبان فارسی ساده آسان آن قدر که برای مسلمانان لازم است یک کتاب بکنند، کودک پس از تحصیل سواد خواندن، در یک سال به تمام احکام لازمه آگاه می‌شود. آن وقت برای آقایان این اهمیت که در انداختن محصلین به عربی و اصول و مسائل غیر لازمه فقه دارند باقی نمی‌ماند، و ایشان مردم را عوام و محتاج مراجعه به خودشان می‌خواهند که استفاده کنند! حال آنکه، تحصیلات طولانی حوزوی، به هدف تحصیل قوه فقاقت صورت می‌گیرد و بدین منظور، شخص طلبه ناگزیر است یک سری دانشها و آموزشها را زیر نظر اساتید فن فرا گیرد. یعنی، نخست با زبان و ادبیات عرب (به مثابه کلید استفاده از قرآن و احادیث اسلامی) در حد کفایت آشنا شود. سپس یک سری از علوم مقدماتی (تفسیر منطق، رجال، درایه و حدیث) را به عنوان باب ورود به مباحث مستدل فقهی، فرامی‌گیرد و نهایتاً به بهره‌گیری مستقیم از متون و منابع دست اول دینی و استنباط عالمانه احکام شرعی از ادله چهارگانه (= کتاب و سنت و عقل و اجماع) می‌پردازد. این کجا، و نگارش یک دوره مسائل مبتلابه شرعی به زبان ساده برای مردم کجا؟! این نکته هم که، «ملاهای ما» نمی‌خواهند «دو کلمه مسائل دینی... را... به آسانی به

عموم ملت یاد بدهند» چون می‌خواهند مردم را دائماً محتاج خود نگه دارند، ادعای ناروا و داورِ غیرمنصفانه است. زیرا از قرن‌ها پیش از شیخ ابراهیم، شخصیت‌هایی چون مرحوم شیخ بهائی و علامه مجلسی، عالمان برجسته عصر صفوی، با نگرش کتابهایی چون جامع عباسی و حلیه‌المتقین به زبان فارسی، همین کار تلخیص و بیان ساده یک دوره مسائل شرعی برای عامه مردم را انجام داده بودند و رساله‌های عملیه مراجع بزرگ شیعه، از عصر قاجار تا کنون، نیز همگی در ادامه همین حرکت است. بگذریم...

### ۵. کمک به تأسیس و اداره مدرسه

وزیر همایون با کمک اعیان و بزرگان زنجان و نیز شیخ ابراهیم به تأسیس یک مدرسه ابتدایی به سبک جدید در زنجان اقدام کرد<sup>۵۳</sup> و چندی بعد، خود شیخ ابراهیم به کمک دوستانش، یک مدرسه دیگر هم برای ایتم تأسیس کرد.<sup>۵۴</sup>

بی‌گمان، همت به تأسیس مدارس و پرورش شاگردان، می‌تواند یک نقطه مثبت و حتی درخشان در کارنامه بانیان و کارگزاران این امر باشد؛ مشروط بر آنکه بر پرده سفید ذهن دانش‌آموزان، چیزهایی نقش نیندازد که تدریجاً آنها را از موارث فرهنگی، سُنن ملی و باورهای دینی ملت خویش بیزار ساخته، ماده مستعدی برای هضم و استهلاک در غربزدگی و ماسون‌مآبی سازد. چه، در این صورت، با هیچ توجیهی نمی‌توان بر تأسیس مدارس با آموزه‌هایی چنین، صحه گذاشت...

وزیر همایون، بنیانگذار مدرسه را، به لحاظ فکری و اخلاقی و سیاسی، کاملاً شناختیم. آموزگاری هم که وی، برای اداره مدرسه از تهران درخواست کرد، علیمحمدخان مترجم همایون (فرزه‌وشی بعدی) بود که شطری از احوال و اطوار «غیراسلامی» وی را در جای خود بازگفته‌ایم.<sup>۵۵</sup> وضعیت خود شیخ ابراهیم نیز در این زمان - به لحاظ فکری و اعتقادی - با دوران گذشته، فرق بسیار کرده و دیگر آدم نخستین نبود. او اینک، از عقاید و باورهای پیشین فاصله گرفته و عنصری به اصطلاح نوگرا و متجددمآب شده بود. به قول خود او: در ۱۳۲۱ «کاملاً مردم کهنه‌پرست» وی «را از فرنگی مآبان و مشروطه‌طلبان و حامیان مدرسه و تعلیم و خواندن روزنامه و علوم عصری» می‌دانستند «و شاید تأسف» داشتند «که چگونه طرف آخوندی را سست گرفته و از تاریخ و جغرافی و شیمی و اختراعات عصری حرف» می‌زند. «خصوصاً با حکام و مردمان به یک درجه بزرگ باهوش معاشرت» می‌کند.<sup>۵۶</sup> شیخ ابراهیم، برخوردار منفی

۵۳. خاطرات شیخ ابراهیم... ص ۱۸۶.

۵۴. همان، ص ۱۸۶.

۵۵. رک، سلطنت علم و دولت فقر... صص ۲۷۲-۲۸۵.

۵۶. خاطرات شیخ ابراهیم... ص ۱۹۵.



علما با خویش را، به گونه‌ای گزارش و پردازش می‌کند که خواننده بی‌اطلاع، او و وزیر همایون را «خادمانِ مخلصِ علم و فرهنگ»، و مخالفان آن دورا «کهنه‌پرستانی ضد علم و مدرسه» تلقی کند! حال آنکه، باید گفت مخالفت طرفین، نه بر سر علم و دانش، که بر سر باورها و عقاید بود. مخالفت عالمانی چون آخوند ملاً قربانعلی، دراصل، متوجه کسب دانش و فن (حتی دانشها و فنون نو) در آن مدارس نبود، بلکه آنان از اخباری که - حسته و گریخته - پیرامون افکار و گرایشهای (غیراسلامی و بلکه ضد اسلامی) بنایان و مدیران آن مدارس، از وزیر همایون گرفته تا مترجم همایون و شیخ ابراهیم، به گوششان می‌رسید، و ظاهر حال و رفتار آنها نیز صحت اخبار مزبور را تأیید می‌کرد، به جد حساس و نگران بودند که مبدا اولیای این مدارس، در پوشش تعلیم علوم و فنون عصری، بذری شک و الحاد و اباحه را در دل کودکان معصوم این دیار (که مردان سرنوشت ساز فردای ایران‌اند) بپاشند. و مع‌الاسف باید گفت که مروری بر کارنامه فکری و عملی شیخ ابراهیم و همفکرانش، بر سوء ظن و نگرانی یادشده، کاملاً مهر تأیید می‌زند و در این زمینه، تنها همان همکاری شیخ ابراهیم با افراطی‌ترین جناح سکولار مشروطه، در اعدام فجیع شیخ فضل‌الله کافی است.

#### ۶. شیخ ابراهیم، از ارادت به سلاطین قاجار تا بدگویی از آنان

شیخ ابراهیم در خاطرات خود، که چند سال پس از انقراض قاجاریه و شروع سلطنت پهلوی نوشته، به سنت روز، به شیوه‌های گوناگون، از سلاطین قاجار بدگویی می‌کند: مظفرالدینشاه ساده لوح و اطرافیان غارتگر و قشون و مخازن اسلحه در هرجا نابود، به طوری که به اسم صد هزار قشون ایران، هزار نفر هم نبود که بدانند جنگ چیست...<sup>۵۷</sup> معلوم است با یک شاه ساده‌الحمق مانند مظفرالدینشاه که هیچ حق و حساسی نمی‌دند، همین قدر که کارخانه عیاشی و چپاول اطرافیان راه بیفتد...<sup>۵۸</sup>

بدگویی مکرر شیخ ابراهیم (در ضمن شرح خاطرات دوران پیش از مشروطه) از سلاطین و حکام قاجار، چه بسا این تصور را برای خواننده پیش آورد که اینها، عقاید و مواضع شیخ ابراهیم در همان دوران است! ولی بهتر است بدانیم که شیخ ابراهیم، این مطالب را دهها سال پس از آن دوران نوشته و ربطی به مواضع وی در زمان ناصرالدینشاه و فرزند وی ندارد. موضع شیخ ابراهیم در سالهای پیش از مشروطه را می‌توان از اشعاری که وی درباره سلاطین یادشده سروده است دریافت. در ماده تاریخ قتل

ناصرالدینشاه می‌گوید:

ناصرالدین شاه جهان که بدو  
چون شهادت یافت شد تاریخ  
دوستان شاد و، کور عدو  
وای بر دین برفت ناصر او<sup>۵۹</sup>

همچنین به مناسبت جلوس مظفرالدینشاه به تخت شاهی می‌گوید:

تازد قدم به تخت شاهی شاه نیکویی  
دی‌قعه شد جلوس و به تاریخ سال عقل  
فرخنده گشت طالع خلق جهان به وی  
گفتا: به جود و جاه مظفر لوی وی<sup>۶۰</sup>

به هر روی، شیخ ابراهیم سبا وضعیت فکری تازه و دوستان جدیدی که یافته بود - گام در عصر مشروطیت گذارد و زمانی که جنبش عدالتخانه (در پگاه مشروطه) از افق سیاست و اجتماع ایران سربرزد، به صفوف جنبش پیوسته و در آن شرکت فعال جست. لهذا هنگامی که سخن از تعیین نماینده برای مجلس شورای ملی پیش آمد، از سوی دوستانش - که اینک جمع متشکلی شده و در برابر فقیه پرنفوذ شهر (آخوند ملاقربانعلی) صفی مستقل تشکیل داده بودند، نامزد شد و با حمایت‌های آنها به عنوان وکیل خمسه به مجلس راه یافت.

## ۷. زنجان در مشروطه اول

الف) نمایندگی مجلس اول (۱۳۲۴ ق): زنجان، مدعی است که مردم زنجان «بالافتاق» به نمایندگی او در مجلس اول رأی داده، و تنها آخوند ملاقربانعلی و اطرافیان وی با وکالتش مخالف بوده‌اند. مع الوصف، با توجه به نفوذ شگرف ملاقربانعلی در بین مردم (که دوست و دشمن به آن اعتراف دارند) این ادعا چندان پذیرفتنی نمی‌نماید. او مدعی است:

در زنجان مانند بلاد دیگر برای انجام انتخابات مجلس شورای ملی انجمن تشکیل شد. عوام زنجان مانند اینکه از من به ایشان آزادی و عدالت رسیده و رفع ستم نموده و مملکت را به سوی ترقی راهبر شده‌ام و قناند اول مشروطه هستم و ایران را گلستان ساخته‌ام، مرا می‌پرستیند و در صدر انجمن می‌نشانیدند. چه اختلافها پیدا شد و ملاقربانعلی با جمعی از ملاها که شیخ حسن خوئینی، یکی از مردمان جسور بی‌دیانت بود دسته بندی کرده، بلکه در نهایت خطرناک شده، قصد جان رؤسای مشروطیت هم دارند. اوضاع درهم و برهم است. از رمضان ۱۳۲۴ مکرر تلگراف از صدراعظم مشیرالدوله رسیده و نظامنامه انتخابات هم فرستاده شد. برای زنجان دو

۵۹. کریم نیرومند. سخنوران و خطاطان زنجان. ص ۲۰. نیز ماده تاریخ دیگری با این عنوان می‌سرایند: «افسوس که رفت ناصر دین» (خاطرات شیخ ابراهیم... ص ۱۵۰).  
۶۰. سخنوران و خطاطان زنجان. ص ۲۰.



ناصرالدین شاه قاجار | ۲۲۲-۱۲۶۰ع

نفر نماینده معین گردانده، امر شده نماینده را انتخاب کرده به مرکز فرستند... پس از تلگرافات متعدده و نشر اعلان میان مردم و بلدای تعیین نماینده، مجالس متعدده از اعیان و علما و تجار و کسبه منعقد شده، عموم خلق بی استثناء... اتفاق کردند که یکی از نمایندگان من باشم.<sup>۶۱</sup>

مردم تنها مرا انتخاب کردند، به اتفاق آراء عموم رأی دهندگان، بی یک نفر مخالف... پس از انتخاب و تعیین من، گویا دو ماه طول کشید تا وسایل حرکت مرا فراهم کنند. تیرالعمالک بدیخت که محمدعلی میرزا به او سپرده بود با مشروطیت مخالفت کند... در امضای اعتبارنامه من مخالفت و ایستادگی داشت. ملا قربانعلی و دسته مستبدین هم باطناً به او توصیه می کردند که اعتبارنامه را امضا نکند. چندی این

۶۱. خاطرات شیخ ابراهیم... ص ۲۱۰.

کشاکش بود. یک روز عموم مردم جمع شدند، شاید چند هزار نفر، در خانه مرحوم حاجی میرزا ابوالمکارم رحمه الله علیه و آدم فرستادند. که: «اعتبارنامه را امضا بکنند. یا ریخته از شهر بیرونش می‌کنیم». او دید دیگر جای ایستادگی نیست، امضا کرد. روز چهارم ذی‌حجه سنه ۱۳۲۴... من از زنجان به راه افتادم. عموم مردم از علما و اعیان و بزرگ و کوچک و زن و مرد، چندین هزار نفر به مشایعت من بیرون شدند تا از خندق عموماً گذشته و یک قسمت تا یک فرسخ و جمعی از کسانی و خویشان ما یک منزل همراهی کردند. اوایل زمستان و هوا سرد بود، با درشکه روانه شدیم.<sup>۶۲</sup>

سخن فوق مبنی بر اینکه «عموم خلق، بی‌استثناء... به اتفاق آراء... و بی‌یک نفر مخالف» به وکالت شیخ ابراهیم رأی داده‌اند - چنانکه گفتیم - با توجه به مخالفت فقیه مقتدری چون آخوند ملا قربانعلی (که بین مردم زنجان و حومه از نفوذ بسیار وسیعی بهره‌مند بود و با یک فرمانش شهر و روستاهای اطراف آن در هم می‌ریخت) بهیچ روی سازگار نمی‌آید. حاجی وزیر زنجانی (دوست خود شیخ ابراهیم) و محمد امیدی (دانشمند و شاعر مشهور زنجانی) هر دو تصریح دارند که اغلب مردم زنجان، مقلد آخوند ملا قربانعلی بوده و از وی تبعیت می‌کردند.<sup>۶۳</sup> در همان دوران مشروطه، یک اشاره آخوند، حاکم پرمصلابت زنجان (سعد السلطنه) را با شورش عام روبرو ساخته و کله خورده از شهر فراری داد و همین صحنه چندی پس از آن تاریخ، عیناً در مورد عظیم‌زاده (از سران مجاهدین مشروطه) نیز که زنجان را تسخیر کرده بود تکرار شد. احتشام السلطنه، حاکم زنجان در زمان ناصرالدینشاه و رئیس مجلس شورا در صدر مشروطه، در خاطرات خویش با اشاره به موارد فوق می‌نویسد: «آخوند ملا قربانعلی معروف که مردی وارسته و فقیه و عالم و مورد توجه عموم مردم بود و ابتدا با هیچ حکومتی رفت و آمد نمی‌کرد... رشوه نمی‌گرفت. هیچ گونه آرایش و زینتی در زندگی و لباس نداشت. به واسطه زهد و اعلیّتی که داشت نفوذ و قدرتش فوق‌العاده بود، چنانچه در سال ۱۹۰۶ میلادی (۱۳۲۵ قمری) در موقع انقلاب زنجان و در نهضت مشروطیت معلوم شد...»<sup>۶۴</sup> اظهارات اوژن اوین (سفیر فرانسه در ایران) نیز که در صدر مشروطه گذری بر ایالت زنجان داشته، کلام احتشام السلطنه را تأیید می‌کند، آنجا که از «قدرت معنوی» بسیار ملا قربانعلی در زنجان یاد کرده و می‌نویسد: «او... به مال دنیا سخت بی‌اعتنا است... به این جهت از احترام فوق‌العاده‌ای برخوردار است». سپس با اشاره به فتوای

۶۲. همان، ص ۲۱۱. ۶۳. برای کلام آن دو ر.ک. سلطنت علم...

۶۴. برای نفوذ و محبوبیت شگرف آخوند بر زنجانیان ر.ک. سلطنت علم و دولت فقر... علی ابوالحسنی (منذر)، صص ۲۹۵-۳۱۲.



آیت‌الله شیخ محمدتقی نجفی و آیت‌الله شیخ نورالله نجفی | ۷۹۲-۲

آخوند برضد مشروطه (= مشروطه سکولار) می‌افزاید: «در اجرای این فتوای صریح، اهالی ایالت اکثراً خود را از نهضت آزادی خواهی دور نگاهداشته‌اند».<sup>۶۵</sup> با این «تفوذ و قدرت خارق‌العاده»، چگونه می‌شود که آخوند با وکالت شیخ ابراهیم مخالفت ورزد و در عین حال، او با «اتفاق آراء» مردم زنجان و بدون حتی «یک تن مخالف»، به وکالت برگزیده شود!<sup>۶۶</sup> از همین جا می‌توان صحیحاً ادعاهای شیخ ابراهیم را در

۶۵. اوژن اوین، ایران امروز، ۱۹۰۷-۱۹۰۶، ترجمه علی‌اصغر سعیدی، ص ۲۱.

۶۶. از صورت مذاکرات مجلس اول، مورخ ۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۵ ق، برمی‌آید که گروهی از مردم زنجان فردی به نام سید سلطانیه را به نمایندگی برگزیده بودند که (ظاهراً با اعمال نفوذهایی که انجام گرفت) وکالت وی از سوی مجلس تنفیذ نشد. گفتنی است، در مجلس سوره نیز که شیخ ابراهیم مجدداً از زنجان برای وکالت

سایر موارد محک زد!

شیخ ابراهیم، یک ادعای دیگر هم دارد که پذیرفتن آن آسان نیست، و آن اینکه: آخوند خراسانی، در صدر مشروطیت، تنها به شیخ ابراهیم اعتماد کرده و در نجف می‌گفته است: «این امر مهم مملکت کاغذها که به من می‌آید... هرکس موافق غرض خود اظهاراتی می‌کند، تا اینکه از» شیخ ابراهیم «که به من مکتوب می‌آید اطمینان پیدا می‌کنم و می‌دانم او جز راست نمی‌نویسد»<sup>۶۷</sup> و این در حالی است که اولاً مکتوبی از آخوند به ابراهیم زنجانی در تاریخ ثبت نشده و از قضا مکتوبی هم که ناظم الاسلام کرمانی از آخوند خراسانی در تاریخ بیداری آورده و مدعی است خطاب به ابراهیم زنجانی نوشته شده (چنانکه قریباً خواهیم دید) مخاطب آن کس دیگری است! ثانیاً مکتوبات متعددی از آخوند خطاب به برخی از رجال و دست‌اندرکاران مشروطیت وجود دارد که - بر خلاف ادعای شیخ ابراهیم - نشان از کمال اعتماد وی به آنان دارد. در این زمینه، برای نمونه، می‌توان به نامه آخوند خراسانی به آقا شیخ علی مدرس مدرسه معیر الممالک تهران اشاره کرد که در بحبوحه مشروطه اول ارسال شده است.<sup>۶۸</sup> نیز می‌توان از نامه‌های متعدد آخوند در بند و مشروطه دوم (از رجب تا ذی حجه ۱۳۲۷ق) به حاج شیخ محمد واعظ<sup>۶۹</sup> یاد نمود که از وی با القابی چون: جناب مستطاب عماد العلماء، برهان المتکلمین، مصباح الفلألم، مصلح الانام، مشید الاسلام، عمده العلماء الاعلام، ناصر الاسلام، آقای حاج شیخ محمد واعظ سلطان المحققین، نام برده و خواستار «کمال مساعدت وزراء مسئول و وکلاء منتخب» با وی، و فرمانبرداری «قاطبه مردم از او امر شریفه» او شده است.<sup>۷۰</sup>

آیا این دو تن، چنانچه گزارشی از اوضاع ایران به آخوند خراسانی می‌دادند، با سردی و سوء ظن وی روبرو می‌شدند؟ آیا می‌توان گفت آن دسته از علمای بزرگ ایران نظیر حاج آقا نورالله نجفی اصفهانی، سید حسن مدرس، امام جمعه خوئی، سید عبدالله بهبهانی، سید اسدالله قزوینی، میرزا ابوالحسن انگجی، شیخ محمدباقر بهاری همدانی،

→ مجلس رای آورد (و مخالف متغذی چون آخوند ملا قربانعلی را هم پیش روی نداشت) از مجموع ۸۶۹۰ رای مأخوذه. ۵۲۹۱ رای یعنی کمتر از ۲۰۳ آراء را کسب نمود. رک، اسناد روحانیت و مجلس، تدوین عبدالحسین خاثری، چاپ مجلس شورای اسلامی، تهران ۱۳۷۴، ص ۲۴۷.

۶۷. خاطرات شیخ ابراهیم... ص ۲۷.

۶۸. عبدالحسین مجیدکفایی. مرگی در نور؟ زندگانی آخوند خراسانی... صص ۲۰۹-۲۱۲.

۶۹. وی خطیب مشهور عصر مشروطه است که قتل سید عبدالحمید طلبه و تحصن علما در مسجد جامع تهران و نهایتاً هجرت آنها به قم، در پی دستگیری او انجام شد (رک، استاد مشروطه - دوران قاجاریه. گردآوری ابراهیم صفایی، صص ۲۳-۲۴. نامه میرزا محمد وکیل الدوله به نریمان خان قوام السلطنه).

۷۰. برای متن نامه‌ها رک، ناظم الاسلام کرمانی. تاریخ بیداری ایرانیان. بخش اول، مقدمه، صص ۱۹۵-۱۹۸.



آخوند محمدکاظم خراسانی به هنگام سخنرانی برای جمعی از طلاب (۲۷-۱۸)

آقا نورالدین عراقی و... که در اوایل مشروطه دوم از سوی آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی به عنوان فقهای طراز اول ناظر بر مصوبات مجلس شورا برگزیده شدند<sup>۷۱</sup> مورد اعتماد کامل آخوند نبودند و وی گزارشهای آنان از اوضاع ایران را مغرضانه می‌شمرد و تنها نامه‌های زنجانی را راست می‌پنداشت!<sup>۷۲</sup> (اصولاً، با آن همه ادعایی که شیخ ابراهیم درباره دانش فقهی و تقرب خویش نزد آخوند خراسانی دارد، چرا از سوی آخوند به عنوان فقیه طراز اول ناظر بر مجلس برگزیده نشد؟!). نیز مرحوم آخوند در مکتوبات خویش از آیت الله سید محمد طباطبایی با عنوان «حضرت مستطاب سید الاعلام، کشف الانام، حجة الاسلام آقای آقا میرزا اسید محمد دامت برکاته» یاد

۷۱. مدرّس، بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران، ۲: ۳۲۵-۳۲۷.

۷۲. حاج آقا نورالله زمانی که در ۱۳۲۹ به نجف رفت آخوند عده‌ای را برای استقبال از ایشان به چند فرسخی شهر فرستاد و وی را با احترام فوق‌العاده وارد شهر کرد. در دیدار با حاج آقا نورالله نیز از وی گله کرد که امثال شما چرا نباید به عنوان طراز اول به مجلس بروند؟ (اندیشه سیاسی و تاریخ نهفت حاج آقا نورالله اصفهانی، موسی نجفی، ص ۲۰۳). چندی بعد هم آخوند مشترکاً با ایشان و شیخ عبدالله مازندرانی و شیخ الشریعة اصفهانی، اعلامیه‌ای دائر بر لزوم اتحاد بین مسلمانان شیعه و سنی صادر کرد که نام و امضای حاج آقا نورالله مقدم بر دیگران فرارداشت (همان، صص ۲۰۷-۲۰۸).

می‌کند.<sup>۷۳</sup> آیا می‌توان گفت آخوند، نامه‌ها و گزارشهای چنین کسی را جدی نمی‌گرفت و فقط نامه‌های شیخ ابراهیم، واجد اعتبار لازم شمرده می‌شد؟! در مروری بر کتاب خاطرات شیخ ابراهیم، به وضوح در می‌یابیم که اساساً دأب وی، نوعاً ستایش غلوآمیز از خود (همراه با تحقیر و توهین به دیگران) بوده است. همین‌جا لازم است به یک تحریف تاریخی اشاره کنیم:

ب) رفع یک تحریف تاریخی: ناظم الاسلام کرمانی در تاریخ خویش، بخش مربوط به حوادث ۱۹ صفر ۱۳۲۵ قمری، خبر از رسیدن مکتوبی از آخوند خراسانی می‌دهد که به ادعای او «به عنوان جناب آقا شیخ ابراهیم زنجانی وکیل مجلس شورای ملی مرقوم فرموده‌اند» و حاوی تقدیر مرحوم آخوند به وی و توصیه او به سید محمد طباطبایی است. به نام مخاطب نامه، در مکتوب آخوند تصریح نشده و از ملاحظه دقیق مکتوب برمی‌آید که مخاطب آن قاعدتاً باید کس دیگری غیر از شیخ ابراهیم باشد. آخوند خراسانی در مکتوب یادشده می‌نویسد:

این روزها شنیده‌ام که به عنوان وکالت مجلس ملی آذربایجان به طهران تشریف برده‌اید، چه مضایقه که برای اصلاح عمومی اسلامیه و ترتیب مقدمات آسایش به جهت اخوان مؤمنین چند صباحی زحمت این کار را داشته باشید؟ ولی با عوالم افاضه داخله شخصی جناب عالی مناقات ندارد و همه جا مردمان حقیقت طلب و قدردان هستند. امیدواریم آن وجود محترم در طهران مجهول القدر نمانده مثل جناب عالی، عالم سالم و متقی را قدر بشناسند و ان شاء الله در آنجا هم از تدریس و اقامه جماعت و افاضات شرعیه باز نمانید. توصیه جناب عالی را مخصوصاً خدمت حضرت مستطاب سید الاعلام، کشف الانام، حجة الاسلام آقای آقامیرزا سید محمد دامت برکاته نوشته‌ام...<sup>۷۴</sup>

این نامه، به دلایلی که خواهد آمد، به هیچ‌روی نمی‌تواند خطاب به شیخ ابراهیم صادر شده باشد. زیرا شیخ ابراهیم، وکیل خمسه (زنجان) بود، نه آذربایجان<sup>۷۵</sup>، آن هم «مجلس ملی آذربایجان»! توضیح اینکه: انجمن ایالتی آذربایجان، یا انجمن تبریز، در بدو تأسیس (۱۸ شعبان ۱۳۲۴ق) «مجلس ملی» خوانده می‌شد. روزنامه انجمن (ارگان انجمن ایالتی آذربایجان) نیز، در آغاز کار، تا مدت‌ها «جریده ملی» نام داشت و اخبار

۷۳. رک، تاریخ بیداری ایرانیان، بخش دوم، ۱۳۲:۴. همان، ۱۳۱:۴.

۷۵. طبق تقسیمات کشوری، زنجان همواره مستقل از آذربایجان شناخته می‌شد. در تلگرافهای متبادله میان نمایندگان مجلس اول و انجمن ایالتی تبریز در صدر مشروطه (بر سر بازگشت میرزا احسن آقا مجتهد به تبریز)، شیخ ابراهیم به عنوان «وکیل زنجان» و نمایندگان تبریز نیز به عنوان «وکلاهی آذربایجان» امضا کرده‌اند. رک، قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، کریم طاهرزاده بهزاد، صص ۱۵۲-۱۵۳.



مربوط به انجمن در آن، تحت عنوان «مجلس ملی» درج می‌گردید.<sup>۷۶</sup> حتی عنوان «مجلس ملی آذربایجان»، در ذی‌حجه ۱۳۲۴ مایه‌قال مقال در مجلس شورا شد و برخی از نمایندگان به عنوان «مجلس» برای انجمن اعتراض کردند که وکلای تبریز پاسخ دادند و تقی‌زاده تأکید کرد که در تبریز، مجلس شورای ملی نیست بلکه انجمن ایالتی است.<sup>۷۷</sup> متعاقب همین امر نیز، عنوان مجلس ملی و ارگان آن (جریده ملی) - هر دو، به «انجمن» تغییر یافت.

آنگاه در میان وکلای ۱۲ نفره آذربایجان که توسط مجلس ملی آذربایجان (واقع در تبریز) انتخاب شدند، سه تن روحانی یافت می‌شدند: میرزا فضلعلی آقا، حاجی میرزا ابراهیم آقا، و حاجی میرزا یحیی امام جمعه خویی. میرزا فضلعلی آقا، وکیل شیخیه بود و قاعدتاً نمی‌توانست اینچنین مورد تعریف و توثیق آخوند خراسانی قرار گیرد. می‌ماند دو تن دیگر (حاج میرزا ابراهیم آقا تبریزی و امام جمعه خویی). اگر نام «ابراهیم» در نوشته آخوند به‌کار رفته باشد - که البته متن نامه، چنین چیزی را نشان نمی‌دهد - مقصود آخوند، قاعدتاً حاجی میرزا ابراهیم آقا (وکیل اصناف تبریز در مجلس شورای صدر مشروطه) بوده است که از یاران تقی‌زاده و اعضای تندرو مجلس شمرده شده، مقام علمی برجسته‌ای نداشت و در ماجرای به‌توب بستن مجلس اول به قتل رسید.<sup>۷۸</sup> در غیر این صورت، یعنی عدم ذکر حاجی میرزا ابراهیم آقا در نامه، آخوند قطعاً نامه را خطاب به آیت‌الله حاجی میرزا یحیی امام جمعه خویی نوشته است که پیش از مشروطه، در شهر خوی، تدریس و اقامه جمعه و جماعت داشت و علاوه بر اصالت خانوادگی، شیخ الاسلام مقتدر آن سامان شناخته می‌شد.<sup>۷۹</sup> و به دلیل همین موقعیت عالی علمی و اجتماعی نیز از سوی رئیس علمای تبریز (حاجی میرزا احسن آقا مجتهد) به سمت نمایندگی مجلس برگزیده شد.<sup>۸۰</sup> و لئ سَمَت را (که عُرف مردم، دون مقام مجتهدان می‌شمرد)<sup>۸۱</sup> با اکراه پذیرفت و حدود دو ماه دیرتر از وکلای آذربایجان به

۷۶. رک، منصوره رفیعی، انجمن ارگان انجمن ایالتی آذربایجان، ص ۲۰۵ به بعد.

۷۷. روزنامه انجمن، ارگان انجمن ایالتی تبریز، سال ۱، ش ۴۰.

۷۸. برای شرح حال او رک، رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، مهدی مجتهدی، ص ۸.

۷۹. ایران امروز ۱۹۰۶-۱۹۰۷، اوژن اوین، ترجمه علی‌اصغر سعیدی، صص ۸۳-۸۴.

۸۰. رک، روزنامه انجمن، ارگان انجمن ایالتی آذربایجان، سال ۱، ش ۸، ۲۶ رمضان، ص ۱، و نیز ش ۲۴، ۱۴

ذی‌قعد ۱۳۲۴ ق، نامه امام جمعه خویی به مجتهد تبریز، درباره امام جمعه خویی و خاندان وی، رک،

تاریخ خوی، مهدی آقاسی، صص ۲۸۰-۲۸۵؛ زندگینامه رجال و مشاهیر ایران، حسن مرسلوند،

۱-۲۵۴-۲۶۱؛ وفيات معاصرين، محمد قزوینی، مندرج در: یادگار، سال ۳، ش ۲، ص ۳۷.

۸۱. به نوشته ابراهیم زنجانی در خاطرات (صص ۲۱۰-۲۱۱): «اول این امر... قبول وکالت برای یک نفر مجتهد

تهران آمد (و بزودی در تهران نیز خانه‌اش - گذشته از مراجعات سیاسی - محل تدریس و افتا و قضاوت شرعی شد)<sup>۸۲</sup> و حتی از سوی آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی، در آغاز مشروطه دوم، به عنوان یکی از پنج تن مجتهد طراز اول ناظر بر مصوبات مجلس، برگزیده شده و به مجلس رفت<sup>۸۳</sup>. بنابراین جا داشت که آخوند در صدر مشروطه - برای دلگرم ساختن فقیه پر مشغله‌ای چون وی به کار وکالت - طی نامه‌هایی، از او دلجویی و پشتیبانی کند.

مستشارالدوله صادق، که خود از وکلای تبریز در مجلس اول است، با اشاره به اسامی نمایندگان ۱۲ نفره آذربایجان در صدر مشروطه، می‌نویسد: حاجی میرزا ابراهیم آقا و میرزا فضلعلی آقا و دیگر نمایندگان آذربایجان در ۲۴ ذی‌حجه ۱۳۲۴ ق از راه قفقاز عازم تهران شدند و امام جمعه خوبی و یک تن دیگر «پس از یکی دو ماه به طهران آمدند».<sup>۸۴</sup> بر پایه گزارش مستشارالدوله، امام جمعه خوبی در حدود صفر ۱۳۲۵ به تهران آمده و این، با تاریخ نامه آخوند خراسانی (مذکور در فوق) مطابقت دارد که در ۱۹ صفر ۱۳۲۵ مرقوم داشته است.

به هر روی، اعتبارنامه شیخ ابراهیم روز یکشنبه ۱۲ ذی‌الحجه ۱۳۲۴ قمری از مجلس اول گذشت<sup>۸۵</sup> و نام او در لیست نمایندگان ثبت شد. وی در تهران، سریعاً با جناح تندرو و سکولار مشروطه به رهبری تقی‌زاده و حسینقلی خان نواب و دیگر اعضای لژ بیداری ایران پیوند خورد و متقابلاً از در مخالفت با شیخ فضل‌الله نوری (در تهران) و آخوند ملا قربانعلی (در زنجان) درآمد<sup>۸۶</sup> و این موضوع را نیز در طول حیات سیاسی خویش حفظ کرد. پ عضویت در فراماسونری: زنجان فراماسون بود و اسنادی قاطع و صریح دال بر عضویت وی در لژ بیداری ایران موجود است. گفتنی است که، صحنه‌گردانان اصلی مشروطه، که سرنوشت نهایی آن جنبش را با آهن و آتش رقم زدند، نوعاً عضو تشکیلات مختلف ماسونی: نظیر «انجمن اخوت» و مهمتر از آن، «لژ بیداری ایران» بودند و امروزه به یمن انتشار اسناد و تحقیقات پژوهشگران، بخشی مهم از اسرار

→ معروفه مسلم، بسیار بعید و نامناسب در انظار مردم بود. «بسیاری از آخوندها، این کار را مانند قبول حکومت با ریاست مالیه دولت، مثلاً سبب فسق و گناه می‌شمردند».

۸۲. رک، دفاتر محضر شرع و امام جمعه خوبی، ص ۷۰، مندرج در: خاطرات و اسناد شامل نوشته‌ها و خاطرات مستند تاریخی و اسناد و عکسهای معتبر و منحصر، نهیه و تنظیم: سیف‌الله وحیدنیا، صص ۱۲۶-۱۲۸.

۸۳. رک، مدرس در پنج دوره تقنینیه... همان، ۵۳/۱.

۸۴. خاطرات و اسناد مستشارالدوله صادق، مجموعه اول: یادداشتهای تاریخی، به کوشش ایرج افشار، ص ۲۵.

۸۵. ناظم‌الاسلام کرمانی. تاریخ بیداری ایرانیان، بخش ۲، ۴، ۷۱: خاطرات شیخ ابراهیم... ص ۲۱۲.

۸۶. رک، مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره اول تقنینیه، ۲۵ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵، ص ۲۰۶.

مخفی این لژها، و نقش آنها در ایجاد و هدایت بسیاری از جریانها و بلواهای عصر مشروطیت جهت انحراف در مسیر قیام اصیل ملت، برملا شده است.<sup>۸۷</sup> مهدی ملکزاده (فرزند ملک المتکلمین) با اشاره به «حزب فراماسون در ایران» می‌نویسد: عده‌ای از رهبران بزرگ مشروطیت و مؤسسين انقلاب ملی، چنانچه پس از مرگشان معلوم شد، در آن حزب شرکت داشتند.<sup>۸۸</sup> محمود عرفان، فراماسون بی‌پروا و مطلع ایرانی، نیز خاطرنشان می‌سازد: «نه تنها فراماسونها مستقیماً در مشروطیت ایران دخالت داشتند، بلکه انجمنهای فرعی و وابسته آنها که شکل ظاهریشان شباهتی با سازمانهای ماسونی نداشت نیز علناً در مشروطیت دخالت داشتند که از همه مهمتر انجمن اخوت را می‌توان نام برد».<sup>۸۹</sup>

«لژ بیداری ایران»، که آن را انجمن بیداری ایرانیان نیز می‌نامیدند، اوایل ۱۳۲۶ قمری یعنی بحیثیه کشاکش مشروطه و استبداد، در تهران بنیاد نهاده شد. این مجمع فعل و تأثیرگذار ماسونی، وابسته به لژ گرانداوریان فرانسه بود و اجازه رسمی «شرق اعظم فرانسه» (گرانداوریان) و «شورای عالی ماسونی فرانسه» را به همراه داشت و مؤسسان آن فرانسویانی چون ویزیوز (مدیر مدرسه آلیانس فرانسه در ایران) و دکتر مرل بودند.<sup>۹۰</sup> در لیستهایی که از اسامی اعضای لژ بیداری منتشر شده، با نام نمایندگان تندرو آذربایجان در مجلس اول (تقی زاده، مستشارالدوله، حاج میرزا آقا فرشی و حاج میرزا ابراهیم آقا) و

۸۷. رک. اسماعیل رائین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج ۱ و ۲، کتیرایی، فراماسونری در ایران از آغاز تا تشکیل لژ بیداری ایران، «مجموعه اسناد منتشر نشده در باره لژ بیداری ایران، مندرج در: روزنامه ایران»، اردیبهشت و خرداد و تیر ۷۴، موسی فقیه حقانی، «ضرورت توجه به نقش بنیان فراماسونری در تحولات تاریخ معاصر ایران»، مندرج در: مجله تاریخ معاصر ایران، سال ۱، ش ۱، ص ۲، تاسان ۷۶، ص ۹ - بعداً محمد ترکمان، «مکتوبات، اعلامیه‌ها...»، ۴۷۶-۴۷۳؛ مجله یغما، سال ۲، ش ۱۱، صص ۵۰۲-۵۰۵، ج.م. دولتهای ایران در عصر مشروطیت، زاوش، صص ۴۰-۳۸.

۸۸. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ۸۹-۸۱۱، مجله یغما، سال ۲، ش ۱۱، بهمن ۱۳۳۸، صص ۵۰۵-۵۰۴.

۹۰. فراماسونری در ایران، محمود کتیرایی، صص ۱۲۳ و ۱۲۵-۱۲۶، گفتنی است، لژ بیداری ایران، به رغم ساختار ظاهری فرانسوی خود، درست در خدمت سیاست انگلستان (و دقیقتر بگوییم در خدمت اهداف صهیونیسم جهانی ذی‌نقوذ در طبقات حاکمه فرانسه و انگلیس) قرار داشت و کسانی چون اردشیر جی و حسینقلی خان نواب، صحنه چرخان اصلی آن بودند. اردشیر جی یا پیر اردشیر ریپورتز، عضو اینتلیجنت سرویس بریتانیا در ایران، و کاشف و معترف رصاحان - برای کودکان - به انگلیسیها بود و حسینقلی خان نواب (برادر عباسقلی خان نواب منشی سفارت انگلیس) نیز تحصیل کرده لندن و دارای تذکره انگلیسی و زن ایرلندی بود و پدران و عموها و عموزادگان و تیر برادرش (عباسقلی خان نواب) جزو کارگزاران سفارت انگلیس در تهران و شیراز بودند. در باره آن دو، رک. مقاله ما تحت عنوان «مشروطه و رژیم پهلوی؛ بیوندها و گسستهها، مندرج در مجله تاریخ معاصر ایران، سال ۴، پاییز و زمستان ۷۹، صص ۶۳-۶۲ و ۱۰۲-۱۰۴.

نیز چهره‌هایی چون سردار اسعد بختیاری، پیرم‌خان، محمدعلی فروغی، وثوق‌الدوله، حسینقلی خان نواب، اردشیر جی، میرزایانس ارمنی، ممتازالدوله، ظهیرالدوله، ابراهیم حکیمی، قوام‌السلطنه و... روبرو می‌شویم که همگی از سران و صحنه‌گردانان مشروطیت‌اند.<sup>۹۱</sup>

شیخ ابراهیم زنجانی نیز از این امر مستثنا نبود و در چند انجمن ماسونی، از جمله همین لژ بیداری ایران، شرکت فعال داشت.<sup>۹۲</sup> حسین ملکی (ح.م. زاوش) پژوهشگر تاریخ فراماسونری در ایران ضمن اشاره به عضویت شیخ ابراهیم در لژ بیداری و جامع آدمیت، «اعضای محکمه انقلابی» را که رأی به اعدام شیخ فضل‌الله دادند در واقع «برگزیدگان لژ فراماسونری» می‌شمارد «نه نمایندگان خلق انقلابی ایران».<sup>۹۳</sup> به پاره‌ای از اسناد دال بر عضویت ابراهیم زنجانی در لژ بیداری اشاره می‌کنیم: نامه‌ای در تاریخ ۱۹ شعبان ۱۳۲۹ ق خطاب به سردار اسعد بختیاری وجود دارد که در آن علانم و رموز شناخته شده فراماسونری به کار رفته است و زیر آن را شیخ ابراهیم زنجانی همراه جمعی از سران و فعالان مشروطه همچون سید محمدصادق طباطبایی، ذکاءالملک فروغی، سید نصرالله تقوی، ارباب کیخسرو، و عباسقلی خان نواب (برادر حسینقلی خان نواب) امضا کرده‌اند. در این نامه، ضمن تقدیر از فتوحات فرزند سردار اسعد (سردار بهادر بختیاری)، خاطرنشان شده است که: اگر تاریخ هم در ثبت خدمات افراد کوتاهی ورزد «برادرانی هستند که جانفشانیهای آن برادران بناشاهت را در مجامع ف: - فراماسونری] که نافذترین مجامع عالم است ظاهر سازند و حقیقت حال را با شروق و فروغ تمام بنویسند و برای آیندگان بگذارند!»<sup>۹۴</sup> در همین زمینه باید از تعهدنامه مکتوبی یاد کرد که شیخ ابراهیم و دیگر رجال مشروطه (محمدعلی فروغی، اردشیر جی، ارباب کیخسرو، معاضدالسلطنه پیرنیا و...) به عنوان اعضای لژ بیداری ایران، در حمایت از میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک (نایب السلطنه «انگلو فیل» احمدشاه) نوشته و امضا کرده‌اند.<sup>۹۵</sup> افزون بر مدارک فوق، در تصاویری هم که از رؤسا و اعضای لژ بیداری ایران

۹۱. رک، اسماعیل رائین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ۷۸، ۷۰، ۷۲.

۹۲. برای عضویت شیخ ابراهیم در لژ بیداری، رک، اسماعیل رائین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ۷۵، ۷۲. مهدی بامداد، محمود عرفان و ح.م. زاوش نیز به عضویت زنجانی در فراماسونری تصریح دارند (رک، شرح حال رجال ایران... ۱۵/۱؛ مجله یغما، سال ۱۳، ص ۵۲۸، مقاله محمود عرفان؛ رابطه فراماسونری با صهیونیسم و امپریالیسم، زاوش، ۵۶/۱).

۹۳. رابطه فراماسونری با صهیونیسم و امپریالیسم، ۵۶:۱.

۹۴. برای متن و تصویر نامه رک، محمد ترکمان، مکتوبات، اعلامیه‌ها و... چند گزارش پیرامون نقش شیخ شهید فضل‌الله نوری در مشروطیت (جلد دوم)، ۴۷۳-۴۷۶.

۹۵. یلفانی، «زندگانی سیاسی ناصرالملک»، ص ۳۲۸، تاریخ معاصر ایران، سال ۱، ش ۲، تابستان ۷۶، ص ۲۰.

نظیر محمدعلی فروغی و حکیمی (در ۱۹۱۴ میلادی) برداشته شده، عکس شیخ ابراهیم زنجانی به چشم می‌خورد.<sup>۹۶</sup>

شیخ ابراهیم زنجانی، گذشته از عضویت در لژ بیداری، در «جامع آدمیت» نیز شرکت فعال داشت.<sup>۹۷</sup> وی جزء هیئتی بود که شب عید فطر ۱۳۲۵ قمری از سوی انجمن ماسونی (یا شبه ماسونی) مذکور به دربار رفت و با تشریفات مخصوص، محمدعلیشاه را به عضویت مجمع درآورد.<sup>۹۸</sup> و پس از آن، شاه طوق ارادت میرزا املکم خان (بنیانگذار فراموشخانه فراماسونری در ایران) را به گردن افکند و در نامه‌ای که حدود یک ماه بعد برای ملکم فرستاد از آن ماسون پیر درخواست کرد که رأی و عقیده خود را در نقشه اصلاح امور ایران توسط رئیس جامع آدمیت برای شاه بفرستد.<sup>۹۹</sup>

بدین‌گونه، جریان «استحاله فکری و عملی» شیخ ابراهیم که از زنجان آغاز شده بود در پایتخت، و در عصر مشروطه، سیری تند و برگشت‌ناپذیر یافت و با نقشی که وی در محاکمه و اعدام فقیه بزرگ شهر به عهده گرفت به نقطه اوج خود رسید.

#### ۸. زنجانی در مشروطه دوم

الف) محاکمه شیخ فضل‌الله نوری: پس از فتح تهران، ابراهیم زنجانی به مقام دادستان دادگاه عالی انقلاب منصوب شد و با رأیی که به اعدام شیخ فضل‌الله داد، وی را بر سر دار فرستاد. محاکمه و قتل حاج شیخ فضل‌الله نوری، از جمله حوادث بسیار تکان‌دهنده و بهت‌انگیز - و به همان میزان تأثیرگذار - در تاریخ معاصر شمرده می‌شود. این واقعه عجیب و بی‌سابقه در تاریخ ایران،<sup>۱۰۰</sup> از جهات گوناگون (۱. شخصیت متهم ۲. هویت محاکمه‌گران ۳. زمان و مکان اجرای حکم ۴. فرمایشی بودن محاکمه ۵. استنادات دادگاه و پاسخ متهم ۶. فضای رعب‌انگیز محاکمه، و شتاب و خشونت مجریان حکم در پایان دادن به حیات متهم ۷. پیامدهای حادثه و بالاخره: ۸. داوران منفی تاریخ راجع به

۹۶. برای تصاویر مزبور رک، اسماعیل راتین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ۵۱-۵۰۲.

۹۷. رک، فریدون آدمیت، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت...، صص ۲۴۲-۲۴۳.

۹۸. همان، ۲۸۳-۲۸۴؛ اسماعیل راتین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ۶۷۰-۶۶۹:۱. جامع آدمیت، انجمنی بود که توسط عباسقلی آدمیت (از ماسونهای قدیمی ایرانی و دست پرورده ملکم خان بنیانگذار فراموشخانه فراماسونری در ایران) از روی گزینة انجمنهای ماسونی و بر پایه اصول و آموزه‌های آن بنا شده بود، و اصولاً واژه «آدمیت»، در عرف ماسونهای ایرانی، به عنوان معادل فارسی کلمه «فراماسونری» به کار می‌رفت و «آدم» و «کارخانجات آدم‌سازی فرنگستان»، فراماسون و انجمنهای ماسونی اروپا، معنا می‌دادند.

۹۹. فکر آزادی...، صص ۲۸۴-۲۸۵.

۱۰۰. تعبیری است از یکی از فعالان مشروطه موسوم به محمدباقر گره‌رخای (المجدلواضحین تهرانی) در کتاب گوشه‌ای از رویدادهای انقلاب مشروطیت ایران، صص ۴۹-۵۰.

عاملان فاجعه) درخور دقت و مطالعه ویژه بوده و در مجموع می‌توان گفت که در طول چند قرن اخیر کشورمان، رویدادی بی‌نظیر است.<sup>۱۰۱</sup> شوخی نیست؛ در جامعه‌ای عمیقاً مذهبی (چون ایران عصر قاجار) که حکم فقیهان برجسته - همچون حکم میرزای شیرازی در تحریم تنباکو - حتی سوگلی دربار را بر شخص شاه می‌شورانید، مجتهد پرنفوذ و نامداری چون شیخ فضل‌الله نوری (شاگرد برجسته همان میرزای شیرازی)<sup>۱۰۲</sup> را دستگیر و محاکمه کند و حکم اعدام را هم به دست یک ارمی غیر ایرانی (و حتی غیرمعتقد به مبانی مسیحیت) موسوم به پیرم‌خان سپارند و او نیز به عنوان «رئیس کلّ نظمیة ایران اسلامی! با شتابزدگی تمام، در صدد اجرای حکم برآید و در واپسین ساعات روز میلاد پیشوای تشیع (علی علیه‌السلام) مجتهد شهر را در برابر چشم مردم به دار کشد و بعد هم از هیچ‌گونه اهانت و خشونت نسبت به پیکر بی‌جان محکوم دریغ نشود! با مرور بر پرونده اعضای «هیئت مدیره موقتی» انقلاب (که هنگام قتل شیخ، رتق و فتق امور را به عهده داشت) و نیز دادگاه عالی انقلاب (که تحت امر هیئت مدیره فوق، رأی به اعدام شیخ داد) متوجه می‌شویم که غالب آنان (نظیر سردار اسعد بختیاری، سردار بهادر بختیاری، تقی زاده، وثوق‌الدوله، حکیم‌الملک، مستشارالدوله، میرزا اسلیمان خان میکده، حاجی سید نصرالله تقوی، حسینقلی خان نواب، شیخ ابراهیم زنجانی، میرزا محمد نجات، نصرالله خلعتبری) عضو لژهای ماسونی - عمدتاً «لژ بیداری ایران» وابسته به لژ گرانداوریان فرانسه - هستند که امروزه به یمن انتشار اسناد و تحقیق پژوهشگران، بخشی مهم از اخبار و اسرار مخفی این لژها، و نقش آنها در ایجاد بسیاری از جریانها و بلوهای عصر مشروطه (و از آن جمله: اعدام شیخ فضل‌الله) برملا شده است.<sup>۱۰۳</sup> داودخان مفتاح‌السلطنه، از وابستگان به لژ بیداری ایران و دارنده نشان شوالیه اعظم سنت میکائیل و سنت جرج از بریتانیا<sup>۱۰۴</sup> در تلگرافی که پیش از اعدام شیخ از هند به اعتلاءالملک خلعتبری زد، نوشت: «نور بارانی دار، مبارک. افسوس که حاضر نیستم!»<sup>۱۰۵</sup> یکی از مورخان معاصر که درباره فراماسونهای ایرانی و نقش آنان در تاریخ

۱۰۱. مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ۱۳۵۷/۶؛ محمدباقر گهرخانی، گوشه‌ای از رویدادهای انقلاب مشروطیت ایران، صص ۴۹-۵۰.

۱۰۲. مورخان عموماً شیخ را از «خواص اصحاب» و «شاگردان درجه اول» میرزای شیرازی شمرده‌اند. رک، دولت‌آبادی، حیات یحیی، ۱۳۵۱؛ عبیرت نائینی، تذکره مدینه‌الآدب، ۶۸۰/۲؛ محمدهاشم خراسانی، منتخب‌التواریخ، صص ۳۲۱-۳۲۲، خیابانی، علماء معاصرین، ص ۴۸؛ بامداد، شرح حال رجال ایران، ۹۶۳؛ یادداشت‌های حاجی میرزا ابوالحسن علوی، مندرج در: یغما، سال ۵، ش ۸، ص ۳۶۷.

۱۰۳. در این باره، در آینده، بخش مربوط به روابط شیخ ابراهیم زنجانی با فراماسونری، توضیح خواهیم داد.

۱۰۴. خاطرات... بولارد، ص ۵۰۹.

۱۰۵. اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۵۶۱۰، درباره وابستگیهای ماسونی و انگلیسی



اعدام آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری | ۷۷۹-۲۰۰۲ع

یک قرن و اند اخیر کشورمان تحقیقات گسترده‌ای دارد، با اشاره به اینکه «شیخ ابراهیم زنجانی (قزلباش) دادستان محکمه انقلابی هم «عضو لژ فراماسونری بیداری و عضویت جامع آدمیت بوده» خاطر نشان می‌سازد که: «در واقع اعضای محکمه انقلابی برگزیدگان لژ فراماسونری بوده‌اند و نه نمایندگان خلق انقلابی ایران».<sup>۱۰۶</sup>

حضور فعال و مؤثر ماسونها در پیشبرد نقشه اعدام شیخ، این ظن را شدیداً تقویت می‌کند که محاکمه و قتل شیخ، به دستور لژ انجام گرفته است. چنانکه، سر آرتور

→ مفتاح السلطنه و نیز اعتلاءالملک، در مقاله «مشروطه و رژیم پهلوی؛ پیوندها و گسستها»، مندرج در مجله تاریخ معاصر ایران، سال ۴، پاییز و زمستان ۷۹، صص ۷۵-۷۳ توضیح داده‌اند.  
۱۰۶. ح.م. رابطه فراماسونری با صهیونیسم و امپریالیسم. زاوش، ۱۰۶.

نیکلسون، سفیر انگلیس در پایتخت تزار، پس از دریافت خبر اعدام شیخ، به وزیر خارجه لندن (سر ادوارد گری) نوشت: «شیخ فضل الله برای مملکت خود خطر بزرگی [!] بود، خوب شد که ایران او را از میان برداشت!»<sup>۱۰۷</sup>

بنابراین باید به مرحوم آیت الله طالقانی حق داد که در مقدمه «تنبيه الامه» بنویسد:  
... پس از تشکیل مجلس... طرفداران استبداد کرسیهای مجلس را پر کردند و انگشت بیگانگان نمایان شده، کشته شدن مرحوم آقا شیخ فضل الله نوری بدون محاکمه و به دست یک فرد ارمنی، لکه ننگی در تاریخ مشروطیت نهاد.<sup>۱۰۸</sup>

دکتر منصوره اتحادیه، پژوهشگر تاریخ مشروطه، راز اعدام شیخ را در مقابله وی با اهداف غیر اسلامی جناح تندرو و سکولار مشروطه جستجو می کند.<sup>۱۰۹</sup> و دکتر تندرکیا، ضمن طرح این نکته که: «شهادت شیخ نوری، به همان اندازه در تضعیف روحیه اسلامی اثر کرد، که سلطنت میرزای شیرازی در تقویت آن روحیه مؤثر افتاد»،<sup>۱۱۰</sup> سخنان درخور تعمقی دارد.<sup>۱۱۱</sup> شهید مدرس، سالها پس از آن حادثه، بدرستی در «کتاب زرد» نوشت:  
کشتن شیخ فضل الله، که از اعلم علمای وقت بود، هم پیروزی بلمشویکهای اعزامی به ایران<sup>۱۱۲</sup> بود، هم پیروزی انگلیس، و هم ضایعه برای علمای نجف و ایران.  
حادثه بدی بود که هنوز هم علل آن در تاریخ همچنان مجهول مانده...<sup>۱۱۳</sup>

محاکمه شیخ توسط مشروطه خواهان تندرو، محاکمه‌ای کاملاً «ساختگی» و «فرمایشی» بود و دلایل گوناگونی در دست است که نشان می دهد صحنه گردانان ماجرا، از قبل تصمیم قطعی به اعدام وی داشته‌اند. در واقع، حکم، پیش از محاکمه صادر شده و به هر قیمتی بود باید اجرا می گشت! این نکته، حتی از کلام تقی زاده نیز استشمام می شود، آنجا که می نویسد: «شیخ فضل الله را گرفته بودند محاکمه می کردند... برای اینکه صورت محاکمه‌ای داشته باشند گفتند که آمدی حکم کشتار مشروطه طلبها را دادی! عاقبت آقا شیخ ابراهیم زنجانی ادعای نامه‌ای نوشته بود که چاپ شده. گفتند جواب بده، او هم اعتنایی نمی کرد!»<sup>۱۱۴</sup> مهدی ملکزاده هم با طرح این نکته که در انقلابات ملی،

۱۰۷. رابینو. مشروطه گیلان. ص ۱۶۳؛ کتاب آبی، ۷۰۰، ۳.

۱۰۸. میرزای نائینی. تنبيه الامه... مقدمه و توضیحات سید محمود طالقانی. تهران ۱۳۳۲ ش، ص ۱۷.

۱۰۹. نخستین دهه انقلاب مشروطه ایران (۱۳۲۴-۱۳۳۴ ق)، مندرج در: مجله ایران نامه، ویژه مشروطه.

۱۱۰. تندرکیا. نهیب جنبش ادبی - شاهین، ص ۲۲۸. ۱۱۱. همان، صص ۲۲۶-۲۲۷.

۱۱۲. اشاره به مجاهدین وارداتی مشروطه از قفقاز و روسیه.

۱۱۳. پراکنده نگاهی به کتاب زرد، علی مدرس، مندرج در: مجله یاد. سال ۶، ش ۲۱، ص ۹۳.

۱۱۴. زندگی طوفانی... ص ۱۲۸. علامتهای تعجب از خود تقی زاده، و تأکید روی کلمات از ماست.



رجال نامداری که «رهبری دسته مخالف را داشته‌اند، قبلاً محکوم به اعدام بوده و تشکیل محکمه جز صورت سازی چیز دیگری نیست»، می‌افزاید: «حاجی شیخ فضل‌الله هم از این قاعده عمومی مستثنی نبود و می‌توان گفت که پیش از محاکمه محکوم به اعدام شده بود...»<sup>۱۱۵</sup>

مهدی ملکزاده (و به تبعیت از او، اعظام‌الوزاره قدسی) متنی را به عنوان ادعای نامه (یا کیفرخواست) شیخ ابراهیم در محکمه کدایی آورده و چند سؤال و جواب را نیز از شیخ توسط عمیدالسلطان رشتی و... بر آن افزوده‌اند.<sup>۱۱۶</sup> ملکزاده، خود پاره‌ای اتهامات را که توسط مستنطقان و حاضران جلسه به شیخ زده شده (نظیر حکم شیخ به قتل مقتولین باغشاه) رد می‌کند و شیخ را در آن حوادث بی‌تقصیر می‌شمارد.<sup>۱۱۷</sup> نیز این سخن عمیق و استوار شیخ فضل‌الله را در پاسخ به اعتراضات مستنطقان آورده است که: «من مجتهد هستم، بر طبق الهامات قوه اجتهاد و شمه فقاہت، راهی را که مطابق شرع تشخیص دادم پیروی نمودم.»<sup>۱۱۸</sup>

سخنی که به لحاظ مبانی فقهی، از استحکامی منطقی برخوردار است و این مطلب در فقه شیعه، مسلم و مورد اتفاق است که هیچ فقیهی را نمی‌توان - به صرف اختلاف نظر و رویه با دیگر فقیهان - مستحق کیفر، آن هم کیفری سخت از قبیل اعدام! شمرد. حتی در دوران پهلوی، دو بار رژیم حاکم در مقام اعدام مجتهدین بزرگ (آیت‌الله کاشانی در دهه ۳۰ و امام خمینی در دهه ۴۰) برآمد و هر دو بار، مراجع بزرگ وقت به اعتبار مصونیت قضایی فقهای عالیقدر در رأی و فتوای خویش مانع این اقدام شدند. جالب است که شایع شد شیخ ابراهیم، نوری را با استناد به حکم منسوب به آخوند خراسانی، مستحق اعدام شمرد.<sup>۱۱۹</sup> و این در حالی است که عبدالحسین کفایی، به نقل از پدر بزرگش آیت‌الله حاج میرزا احمد کفایی (سومین فرزند آخوند خراسانی) خبر از تأثر و اندوه شدید آخوند خراسانی در شهادت شیخ، و اقدام ایشان به برگزاری فاتحه در منزل خویش برای وی، می‌دهد.<sup>۱۲۰</sup> حقیر، مطلب فوق را در ۷۹/۶/۱۵ با حجة الاسلام و المسلمین حاج میرزا عبدالرضا کفایی (فرزند آیت‌الله میرزا احمد کفایی مزبور) در میان

۱۱۵. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ۶-۱۲۶۰، دکتر اسماعیل رضوانی تصریح دارد: «...محکمه‌ای ساختگی تشکیل داده او را محکوم به اعدام نمودند» (انقلاب مشروطیت ایران، ص ۱۹۹).

۱۱۶. رک، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ملکزاده، ۶-۱۲۶۰، ۱۲۷۱؛ خاطرات من... اعظام‌الوزاره، ۱-۲۹۸-۳۲۱.

۱۱۷. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ۶-۱۲۷۰.

۱۱۸. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ۶-۱۲۶۹.

۱۱۹. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ۶-۱۲۷۰، ۱۲۷۱. اعظام‌الوزاره، خاطرات من... ۱-۳۲۱-۳۲۲.

۱۲۰. عبدالحسین مجیدکفایی، مرگی در نور؛ زندگانی آخوند خراسانی صاحب کفایه، ص ۲۹۶.

نهادم و ایشان نیز ماجرا را تصدیق کردند.<sup>۱۲۱</sup>

فضای مهیب و رُعب‌انگیز حاکم بر تهران و جلسهٔ محاکمه<sup>۱۲۲</sup>، و بویژه خشونت کم‌نظیری که در حین اجرای حکم (و حتی پس از آن، نسبت به پیکر بی‌جان شیخ) صورت گرفت، از دیگر ویژگی‌های این رویداد عظیم تاریخی است. به گفتهٔ ملکزاده: «اعضای محکمهٔ انقلاب [که حکم به اعدام شیخ دادند] اکثرشان سران مجاهدین تندرو و به قول معروف دوآتشه بودند و رؤسای معتدل و سرداران از عضویت محکمه سرباز زدند و خود را به آنچه می‌گذشت نمی‌خواستند آشنا کنند».<sup>۱۲۳</sup>

به گفتهٔ یک شاهد عینی: مستنطقان محکمهٔ شیخ، همگی «مسّح بودند. شیخ ابراهیم هم با آن عمامه یک لباده پوشیده بود و رویش یک موزر<sup>۱۲۴</sup> بسته بود».<sup>۱۲۵</sup> کسانی که به اصطلاح شیخ را استنطاق می‌کردند جزو گروه ترور مشروطه بودند و بعضاً چند ماه پیش از آن تاریخ (در دوران موسوم به استبداد صغیر) دست به ترور شیخ گشوده بودند. در این راستا، نام مستعان‌الملک (رئیس کمیتهٔ جهانگیر)، میرزا محمد نجات که ترور نافرجام شیخ را در استبداد صغیر سامان داده و در فرایند اعدام وی نیز نقش داشتند، قابل ذکر است.<sup>۱۲۶</sup> دیگر اعضای به اصطلاح محکمهٔ انقلابی (همچون میرزا علی محمدخان، دست‌پسورده و منسوب تقی‌زاده)<sup>۱۲۷</sup> و مستنطقان آن (همچون عمیدالسلطان رشتی برادر سردار مخیی و میرزا اکرم‌خان رشتی، متصرف‌الدوله پیشکار

۱۲۱. عین‌السلطنه نیز در بخش خاطرات خود مورخ ۱۹ رجب ۱۳۲۷ (شش روز پس از شهادت شیخ فضل‌الله) از محمدحسین میرزا نقل می‌کند: «تلگرافی از عتبات آمده که شیخ را محترماً روانهٔ عتبات کنید. حالا متحیر مانده‌اند چه جواب بدهند. پسر بزرگ شیخ [اقاضیا،الدین] آنجاست. باطناً هم از این کار پشیمان شده‌اند» (روزنامهٔ خاطرات عین‌السلطنه، ۲۷۲۸/۴). دربارهٔ تأسف آخوند از مرگ شیخ همچنین رک. خاطرات نواب وکیل... صص ۴۹۴-۴۹۶.

۱۲۲. به گفتهٔ مدیر نظام نوایی که شاهد محاکمه و اعدام شیخ فضل‌الله بوده: مستنطقان شیخ، همگی مسّح بودند و دادستان آن محکمه نیز موزر بسته بود (نهیب جنبش ادبی - شاهین، صص ۲۳۶-۲۳۷ و ۲۴۰).

۱۲۳. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ۱۲۶۰/۶. ۱۲۴. در اصل: مزر.

۱۲۵. تندرکیا، نهیب جنبش ادبی - شاهین، اظهارات مدیر نظام نوایی، ص ۲۴۰.

۱۲۶. دربارهٔ ترور شیخ و عاملان و آمران آن رک، نهیب جنبش ادبی... صص ۲۶۹-۲۶۶؛ روزنامهٔ خاطرات عین‌السلطنه، ۲۲۵۸.۳-۲۲۹۲؛ تاریخ بیداری ایرانیان، بخش دوم، ۴-۲۷۵-۲۷۶ و ۲۷۸ و ۲۹۸؛ واقعات اتفاقیه... صص ۲۶۱-۲۶۰؛ روزنامهٔ اخبار مشروطیت...، صص ۱۶۳ و ۱۶۷-۱۶۵؛ روزنامهٔ خاطرات... عزیزالسلطان، ۱۳۵۷/۲؛ خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، صص ۴۱۳ و ۴۱۵؛ تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، ترجمهٔ حسن معاصر، صص ۱۰۲۰-۱۰۲۲؛ کتاب نارنجی، ۷۲/۲؛ تاریخ مشروطهٔ کسروی، صص ۸۲۸-۸۳۰؛ ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ۱۰۱۸-۱۰۱۹؛ نوایی، دولتهای ایران از آغاز مشروطیت تا اولیما توم، صص ۸۸-۸۹؛ و... ۱۲۷. برای طبع خوتریز و خشونت طلب وی رک، زندگی طوفانی؛ خاطرات سید حسن تقی‌زاده، ص ۱۳۸.

سپهسالار، میرزا علی خان دیوسالار و ابوالفتح زاده)<sup>۱۲۸</sup> نیز دست به تیغ بودند و تاریخ، قتلها و ترورهای گوناگونی را در پرونده آنان ثبت کرده است. به عنوان نمونه، در پرونده ابوالفتح زاده، علاوه بر گرایش به مسلک استعماری بهائیت و اخاذی از ظل السلطان و مردم، همکاری بلکه رهبری تروریستهای کمیته مجازات نیز ثبت شده است.<sup>۱۲۹</sup> ابوالفتح زاده چند روز پس از اعدام شیخ شهید، از سوی هیئت مدیره موقتی مأموریت یافت به رشت رود و مبلغی هنگفت از ظل السلطان (که در آنجا از سوی مجاهدان گیلان بازداشت شده بود) گرفته و به تهران بیاورد. انجمن ایالتی گیلان از تحویل ظل السلطان به ابوالفتح زاده خودداری ورزید و در پاسخ به اعتراض تقی زاده، نوشت: به این دلیل ظل السلطان تحویل ابوالفتح زاده داده نشد که وی «خیال داشت به قانون سابقه [بخوانید: به شیوه معمول دوران استبداد] با شکنجه و غیره آن مبلغ را وصول نماید و انجمن می خواست با خوشی بیشتر از آن را بگیرد».<sup>۱۳۰</sup>

رئیس نظمیہ - پیرم - نیز که حکم اعدام را جاری کرد به نوشته مهدی بامداد: «مردی بود به تمام معنی انقلابی و عقده‌های بی شماری در دل داشت. بی باک، پردل و بسیار سنگدل بود و می توان گفت که بهترین تفریحش آدم کشی بوده است...».<sup>۱۳۱</sup> در خلال استنطاق، شیخ اجازه گرفت تا نماز ظهر و عصرش را بخواند. نماز ظهرش را هم خواند، اما نگذاشتند نماز عصرش را بخواند و دوباره به استنطاق از او پرداخته و پس از صدور حکم اعدام، سریعاً به چوبه دارش سپردند!<sup>۱۳۲</sup> افزون بر شیخ، برخی دیگر از عالمان بزرگ پایتخت نیز نظیر حاجی میرزا علی اکبر مجتهد پروجردی و ملا محمد مجتهد آملی

۱۲۸. رک، بامداد، شرح حال رجال ایران، ۱۰۴۳، دکتر عمادالله خواجهوی، «محاكمة شيخ فضل الله نوري»، مندرج در: خاطرات وحید، ش ۱۷، از ۱۵ اسفند ۱۳۵۱ تا ۱۵ فروردین ۱۳۵۲، ص ۶۲.

۱۲۹. سیدابوالحسن علوی، دوست تقی زاده، با اشاره به شرکت ابوالفتح زاده در فتح تهران و قزوین، می نویسد: «بعد از فتح تهران از طرف هیئت مدیره مأمور وصول وجه از شاهزاده مسعود میرزای ظل السلطان گردید. در حدود سال ۱۳۲۸ سفر مختصری به اروپا کرد و بعد از مراجعت در ۱۳۲۹ که سیب مرزبان بلژیکی رئیس خزانه داری گردید او مأمور مالیات سازجیلاخ و شهریار گردید و بعد از مدت کمی به واسطه بدرفتاری با رعایا معزول شد و در همین موقع بود که معلوم شد که او جزو بهائیان شده است و شب و روز برای پیشرفت آن دسته کار می کرد... در اواخر ۱۳۳۵ در طهران به عنوان اینکه او جزو کمیته مجازات بود (کمیته مجازات، کمیته مجهولی در طهران بود که چند نفری را هم به این اسم مقتول گردانید) دستگیر شد» (رجال عصر مشروطیت، ص ۱۶. درباره کمیته مجازات و بستگیهای پنهان و مرموز سران آن، رک، کمیته مجازات، عبدالله متولی، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران ۱۳۷۸، راجع به مأموریت ابوالفتح زاده در گرفتن پول از ظل السلطان نیز رک، اوراق تازه باب مشروطیت و نقش تقی زاده، به کوشش ایرج افشار، ص ۱۷۰ به بعد.

۱۳۰. اوراق تازه باب مشروطیت و نقش تقی زاده، به کوشش ایرج افشار، ص ۱۸۲.

۱۳۱. شرح حال رجال ایران، ۲۹۲۵.

۱۳۲. تهیه جنبش ادبی شاهین، ص ۲۳۷.

در لیست اعدام قرار داشتند، ولی واکنش تند افکار عمومی نسبت به اعدام مظلومانه شیخ فضل الله، مشروطه خواهان تندرو را وادار به عقب نشینی کرد و مانع تکرار جنایت شد.<sup>۱۳۳</sup> آیت الله حاج شیخ محمدتقی آملی (فرزند مجتهد آملی) می نویسد:

پدرم همزمان با دستگیری شیخ به زندان افتاد و یک روز بعد از شهادت شیخ، مردم تماشایی به دعوت سید یعقوب انوار<sup>۱۳۴</sup> برای دیدن مراسم اعدام پدرم در میدان توپخانه گرد آمدند، ولیکن فجیعۀ مصلوبیت مرحوم شیخ انعکاس عجیبی بخشیده بود و چون علامت گشتی تا آن عصر در ایران معمول نبود، آن هم به این طور فجیع، لذا نصف از اهل شهر را گویا از خواب بیدار کرد و وقوع این حادثه به امر شیخ ابراهیم زنجانی که معروف به یهودیت بود لکن در امور مشروطیت ساعی و بالاخره به عضویت در اداره اوقاف نامزد و به همان شغل بماند تا بمرد و مباشرت بفرم از این بیشتر در مردم اثر جانر پدید آورد تا به درجه [ای] که زمامداران از تهاجم فتنه خائف، و برای تبرئه خود این امر را به رؤساء آن دوره نجف اشرف منسوب داشتند و چنین اظهار کردند که وقوع این حادثه برای امتثال فرمان روحانیون نجف بود و هرکس را در این مطلب شبهه ای است خود از نجف با تلگراف استعلام نماید...

و بالجمله، سوء انعکاس مصلوبیت مرحوم شیخ، دفع قتل از مرحوم پدرم و سایر محبوسین نمود، و در حق پدرم حکم به تبعید بیرون آمد... و در مدت پنج سال تحت الحفظ مصدق و معاضد در مازندران محبوس بودند...<sup>۱۳۵</sup>

مدیر نظام نوابی (از شاهدان اعدام شیخ) می گوید: پس از اعدام، «دسته موزیک نظمیۀ پای دار آمد و همانجا وسط حلقه شروع کرد به زدن مزغون همین طور... می زد و مجاهدین با تفنگهایشان همین طور می رقصیدند»...<sup>۱۳۶</sup> جنازه شیخ را به حیاط نظمیۀ آوردند و «مقابل در حیاط روی یک نیمکت بی بستی گذاشتند. اما مگر ول کردند؟! جماعت کثیری مجاهد و غیر مجاهد از بیرون فشار آوردند و ریختند توی حیاط... آن قدر با قناده تفنگ و لگد به نعش آقا زدند که خونابه از سر و صورت و دماغ و دهنش روی گونه ها و محاسنش سرازیر شد. هر که هر چه در دست داشت می زد. آنهایی هم که دستشان به نعش نمی رسید تف می انداختند. در اثر این ضربات همه جوهره و همه جانیه،

۱۳۳. به قول ملکزاده: «هرگاه تأثیر عمیق قتل حاجی شیخ فضل الله در کار نبود بدون شک مشروطه خواهان این دو نفر را اعدام می کردند» (تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ۱۲۷۶/۶).

۱۳۴. از وکلای وابسته به رضاخان در مجلس ششم و نیز مجلس مؤسسان رضاخانی.

۱۳۵. رک، آیت الله شیخ محمدتقی آملی. زندگینامه و خدمات علمی و فرهنگی... انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، صص ۱۲۶-۱۲۷؛ حسن زاده آملی. در آسمان معرفت، صص ۲۰۵-۲۰۷. تأکید روی کلمات از ماست.

۱۳۶. تهیبت جنبش ادبی... صص ۲۴۹.

جسد از روی نیمکت... به زمین افتاد... به همه مقدسات قسم، که در این ساعت، گودال قتلگاه [در کربلا] را به چشم خودم دیدم»...<sup>۱۳۷</sup>

اعدام شیخ، تأثیر بسیار سونئی در سیر تاریخ مشروطه گذاشت و به قولی: «باین خشونت بی‌فایده، روحانیت ایران را از مشروطیت ایران جدا» کرد.<sup>۱۳۸</sup> به گفته مرحوم دکتر رضوانی، مشروطه پژوه معاصر: «این حادثه تأسفانگیز | = شهادت شیخ | اگر بزرگترین حادثه در تاریخ مشروطیت نباشد، عظیمترین واقعه‌ای است که در تاریخ روحانیت روی داده است. با اعدام شیخ، هاله‌ای قدسی که گرد علمای دین کشیده شده بود از میان رفت و از آن تاریخ، عالم روحانیت، مرحله پیمای قوس نزولی شد».<sup>۱۳۹</sup>

داوری تاریخ نسبت به نوع محاکمه و اعدام شیخ نوری، داوری سخت منفی است و در سیاهه کسانی که خشونت فجیع جاری در این حادثه را محکوم کرده‌اند، اسامی پاره‌ای از خود مشروطه خواهان نیز به چشم می‌خورد. ادوارد براون، یکی از سرسخت‌ترین مخالفان شیخ بوده و در تاریخش از هیچ‌گونه اظهار کینه نسبت به او دریغ نکرده است. مع الوصف، قتل شیخ به حدی فجیع بود که او را نیز از بازتاب سوء این حادثه در اذهان مردم جهان نگران ساخته بود. از نامه براون به تقی زاده (۲۸ ژانویه ۱۹۱۰ م/ ۱۶ محرم ۱۳۲۸ ق) برمی‌آید که پخش خبر هولناک اعدام شیخ، در افکار عمومی اروپا سوء تأثیر داشته و این کار را ادامه «وحشیگریهای سابق» رایج در ایران قلمداد کرده‌اند.<sup>۱۴۰</sup>

پیتر آوری، استاد دانشگاه کمبریج، «اعدام شیخ فضل‌الله» را «یکی از کارهای زشت و تندروانه مشروطه‌خواهان» می‌داند.<sup>۱۴۱</sup> یحیی دولت‌آبادی، مخیر السلطنه، عبدالله مستوفی، عین السلطنه، مهدی بامداد، دکتر رضوانی، ابراهیم صفایی، اسماعیل مهجوری، (از رجال عصر مشروطه) نیز در محکوم ساختن این عمل، با اشخاص فوق

۱۳۷. همان، ص ۲۵۲ به بعد.

۱۳۸. تقی زاده، روشنگریها در مشروطیت ایران، دکتر مهدی مجتهدی، با مقدمه محمدعنی جمالزاده، ص ۱۶۰.

۱۳۹. انقلاب مشروطیت ایران، ص ۱۹۹. دکتر رضوانی می‌افزاید: «شیخ فضل‌الله مقام اجتهاد داشت و این مقام بر همه کس مسلّم بود. به طوری که حتی سرسخت‌ترین دشمنان او نیز نتوانستند عظمت علمی او را انکار کنند و حتی بسیاری او را از بهیمنی و طاطبایی و امثال آن دو برتر می‌دانستند. در بحبوحه انقلاب، آنچه امکان داشت به این پیرمرد به دروغ یا راست افترا زدند اما هیچ کس منکر مقام علمی او نشد. این مرد دلیر که سالهای آخر عمر او پر است از ماجراهای مهیب، برخلاف دیگران در خانه نشست و باینکه به او پیشنهاد شد به یکی از سفارتخانه‌ها پناه ببرد نپذیرفت و این کار را درون مقام علمی خود دانست». نیز رک، اظهارات تکان دهنده دکتر منصوره اتحادیه در مقدمه واقعات اتفاقیه در روزگار، محمد مهدی شریف کاشانی، ج اول، صص مفهده و هجده.

۱۴۰. نامه‌های ادوارد براون به سید حسن تقی زاده، صص ۲۸-۲۹.

۱۴۱. پیتر آوری، تاریخ معاصر ایران... ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، ص ۲۵۱.

همنوا هستند.<sup>۱۴۲</sup> دکتر عبدالهادی حائری نیز، به تأثیر سوء قتل شیخ در بی‌اعتقادی مردم و علما به مشروطه، تصریح دارد.<sup>۱۴۳</sup>

شیخ ابراهیم زنجانی، به عنوان «دادستان» محکمه‌ای که رأی به اعدام شیخ نوری داد، بیگمان در انجام این فاجعه، مسئولیتی بزرگ و (از جهاتی) بی‌نظیر دارد. دکتر تندر کیا، از قول «یکی از محترمین زنجان» نقل می‌کند که: شیخ ابراهیم بعد از واقعه توپخانه [= شهادت شیخ فضل‌الله] به حدی در زنجان منفور شد که دیگر نتوانست آنجا بماند.<sup>۱۴۴</sup>

ب) عضویت در حزب دمکرات: حزب دمکرات، یا بهتر بگوییم: «فرقه دمکرات ایران» که در مشروطه دوم تأسیس شد و زمام آن در دست کسانی چون تقی زاده و فراتر از او: حسینقلی خان نواب قرار داشت، متشکل از کسانی بود که جناح تندرو و سکولار مشروطه را در زمان حیات شیخ فضل‌الله تشکیل می‌دادند. شیخ ابراهیم، از بنیانگذاران و اعضای مهم حزب دمکرات بود<sup>۱۴۵</sup> و ریاست فراکسیون آن حزب را در مجلس دوم برعهده داشت.<sup>۱۴۶</sup> در مراسم فرقه دمکرات، صراحتاً سخن از تفکیک کامل سیاست از روحانیت و ممنوعیت ورود روحانیون به حزب به میان رفته و یکی از «شرایط قبول اعضا» این بود که شغل دینی و آخوندی نداشته باشند!<sup>۱۴۷</sup> ملکزاده که خود با دمکراتها

۱۴۲. رک، دولت‌آبادی، حیات یحیی، ۱۱۱/۳؛ مخبرالسلطنه، گزارش ایران، ص ۲۴۳؛ مستوفی، شرح زندگانی من... ۲۸۹۲؛ بامداد، شرح حال رجال ایران، ۱۰۲/۳-۱۰۵؛ ابراهیم صفایی، رهبران مشروطه، دوره اول، صص ۲۷۲-۲۷۳ و ۵۴۲؛ ده نفر پیش از، از همو، صص ۲۲۹-۲۳۰؛ اسماعیل مهجوری، دانشمندان و رجال مازندران، ص ۶۴؛ و... ۱۴۳. تشیع و مشروطیت در ایران... ص ۱۵۸.

۱۴۴. نهب‌جنش ادبی - شاهین ص ۲۴۲.

۱۴۵. اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی زاده، ص ۳۳۵.

۱۴۶. سید ابوالحسن علوی، رجال عصر مشروطیت، به کوشش حبیب یغمایی و ایرج افشار، ص ۱۵.

۱۴۷. در «نظامنامه موقتی فرقه»، به عنوان چهارمین شرط از «شرایط قبول اعضا» آمده بود: فردی که می‌خواهد عضو شود نباید شغل دینی و آخوندی داشته باشد. «محترف به امورات مذهبی و کسب روحانی نباشد!» (اوراق تازه یاب... همان، ص ۳۵۲). این معنی، همچنین در متحدالمالی نیز که از سوی کمیته موقتی فرقه دمکرات ایران در استانبول به سال ۱۳۳۰ ق خطاب به اعضای فرقه صادر شده و به حدس ایرج افشار «احتمالاً انشاء شخص تقی‌زاده است» (همان، ص ۳۵۰) تکرار و تأکید شده است: «هیچ عضوی در حوزه‌ها قبول نمی‌شود مگر آنکه... محترف به امورات مذهبی و کسب روحانی نباشد» (همان، ص ۳۶۰). چنانکه در بخش دیگری از آن متحدالمال، ذیل عنوان «پروگرام در تربیت سیاسی» بخش مربوط به «مذهب و معارف» چنین می‌خوانیم: «۱. انفکاک کامل قوه سیاسی از قوه روحانیه ۲. تعلیم مجانی و اجباری برای همه افراد ملت ۳. توجه مخصوص در تربیت نسوان» (همان، ص ۳۶۵) که البته معلوم است تعلیم «مجاننی و اجباری» چه آموزه‌ها و معارفی برای مردم و زنان؟!.

راجع به تاریخچه حزب دمکرات و مراسم آن، همچنین رک، تاریخچه احزاب و حزب دمکرات ایران، صفر زمانی، مقدمه دکتر ارج. آریابور، واژه آرا، تهران ۷۹.

همکاری داشت، از ضدیت آنان با روحانیت این چنین پرده برمی دارد:

...مرام حزب دمکرات از مرام حزب سوسیال دمکرات اقتباس شده بود، ولی چون در آن زمان هنوز مسلک سوسیالیستی توسعه پیدا نکرده و عالمگیر نشده بود و مردم از آن اسم بیم داشتند و کلمه سوسیالیست را در ردیف کلمه انقلابی و اشتراکی می‌پنداشتند بناچار زعمای حزب که در آن زمان تا حدی انقلابی بود در روی چند اصل مهم استوار گشته بود که یکی مبارزه با فئودالیست یا ملوک الطوائفی و دیگری انشکاک قوه سیاسی از قوه روحانی بود، با تعقیب این دو، حزب جوان دمکرات از روز اول، جنگ با رؤسای ایلات و عشایر و حکومت خان‌خانی و روحانیون را آغاز کرد و با دو طبقه از متنفذترین طبقات مملکت دست به گریبان شد.<sup>۱۴۸</sup>

آنان در شننامه‌ها و اعلامیه‌های خویش نیز، خواستار عدم دخالت سیدین بهبهانی و طباطبایی در امور مجلس و اکتفای آنان به مسائلی همچون اجرای صیغه نکاح و طلاق و نماز جماعت و... بودند.<sup>۱۴۹</sup> ایران نو، ارگان حزب مزبور، در صفحه نخست از شماره ۶۸ خود، مورخ ۱۴ ژوئن ۱۹۱۱ تحت عنوان «فلسفه استبداد و سیاست» می‌نوشت: «اساس استبداد سیاسی، فقط دینی است... یک نفر مستبد غدار وقتی که می‌خواهد مقاصد فاسده خود را به موقع اجرا گذارد پس از آنکه از هر مقدمه و وسیله عاجز شد آخرین وسیله خود را فقط تثبیت دینی قرارداد و از در دین داخل شده چون قضاء لایرد به فرض خود موفق خواهد شد!»

اعدام شیخ فضل‌الله نوری، ترور سیدعبدالله بهبهانی، انزوا و خانه نشینی اجباری سیدمحمد طباطبایی، و خلع سلاح ستارخان و یاران مجاهد وی در پارک اتابک، حوادث و فجایعی است که تاریخ، به نام حزب دمکرات ثبت کرده و شیخ ابراهیم زنجانی نیز به عنوان منشی<sup>۱۵۰</sup> و نظریه‌پرداز آن حزب،<sup>۱۵۱</sup> به حکم مسئولیت مشترک، طبعاً باید پاسخگوی این فجایع باشد.

در مورد نقش سران حزب دمکرات در قتل شیخ فضل‌الله و نیز سیدعبدالله بهبهانی،

۱۴۸. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ۶-۱۳۲۸-۱۳۲۹ (تأکید زیر کلمات از ماست). تقی‌زاده، پس از صدور حکم آخوند خراسانی بر ضد وی، و عزیمت به اروپا، از لباس روحانیت درآمده و به سیم آخر زد. معلوم نیست که بقیه اعضای معتم حزب دمکرات (همچون شیخ ابراهیم) یا نلبس طاهری به لباس روحانیت، خود چه کاره بوده و در آن حزب چه می‌کرده‌اند؟!

۱۴۹. برای اعلامیه مزبور رک. محمدمهدی شریف‌کاشانی، واقعات اتفاقیه، ۱۴۱۱.

۱۵۰. شیخ ابراهیم و سلیمان میرزا (مؤسس حزب نوده) در انتخابات حزبی شوال ۱۳۲۸ ق، به عنوان منشی حزب انتخاب شدند (اوراق تازه‌یاب و نقش تقی‌زاده، ص ۳۲۶، نامه حسین پرویز به تقی‌زاده، ۱۸ شوال ۱۳۲۸).

۱۵۱. یادنامه تقی‌زاده، ص ۲۹.

سخن دکتر منصوره اتحادیه قابل ذکر است که می‌نویسد: «به احتمال بسیار، اعدام شیخ [فضل‌الله] به اشارهٔ اجتماعيون عاميون (حزب دمکرات) صورت گرفت. رئیس دادگاه، شیخ ابراهیم زنجانی، و عده‌ای از اعضای دادگاه، عضو آن حزب بودند. اگر شیخ زنده می‌ماند و به دخالت در امور ادامه می‌داد موضع آن حزب را که سعی داشت غیرانقلابی و اسلامی جلوه کند به خطر می‌انداخت».<sup>۱۵۲</sup> نیز: «...می‌توانیم چنین استنباط کنیم که قتل سید عبدالله بهبهانی و اعدام شیخ فضل‌الله نوری - هر دو، از اجزای یک جریان واحد بود که توسط جناح تندرو حزب دمکرات که می‌خواست جلو هرگونه دخالت روحانیون را در مجلس و سیاست بگیرد، رهبری می‌شد».<sup>۱۵۳</sup>

تاریخ، به نقش دمکراتها در خلع سلاح ستارخان و یاران مجاهد او نیز تصریح دارد. آنان در کشمکشهای مشروطهٔ دوم میان آیت‌الله بهبهانی و آخوند خراسانی با گروه تقی‌زاده و حسینقلی‌خان نواب (یعنی همان فرقهٔ دمکرات) عملاً جانب بهبهانی و علمای نجف را گرفتند و حتی برخی از عاملان و آمران قتل بهبهانی را ترور کردند، و حزب دمکرات نیز همسو و هم‌اوا با قشون بیرم و سردار اسعد و سپهدار تنکابنی و روس و انگلیس، به قلع و قمع ستارخان و مجاهدان همراه وی دست زد.<sup>۱۵۴</sup>

گفتنی است که حزب دمکرات، در محیط آن روز ایران - علاوه بر دین‌گریزی و غریزدگی - به خشونت و ترور شناخته می‌شد و همهٔ گروهها و احزاب سیاسی رقیب، به یکسان آماج تهدید وی قرار داشتند. ادیب‌الممالک فراهانی در فروردین ۱۳۲۹ قمری (که گویا جان رهبر حزب محبوب خویش: «اتفاق و ترقی» را از سوی تروریستهای دمکرات بشدت در معرض خطر می‌دید) قصیده‌ای در افشای ماهیت دمکراتها سرود که در دیوان وی به چاپ رسیده است.<sup>۱۵۵</sup>

حزب دمکرات، علاوه بر آنچه گفتیم (گرایش به خشونت و لادینی)، از طریق رکن رئیس‌خویش، حسینقلی‌خان نواب<sup>۱۵۶</sup> (که خاندانش نوعاً منشی و حقوق‌بگیر سفارت انگلیس بودند) روابط وثیقی با انگلیسیها داشت. اردشیرجی مشهور (مُهرهٔ فعال انگلیس

۱۵۲. «نخستین دههٔ انقلاب مشروطهٔ ایران (۱۳۲۴-۱۳۳۴ ق)»، مندرج در: مجلهٔ ایران نامه، ویژهٔ مشروطه.

۱۵۳. منصوره اتحادیه، مجلس و انتخابات... صص ۲۹۰-۲۹۱. نیز ر.ک، پیدایش و تحول احزاب... از همو، صص ۲۵۹ و ۲۲۶؛ دکتر عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران... صص ۱۵۸-۱۵۹.

۱۵۴. ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ۱۳۹۲/۶.

۱۵۵. ر.ک، دیوان کامل ادیب‌الممالک فراهانی، تصحیح وحید دستگردی، کتابفروشی فروغی، صص ۱۱-۱۰.

۱۵۶. نواب، پس از فتح تهران، همه کاره بود (ر.ک، رجال عصر مشروطیت، سیدابوالحسن علوی، ص ۱۲۴) و از آن جمله، عضو مؤثر حزب دمکرات بلکه «رئیس کمیتهٔ مرکزی» آن. شمرده می‌شد (تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ملکزاده، ۱۳۷۲/۶).





ردیف دوم از چپ نفر دوم آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری و نفر پنجم آیت‌الله سید محمد طباطبایی | ۲۳۲-۱۶۱ |

در ایران) در وصیتنامهٔ سیاسیش می‌نویسد:

دوست مشفقم حسینقلی خان نواب که حزب ملکیون [= دمکرات] را رهبری می‌کرد [روزی] با یاسی فراوان به من گفت: اردشیرجی، من حزب را رها خواهم کرد، زیرا همان کسانی که به وطنپرستی آنها ایمان داشتیم در جلسات علنی دم از وطن و آزادی می‌زنند و بعداً به‌طور محرمانه و یک‌یک از من می‌پرسند که راهستایی و نظر سفارت را برای مذاکرات بعدی به آنها بگویم [۱].<sup>۱۵۷</sup>

مورخان به روابط حزب دمکرات با انگلیس تصریح دارند. ملک‌الشعراى بهار که خود عضو کمیتهٔ مرکزی این حزب در تهران بوده است<sup>۱۵۸</sup> می‌نویسد: «حزب دمکرات با انگلیسها روابط خوبی داشت و مأمورین بریتانیا در ایالات به این حزب روی خوشی

<sup>۱۵۷</sup> ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ۱۵۵۲، شادروان نغز الاسلام تبریزی نیز، که جان بر سر دفاع از استقلال کشور گذاشت، در همان اوایل مشروطهٔ دوم طبع نامه‌ای به نجف، بر «طرفداری» تقی‌زاده از انگلیس انگشت می‌گذارد: البته وقایع راجع به تهران را شنیده‌اید. جناب آقای تقی‌زاده که مردم خود را فدایی او کرده‌اند، حالا در تهران و تبریز به ضد او شوریده‌اند و او را طرفدار انگلیس می‌دانند، و الظاهر کذا... (رک، نصرت‌الله فتحی، زندگینامهٔ شهید نیکام... ص ۵۰۷).

<sup>۱۵۸</sup> ملک‌الشعراء بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی در ایران، ج ۱، دیناچه، صفحهٔ ح.

نشان می‌دادند.<sup>۱۵۹</sup> اعظام‌الوزاره نیز، که از اعضای فعال حزب دمکرات در تهران بوده و با گروه ترور مشروطه دوستی داشته است، می‌نویسد: سررشته هر دو حزب دمکرات و اعتدال، دست انگلیسیها بود.<sup>۱۶۰</sup> تأیید کلام این دو را می‌توان در گفتار مستر نورمن، سفیر انگلیس در زمان قرارداد ۱۹۱۹، در ۱۸ ژوئن ۱۹۲۰ یعنی ده سال و اندی پس از شهادت شیخ، در تلگراف به وزیر خارجه متبوع خویش (آرد کِرزن) در باره اعضای حزب مذکور می‌نویسد: «... کسانی... که به نام «ملیون دمکرات» معروفند... از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران تا کنون همیشه جزء دوستان و طرفداران پابرجای ما بوده‌اند...» ولی اینکه، جریان قرارداد ۱۹۱۹ و عملکرد دولت انگلیس در حمایت از این قرارداد، «اعتماد و حُسن ظن» آنها به انگلیس را از بین برده است.<sup>۱۶۱</sup> توجه داشته باشید، این همان انگلیس است که خود شیخ ابراهیم در خاطراتش اعتراف می‌کند: «... انگلیسیان... در سیاست و حيله سرآمد جهانیان هستند»<sup>۱۶۲</sup> و نیز می‌نویسد: «انگلیس که شیطان جهان و از همه رازهای نهان آگاه و سیاست عالم را در دست دارد رقیب روس [بوده] و در نهایت می‌ترسد از اینکه ایران به دست روس افتاده با هند هم سرحد شود و خطر هند خطر انگلستان است. هر قدم که روس در ایران می‌گذارد، مانند آن هم انگلیس پیش می‌آید. یک امتیاز آن با تهدید می‌گیرد، نظیر آن را این با تزویر به دست می‌آورد».<sup>۱۶۳</sup>

شیخ ابراهیم - هم در وجه فکری و اعتقادی، و هم در عرصه عمل سیاسی و اجتماعی - با سران حزب دمکرات (تقی زاده و حسینقلی خان نواب) پیوند و همکاری داشت و اقدامات تند و انحرافی آنان را تأیید می‌کرد. چنانکه، از وی - در کنار تقی زاده و سیدمحمدرضا مساوات و حسینقلی خان نواب، به عنوان مؤسسان حزب دمکرات ایران در مشروطه دوم یاد کرده‌اند که مرانامه حزب را در ۷ قسمت و ۳۲ ماده تدوین و منتشر کردند.<sup>۱۶۴</sup> نیز زمانی که بهبهانی (در آستانه سالروز شهادت شیخ فضل‌الله) به دست تروریستهای مرتبط با حزب دمکرات ترور شد و افکار عمومی بشدت از این جنایت برافروخته گشت و صدور حکم آخوند خراسانی و شیخ عبدالله

۱۵۹. همان، ص ۱۲. برای ارتباط بهار با دمکراتها راک، کامیار غابدی. به یاد میهن؛ زندگی و شعر ملک الشعراء بهار.

نشر ثالث، تهران ۷۶، ص ۳۵. ۱۶۰. اعظام‌الوزاره، خاطرات من... چاپ جدید، ۱/۳۲۷-۳۲۸.

۱۶۱. اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا در باره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، ترجمه دکتر شیخ‌الاسلامی،

۱۶۹، ۲. ۱۶۲. خاطرات شیخ ابراهیم... ص ۱۸۵.

۱۶۳. همان، ص ۲۰۰.

۱۶۴. یادنامه تقی زاده، ص ۲۹. وی کتابی نیز با عنوان «توضیح مرام دمکرات» دارد (مؤلفین کتب چاپی فارسی و

عربی، خانیابا مشار، ۵۹، ۱: مکارم‌الآثار، همان، ۶/۲۰۴۲).

مازندرانی مبنی بر «فساد مسلک» تقی زاده و لزوم اخراج او از مجلس. تقی زاده را به سمت تبریز (و سپس اروپا) فراری داد. شیخ ابراهیم بر دوستی و صمیمیت خویش نسبت به تقی زاده اصرار ورزید و در نامه به او (۱۷ شوال ۱۳۲۸ق) صریحاً به استهزا و تخطئه حکم آخوند خراسانی پرداخت و تلویحاً او و مازندرانی را «علمای سوء» خواند.<sup>۱۶۵</sup> این همان آخوند خراسانی بود که خود شیخ ابراهیم در خاطرات خویش از او به عنوان «رئیس و مروج مشروطه»<sup>۱۶۶</sup> یاد کرده و در وصف وی می نویسد: ایام تحصیل در نجف «به درس اصول آخوند ملا کاظم خراسانی حاضر می شدم... بسیار باهوش و فطانت بود... فکری عمیق داشت و رویه تحقیق. مذاق عرفانی داشت و خودش را من امین می دانستم. آن وقتها طالب بود جمعیت و شهرت داشته باشد. حریص مال نبود، حسد به کسی نداشت. در خارج هم هر شبهه داشتم از او پرسیده و سؤال و جواب کرده استفاده می نمودم». سپس با ادعای دوستی و اعتماد «کامل» آخوند نسبت به خویش، می افزاید: «مرد هوشمند پاک نفس عاقل بیغرضی بود. از بزرگان دین است و رحمة الله علیه» (صص ۲۶-۲۷).

۱۶۵. برای حکم مزبور رک، اوراق تازه باب مشروطیت و نقش تقی زاده. صص ۲۰۸-۲۰۷.

۱۶۶. اوراق تازه باب مشروطیت و نقش تقی زاده. به کوشش ایرج افشار. صص ۳۳۶-۳۳۳.

جالب است که مرحومان آخوند خراسانی و عبدالله مازندرانی در پایان تلگراف خویش دایره بر «ضدیت مسلک تقی زاده با اسلام و قوانین شرع» و لزوم اخراج وی از مجلس و کنسور، تصریح کرده بودند که: «او را مفسد و فاسد شناسند... و هرکس از او همراهی کند در همین حکم است». بنابراین، با توجه به حمایت جدی شیخ ابراهیم زنجانی از تقی زاده پس از تلگراف فوق، باید گفت که شیخ ابراهیم نیز به حکم آخوند و مازندرانی، مصداق ضدیت با اسلام و مفسد فی الارض شمرده شده و شرعاً حق ادامه حضور در مجلس شورای اسلامی نداشته است. گویی تقدیر چنان بود که، کسی که روزگاری شیخ فضل الله نوری را (به دروغ) به استاد فتوی مراجع مشروطه خواه نجف، «مفسد فی الارض» خوانده و مستحق اعدام شمرده بود، به فاصله یک سال و اند پس از آن تاریخ، به حکم همان مراجع، تکفیر و رمی به افساد شود و اسناد و مدارک مثبت این امر نیز برای آیندگان باقی و محفوظ بماند! فاعتبروا یا اولی الاعصار!

۱۶۶. خاطرات شیخ ابراهیم... ص ۲۷. به نقش بیهمتای آخوند خراسانی در حمایت از مشروطیت، در تواریخ مشروطه اشاره و اعتراف شده است. کسروی در تاریخ مشروطه ایران می نویسد: «اگر این فتوای علمای نجف نبود کمتر کسی به یاری مشروطه پرداختی» و در تاریخ هجده ساله آذربایجان نیز خاطر نشان می سازد: «کسانی که این تاریخ را از آغاز خوانده اند نیک می دانند این مرد خداپرست در سه سال تاریخ مشروطه چه کوششهایی کرد و پشتیبانیهای گرانبهائی به جا آورد. همیشه در سخت ترین زمانها، او و حاج شیخ عبدالله مازندرانی پا به میان گذارده و با تلگرافها و نامه های خود مردم را به ایستادگی و پافشاری واداشتند و با همه دوری از ایران کمتر فریب خوردند و آن همه کوششها که محمدعلیشاه برای بازگرداندن ایشان از هواخواهی مشروطه به کار برد و نمایندگانی با پولهای گزاف به عراق برای این مقصود فرستاد همه آنها بی نتیجه ماند...» (برای سخنان کسروی و نیز ملکزاده و دیگران در این زمینه رک، عبدالحسین مجیدکتابی، مرگی در نور... صص ۱۵۷ به عدد و ۱۷۲-۱۷۳ و ۲۰۵-۲۰۰).

با این همه، زمانی که آخوند خراسانی - پس از دریافت اخبار متواتر دال بر اقدامات ضد ملی و ضد اسلامی تقی زاده و حزب دمکرات از سوی سید عبدالله بهبهانی و دیگر رجال مشروطه، احساس مسئولیت کرده و حکم طرد تقی زاده را از مجلس و کشور صادر می کند، همه آن تعریفهای شیخ ابراهیم از آخوند (= هوش زیاد، فکر عمیق، رویه تحقیقی، امانت، بی حسدی، و نیز حق استادی آخوند بر شیخ ابراهیم) در چشم وی رنگ می یازد و (روی ارادتش به تقی زاده) از استاد پیشین خویش و مرجع بزرگ تشیع (آخوند خراسانی) با تعابیر زشت و موهنی چون «فلان و بهمان»، «بیچاره»، «متحیر» و «نافهم» یاد کرده و حتی «تکفیر و تضلیل» تقی زاده از سوی خراسانی را دلیل «بزرگواری و مقام عالی» تقی زاده می شمارد! و با اشاره به سید عبدالله بهبهانی و همفکران وی در تهران (که آخوند را در جریان مندرجات کفرآمیز روزنامه «ایران نو»، ارگان حزب دمکرات، و دیگر اقدامات نامشروع تقی زاده و یاران وی گذاشته و حکم طرد تقی زاده را از مراجع مشروطه خواه نجف گرفتند) آنان را «مجمع کین و اتباع شیطان لعین» و «اشرار و ابرار و علماء سوء» می خواند!

گفتنی است در همین نامه، شیخ ابراهیم، از ذکاءالملک فروغی مشهور (استاد اعظم فراماسوئری و نخست وزیر بعدی رژیم پهلوی) تعریف کرده و می نویسد: «آقای ذکاءالملک که از خود ماست، بحمدالله به ریاست [مجلس] منتخب و صحیحتر از او کسی را نداریم!»<sup>۱۶۷</sup>

ج) نمایندگی مجلس دوم (۲ ذی قعدة ۱۳۲۷ - ۳ محرم ۱۳۳۰ ق): زنجانی در مجلس دوم، از زنجان<sup>۱۶۸</sup> نامزد و انتخاب شد و به مجلس رفت<sup>۱۶۹</sup> و در آنجا بود که ماجرای

۱۶۷. اوراق تازه باب... ص ۲۲۲. یادقت در آن بدگوییها از مراجع مشروطه خواه نجف و این تعریفها از امانت تقی زاده و فروغی، بخوبی می توان به هویت فکری و سیاسی شیخ ابراهیم پی برد.

۱۶۸. رک، فهرست اسامی نمایندگان مجلس شورای ملی از آغاز مشروطیت تا دوره ۲۴ قانونگذاری... چاپخانه مجلس شورای ملی، تهران، خرداد ۱۳۵۶، ص ۱۸؛ فهرست اسامی و مشخصات نمایندگان ۲۴ دوره مجلس شورای ملی، دفتر انتخابات وزارت کشور، نشریه شماره ۵، زمستان ۶۸، ص ۷۵ و ۴۵۱.

سیدابوالحسن علوی (در رجال عصر مشروطیت، ص ۱۵) و منصوره اتحادیه (در احزاب سیاسی در مجلس سوم ۱۳۳۳-۱۳۳۴ هـ.ق، ص ۸۵) شیخ ابراهیم را وکیل مردم تهران در مجلس دوم شمرده اند و تقی زاده (در مختصر تاریخ مجلس ملی ایران، از سلسله انتشارات اداره روزنامه کاوه، ش ۵، برلین ۱۳۳۷ ق، ص ۵۲) وکیل نهاوند و ملایر، و کریم نیرومند (در: سخنوران و خطاطان زنجان، ص ۱۴) وکیل ملایر و بالاخره مهدی بامداد (در شرح حال رجال ایران... ۱۵/۱) وی را نماینده تبریز در مجلس دوم شمرده اند، که وجه این تعارض دقیقاً بر ما معلوم نشد.

۱۶۹. برخی از نمایندگان، به صحت انتخاب شیخ ابراهیم اعتراض داشته و مدعی بودند در آن تخیلفاتی صورت گرفته است (رک، مذاکرات مجلس دوم نهمین، ۱۳۵/۱؛ مجلس و انتخابات از مشروطه تا پایان قاجاریه، منصوره اتحادیه، ص ۱۲۳).

اولتیماتوم روسها و تعطیل مجلس پیش آمد و شیخ ابراهیم در آن نقش حساسی ایفا کرد. (د) اولتیماتوم ۱۹۱۱ روسها: در طول دوران مشروطه دوم، روسها با عجله و گستاخی تمام، در پی تسخیر و بلع ایران بودند و انگلیسیها نیز (به منظور حفظ مرزهای هند از ترکتازی آنها) طبق قرارداد ۱۹۰۷، با «سکوت» بلکه «همدلی» خویش، دست ارتش تزاری را در تجاوز به مناطق شمالی ایران (از آذربایجان تا خراسان) بازگذاشته بودند. مع الاسف، بستگی آشکار برخی از ارکان دولت مشروطه همچون حسینقلی خان نواب (وزیر خارجه وقت) به انگلیس، سیاست ظریف و حسابشده رجال ایران مبنی بر رعایت موازنه بین همسایگان طمّاع و سلطه‌جوی ایران را کاملاً به هم زده بود، که از آن جمله می‌توان از نصب حسینقلی خان نواب به سمت مشاور مستر شوستر (مستشار آمریکایی و رئیس خزانه داری کل ایران)، به‌کارگیری ماژور استوکس عضو ارتش انگلیسی هند و وابسته نظامی سفارت بریتانیا در تهران به معاونت مالی و ریاست ژاندارمری خزانه، و استفاده از چند انگلیسی دیگر در سایر بخشهای خزانه داری کل (آن هم در مناطق نفوذ روسیه) یاد کرد<sup>۱۷۰</sup> که به ضمیمه برخی دیگر از ناپختگیها، روسها را شدیداً تحریک نموده و به آنان که برای اشغال کشور ثانیه شماری می‌کردند بهانه داد تا دولت و مجلس ایران را به شدت زیر فشار گذارده و ضمن قطع ارتباط دیپلماتیک با ایران، با طرح یک ضرب‌الاجلی کوتاه برای انجام چند شرط تحکم‌آمیز، تهدید نظامی خود به اشغال پایتخت را (که در تاریخ مشروطه به اولتیماتوم ۱۹۱۱ مشهور است) اعلام کنند و متعاقب آن صدها سرباز را وارد خاک ایران سازند.

با نزدیک شدن عقربه‌های ساعت به پایان دومین ضرب‌الاجلی روسها، دولت (بویژه وزیر خارجه وقت، وثوق‌الدوله مظنون به همدستی با استعمار) به تفرق افتاد و کوشید اکثریت اعضای مجلس شورای دوم را از مخالفت با پذیرش شرایط تحمیلی روسها منصرف سازد و در این کشمکش بود که مجلس کمیسیونی ۵ نفره را برای حل غائله و تصمیم‌گیری درباره اولتیماتوم برگزید و کمیسیون مزبور رأی به قبول اولتیماتوم داد. شیخ ابراهیم زنجانی نیز «بدون تصویب شعبه پارلمانی» دمکرات که خود از اعضای مهم آن بود «عضویت آن کمیسیون را قبول نمود»<sup>۱۷۱</sup> و «برخلاف رأی» هم مسلکان خویش در فراکسیون دمکرات «رأی به قبول کردن اولتیماتوم داد»،<sup>۱۷۲</sup> در نتیجه مورد حمله و

۱۷۰. راک، اسماعیل رانین، اختناق ایران، مورگان شوستر، مقدمه اسماعیل رانین، صص ۱۹-۲۲، انقلاب مشروطه ایران ۱۹۰۶-۱۹۱۱، ژانت آفاری، ترجمه رضا رضایی، صص ۴۱۰-۴۱۳ و ۴۲۲.

۱۷۱. شیخ رضا دهخوارقانی، وقایع ناصری و توضیح مرام، با مقدمه علی ساهوش، ص ۱۰۷.

۱۷۲. مهدی بافمداد، شرح حال رجال ایران، ۱۵۱.

«هتاکي» جمعی از مردم و ناطقان سیاسی وقت قرار گرفت<sup>۱۷۳</sup> و حتی از فرقه دمکرات اخراج شد.<sup>۱۷۴</sup> با فشار روسها، مجلس شورا تعطیل شده و شوستر و همکاران آمریکاییش از ایران رفتند، ولی قشون روسها بخشهایی از شمال ایران را تا ۶ سال بعد (تا وقوع انقلاب کمونیستی ۱۹۱۷) در اشغال خود نگاه داشت و صدها مشکل برای ایران آفرید.

۵) نمایندگی مجلس سوم (۱۷ محرم ۱۳۳۳-۶ محرم ۱۳۳۴ق): زنجانی در دوره سوم مجلس مجدداً از زنجان<sup>۱۷۵</sup> وکیل شد و به عضویت شعبه چهارم از شعبات شش‌گانه مجلس درآمد.<sup>۱۷۶</sup> در همین دوران بود که جنگ جهانی اول پیش آمد و حوادثی که طی آن رخ داد به تعطیلی مجلس انجامید.

و) ریاست اوقاف و مدرسه ثروت: مسئولیتهای دیگری که تاریخ در پرونده شیخ ابراهیم ثبت کرده، ریاست مدرسه ثروت (۱۳۲۹ق) و نیز اداره اوقاف (حدود ۱۳۳۵ق) است.<sup>۱۷۷</sup> گویا در همین دوران ریاست اوقاف است که شیخ ابراهیم برای بیرون آوردن موقوفات مسجد سید زنجان از چنگ متولیان آن (خانندان امام جمعه زنجان) بسیج قوه و قوا نمود و حتی در متن وقفنامه دست برد، که شرح و بررسی آن در گنجای محدود این مقاله نمی‌گنجد و باید در فرصتی جداگانه به آن پرداخت.

#### ۹. پس از کودتای سوم اسفند

الف) مجلس چهارم (۱۵ شوال ۱۳۳۹-۷ ذی‌قعدة ۱۳۴۱ق): انتخابات مجلس چهارم، پیش از کودتای ۱۲۹۹ و زمان ریاست وثوق‌الدوله برگزار شد، ولی افتتاح آن پس از وقوع کودتا، و در زمان نخست‌وزیری قوام السلطنه، صورت گرفت. در دوره چهارم تقنینیه، زنجانی به عنوان وکیل زنجان<sup>۱۷۸</sup> به مجلس رفت و در آنجا ظاهراً به عنوان فردی از

۱۷۳. رک، خاطرات سیدعلی محمد دولت آبادی، ص ۵۷.  
 ۱۷۴. وقایع ناصری و توضیح مرام. همان، ص ۱۰۷. و نیز رک، رجال عصر مشروطیت. ص ۱۵؛ احمد کسروی. تاریخ هیجده ساله آذربایجان. صص ۲۸۰-۲۸۱.  
 ۱۷۵. رک، فهرست اسامی نمایندگان مجلس شورای ملی از آغاز مشروطیت تا دوره ۲۴ قانونگذاری..... چاپخانه مجلس شورای ملی، تهران، خرداد ۱۳۵۶، ص ۳۱؛ فهرست اسامی و مشخصات نمایندگان ۲۴ دوره مجلس شورای ملی، دفتر انتخابات وزارت کشور. نشریه شماره ۵، زمستان ۶۸، ص ۷۵ و ۴۵۱؛ مختصر تاریخ مجلس ملی ایران. همان، ص ۶۹.

۱۷۶. رک، اسنادی از مشاهیر ادب معاصر ایران. گردآوری و پژوهش: علی میرانصاری، ۵۴/۲.  
 ۱۷۷. بامداد، شرح حال رجال ایران. ۱۵:۱.  
 ۱۷۸. فهرست اسامی نمایندگان مجلس شورای ملی از آغاز مشروطیت تا دوره ۲۴ قانونگذاری..... چاپخانه مجلس

اقلیت «سوسیالیست»، در مقابل جناح اکثریت «اصلاح طلب» (به رهبری امثال شهید سید حسن مدرس) قرار گرفت.<sup>۱۷۹</sup>

آیت الله مدرس، از کسانی است که شدیداً آماج دشمنی شیخ ابراهیم قرار داشته است. «خاطرات شیخ ابراهیم زنجانی» که اخیراً منتشر شده، تنها بخشی از سوانح زندگی او (= از تولد تا صدر مشروطه) را دربردارد و او نوشته‌های دیگری نیز دارد که خاطراتش از عصر مشروطه تا دوره پهلوی را در آن درج کرده است. جناب عبدالله شهبازی که خاطرات کامل شیخ ابراهیم را در اختیار دارند، از سر لطف، نمونه‌ای از اظهارات کینه توزانه شیخ ابراهیم راجع به شهید بزرگوار مدرس و امام جمعه خوبی و میرزاهاشم آشتیانی را در اختیار ما گذاشتند که ذیلاً می‌خوانید:

[مجلس سوم] | امام جمعه خوبی و سید حسن مدرس اصفهانی که مرکز تزویرند در هیئت آخوندی | = هیئت علمیه | بودند.

[مجلس چهارم] | از اول مجلس چهارم مدرس با پروری و به زور بی‌حمیایی وارد مجلس شده، بی‌اعتبارنامه، خود را از وکلا شمرد. باینکه حق نداشت، زیرا دوازده نفر از منتخبین تهران که یکی نواب یعنی حسینقلی خان که وزیر مختار [ایران در] آلمان قطعاً استعفا نکرده بود... اگر او استعفا می‌کرد شش نفر دیگر هم بعد از او بود، نوبت به مدرس اصفهانی فاسد نمی‌رسید...

... بدبختی مملکت، او [نصرت‌الدوله] و مدرس و میرزاهاشم آشتیانی و نصیرالسلطنه پسر محتشم‌السلطنه که چهار رکن فساد بودند با هم متحد شدند و یکی هم سردار معظم خراسانی با آن [کانون] خیانت بگانه گردیدند که جمعی احمدق و پول بگیر ترسو و خائن را در تحت نفوذ آورد. اکثریت تشکیل داد. کابینه را به میل خود ساخته مجلس را ملعبه خود گردانند.

... روح فساد را نصرت‌الدوله و مدرس اصفهانی و میرزاهاشم آشتیانی بیشتر به دیگران می‌دمیدند.<sup>۱۸۰</sup>

این در حالی است که، رجال خبیر و قانونخواه زمانه همچون حسن مستوفی، برادران

→ شورای ملی، تهران، خرداد ۱۳۵۶، ص ۴۳، فهرست اسامی و مشخصات نمایندگان ۲۴ دوره مجلس شورای ملی، دفتر انتخابات وزارت کشور، نشریه شماره ۵، زمستان ۶۸، ص ۷۵ و ۴۵۱؛ بامداد، شرح حال رجال ایران.

۱۵۰۱: حسن مرسلوند، زندگینامه رجال و مشاهیر ایران... ۳۶۳۳.

۱۷۹: ملک‌الشعراى چهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ۵۸۱ و ۱۲۰.

۱۸۰: برای مخالفت شدید زنجانی با مدرس، همچنین ر.ک. اظهارات حسین مکی در: مجله تاریخ معاصر ایران، دوره جدید، بهار ۷۶، ص ۱۸۲.

پیرنیا (مشیرالدوله و مؤتمن الملک)، دکتر مصدق و حتی تقی زاده<sup>۱۸۱</sup> به مدرّس ارج می‌نهادند و ملت ایران همواره به چشم یک الگو به او نگریسته است. دشمنی و عناد «بیمارگونه» شیخ ابراهیم نسبت به آن شخصیت پارسا و خدوم، فاقد جاهت منطقی بوده و بیگمان نقطه سیاهی در کارنامه زندگی اوست.

به گمان ما، ریشه خصومت و نزاع شیخ ابراهیم با شهید مدرّس را در دو چیز می‌توان جستجو کرد: ۱. حسادت ۲. دیدگاه متضاد راجع به مناسبات دین و سیاست. توضیح این مطلب منوط به فرصت دیگری است.<sup>۱۸۲</sup> علاوه، مدرّس ضد هرگونه وابستگی کشور به اجنبی بود و به همین علت، در مواقع بحرانی چون اشغال ایران توسط متفقین (روس و انگلیس) در جنگ جهانی اول، قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق الدوله و نیز کودتای سوم اسفند، به نبردی بی‌امان با استعمارگران و عمال آنان برخاست و رنج سالها تبعید و در نهایت شهادت را بر خود خرید. اما شیخ ابراهیم (به رغم ژستها و ادعاهایی که داشت) عملاً در ببحوجه نشاط سیاسی خویش، با آنگلوفیلهای نژادداری چون حسینقلی خان نواب همکاری داشت و دستورات لژ را اجرا می‌کرد.

ب) جمهوری خواهی مصنوعی (زمستان ۱۳۰۲ ش): اطلاعات ما درباره نقش زنجانی در کودتای حوت ۱۲۹۹ (که خود در نوشته‌هایش به انگلیسی بودن آن اذعان دارد) و

۱۸۱. برادرزاده شهید مدرّس نقل می‌کند: «روزی در کتابخانه مجلس شورا... مشغول مطالعه بودم، مرحوم تقی زاده وارد و کتابی خواستند. موقع را مغفتم شمرده... ضمن اینکه خود را معرفی نمودم» از ایشان پرسیدم: «در تغییر سلطنت و انقراض قاجار، مدرّس و شما (تقی زاده) و دولت آبادی و علاء و دکتر مصدق شدیداً مخالفت نمودید و نطق همه شما در مجلس، بسیار محکم و مستدل است. چه شد که از میان شما مخالفین، تنها مدرّس و مصدق مورد غضب قرار گرفته، یکی شهید و دیگری زندانی شد؟ مرحوم تقی زاده اظهار نمودند: هیچ کدام از ما، مدرّس نبودیم و نمی‌شدیم. غیر از او، بقیه ما صلاح دیدیم همراه سیل آمده حرکت کنیم و با جریان آن، خویشین را به ساحل برسانیم. ولی مدرّس به خاطر رشادت و تهوری که داشت خلاف جریان به حرکت درآمد، و دست از مخالفت برداشتند. ما این از خودگذشتگی و شجاعت را نداشتیم که تا مرز شهادت پیش رویم، ولی او داشت. نظیر مدرّس در تمام طول تاریخ، کمتر پیدا می‌شود. من (تقی زاده) نظر خود را درباره او در مقدمه کتابی که جمال زاده منتشر نموده، نوشته‌ام؛ بسیار مختصر است، ولی می‌تواند معرف شخصیت حقیقی مدرّس از نظر من باشد (مدرّس، بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران، ۲۳۸/۲-۲۳۹).

۱۸۲. در مورد علت دوم اجمالاً باید گفت که: مدرّس، اسلام را جامع جهات دین و سیاست می‌شناخت و به عنوان یک روحانی آگاه و مسئولیت شناس، خود را موظف می‌دید با تمام قوا در سیاست دخالت کند و آن را به راستراه خدمت به اسلام و ایران هدایت کند. سخن پرعمرق او مشهور است که: دیانت ما عین سیاست ما هست؛ سیاست ما عین دیانت ما است» (رک، ترکمان، مدرّس در پنج دوره تقنینیه... ۴۳۰/۱). اما شیخ ابراهیم زنجانی عضو حزب دمکرات بود که اصل تفکیک قوه روحانه از سیاسی را در مرانامه خویش گنجانده بود و سعی تام در اخراج دین و دینداران از عرصه اجتماع و سیاست داشت.





آیت‌الله سید حسن مدرس | ۱۲۸۲۹

حوادث متعاقب آن، به علت سکوت منابع موجود، ناچیز است و باید منتظر انتشار دست‌نوشته‌وی در این زمینه باشیم. هر چند، با شیوه‌ای که شیخ ابراهیم در خاطرات از خود نشان داده، قاعدتاً دست‌نوشته مزبور خالی از «رتوش» و «سانسور» حساب شده به نفع خویش و زیان رقیبان، نیست و بنابراین باید تقاضای آن برخورد کرد. علاوه، از حرف تا عمل، فاصله زیادی وجود دارد و باید دید او عملاً چه موضعی در برابر کودتا و کودتاچیان اتخاذ کرده است؟ چیزی که عجالتاً می‌توان گفت: جمعی از هم‌مسلمانان قدیم شیخ ابراهیم در حزب دمکرات (همچون سلیمان میرزا و...) پس از کودتا، تحرک سیاسی خویش را در قالب تشکل جدیدی موسوم به حزب سوسیالیست (اجتماعیون عامیون) پی گرفتند و در پرتو این تشکل، به سرعت به رضاخان نزدیک شدند و با او دست بیعت و همکاری دادند و تمامی توان فکری و سیاسی و تبلیغاتی و تشکیلاتی

خویش را در جهت حمایت از دیکتاتور نوکیسه به کار گرفتند و او را در صعود به نخست وزیری و سپس تخت سلطنت یاری دادند و متقابلاً هرکدام چند صباحی از خوان قدرت بهره مند شدند.<sup>۱۸۳</sup> یکی از نقشه‌های رضاخان (و اربابان او) در فاصله کودتا تا سلطنت برای دستیابی به قلعه مقصود، ایجاد جنبش مصنوعی و فرمایشی «جمهوری خواهی» بود که سوسیالیستها به طور جدی از آن جانبداری کردند و از قضا تاریخ، نشان می‌دهد که شیخ ابراهیم زنجانی نیز در آن بلوا، با سوسیالیستهای حامی سردار سپه هم‌آوایی داشته است. عبدالله مستوفی، که با سوسیالیستها در بلوای جمهوری خواهی همکاری داشته، ضمن شرح درگیری شدید مدرس و یاران وی در اسفند ۱۳۰۲ شمسی در مجلس شورا با ایادی رضاخان (اعضای فراکسیون تجدد و سوسیالیست به رهبری تدین و سلیمان میرزا)، از کنفرانس سوسیالیستها در حمایت از جمهوری و رضاخان سخن می‌گوید که با نطق غزای او و محمود محمود انجام گرفت و در آغاز برگزاری کنفرانس، «آقای میرزا ابراهیم زنجانی، که رئیس کمیسیون نطق و خطابه بود» به معرفی آن دو ناطق پرداخت.<sup>۱۸۴</sup>

#### ۱۰. پایان دفتر

شیخ ابراهیم در واپسین سالهای عمر خویش، که با آغازین سالهای سلطنت پهلوی مقارن بود، دیگر حضوری در عرصه سیاست نداشت و کار عمده وی در این دوران، ترجمه پاره‌ای از آثار و رمانهای خارجی از عربی و ترکی به فارسی بود، همچون: شهریار هوشمند (تهران، ۱۳۴۱ و ۱۳۴۷ ق)، راه زندگی در ایران، نوشته فندر آلمانی (تهران، ۱۹۳۰ میلادی)، ژان والژان، ویکتور هوگو (ج اول، تهران ۱۳۴۴ ق)، و نیز کتابهای کاپیتان، الأخ الخائن، اليهودی الحائر (یهودی سرگردان) و مجلد کیمیا از کتاب نقش و حجر نوشته فاندیک.<sup>۱۸۵</sup>

چراغ عمر شیخ ابراهیم در آذر ۱۳۱۳ شمسی خاموشی گرفت و جهان فانی را به سوی عالم باقی ترک گفت، تا چون دیگران پامسخگوی عقاید و اعمال خویش باشد.

۱۸۳. رک. از توده‌گرایی تا خودکامگی؛ نگاهی به نقش سوسیالیستها در به قدرت رسیدن رضاخان، حیدر راستگفتار، مندرج در: تاریخ معاصر ایران، کتاب نهم، ویژه‌نامه شهید مدرس، پاییز ۷۴، صص ۱۲۰-۱۳۴. از روابط سوسیالیستها با رژیم پهلوی در مقاله «مشروطه و رژیم پهلوی؛ پیوندها و گسستها» (مندرج در: مجله تاریخ معاصر، سال ۴، ش ۱۵-۱۶، پاییز و زمستان ۷۹، صص ۷۶-۸۳) به تفصیل سخن گفته‌ایم.

۱۸۴. شرح زندگانی من؛ تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، ۵۹۳:۳.

۱۸۵. رک. فهرست کتابهای چاپی فارسی از آغاز تا آخر سال ۱۳۴۵-ج ۲، سنوهای ۲۱۸۴ و ۱۶۲۹ و ۱۸۸۵-۱۸۸۶؛ شیخ آقا بزرگ‌تهرانی، الدررعة... ۹۷:۱۲، عبدالعزیز جواهرکلام، دائرةالمعارف الاسلامیه - ایران... ۱۰۷:۱.

برخی از مورخان، همچون عبدالعزیز جواهر کلام، خانبابا مشار، سیدابراهیم موسوی زنجانی، معلم حبیب‌آبادی و شیخ آقابزرگ تهرانی، مرگ وی را سال ۱۳۴۷ ق ضبط کرده‌اند<sup>۱۸۶</sup> که اشتباه است و درست همان است که در بالا اشاره شد. شیخ موسوی زنجانی مرگ شیخ ابراهیم را پس از سنه ۱۳۵۲ ق و کریم نیرومند به سال ۱۳۵۳<sup>۱۸۷</sup> ثبت کرده‌اند، و آقایان مهدی بامداد و حسن مرسولوند نیز آن را آذر ۱۳۱۳ ش دانسته‌اند.<sup>۱۸۸</sup>

### ۱.۱. شیخ ابراهیم؛ از دیدگاه معاصران

#### چند حکایت عجیب درباره شیخ ابراهیم زنجانی

سالها پیش، زمانی که راقم این سطور درباره فقیه وارسته و عدالتخواه زنجان در عصر مشروطیت، حجة الاسلام ملا قربانعلی زنجانی، پژوهش و تحقیق کرده و بدین منظور، علاوه بر مطالعه کتب و اسناد گوناگون در باره حوادث زنجان در جنبش مشروطه و مواضع سیاسی حجة الاسلام زنجانی، با رجال و شخصیت‌های بزرگ و مطلع آن سامان (اعم از روحانی و بازاری و اداری و...) نیز مصاحبه و گفتگو می‌کرد، اطلاعات و خاطرات ناب و فراوان - و بعضاً تکان دهنده‌ای - از خصوصیات فکری و اخلاقی شیخ ابراهیم زنجانی به دست آورد که سخت خواندنی و عبرت‌انگیز بود. پیش از ذکر اطلاعات و خاطرات فوق، تذکر این نکته ضروری است که: گناه برادر را به پای برادر نمی‌نویسند و پسران را به کیفر مطاعین پدران نمی‌گیرند. از صفات باری تعالی «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ» است و باب توبه نیز همواره بر روی گنهکاران گشوده. بنابراین، آنچه از شیخ ابراهیم و برخی بستگان وی در زیر خواهد آمد، نقیباً و اثباتاً متضمن هیچ نوع قضاوتی نسبت به بازماندگان فعلی آنان - خاصه آنان که به شرف و نجابت شناخته می‌شوند - نیست. ذکر آن مطاعین نیز از آن روست که اگر در نگارش تاریخ، بنا بر ملاحظه اسلاف و اخلاف، و حذف و سانسور حقایق باشد، تاریخ شیرینی بی‌یال و دم و اشکم شده و طریق عبرت‌گیری و تجربه‌اندوختی، کاملاً مسدود خواهد گشت. جالب است که منفوریت شیخ ابراهیم در زنجان، به حدی بود که پاره‌ای از فرزندان وی نیز از اعمال او

۱۸۶. رک. دائرةالمعارف الاسلامیه... همان، ۱۰۷:۱؛ مؤلفین کتب چاپی «فارسی و عربی»، بی‌نا، تهران ۱۳۴۰.

خانبابا مشار، ۵۹/۱ موسوی زنجانی. تاریخ زنجان - علما و دانشمندان. ص ۲۲. حبیب‌آبادی. مکارم الآثار.

۲۰۴۳-۲۰۴۲. شیخ آقابزرگ تهرانی. الذریعة... مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم ۱۴۰۸ ق، ۱۲: ۹۷؛ و

نیز: فهرست کتابهای چاپی فارسی از آغاز تا آخر سال ۱۳۵۲. ج ۲، ستونهای ۱۶۲۹ و ۲۱۸۵.

۱۸۷. در اصل: ۱۳۳۵، که پیدا است غلط چاپی می‌باشد.

۱۸۸. رک. الفهرست لمشاهیر علماء زنجان. موسی زنجانی. ص ۹۵. سخنوران و خطاطان زنجان، نیرومند.

ص ۱۴؛ شرح حال رجال ایران، بامداد، ۱۵:۱؛ زندگینامه رجال و مشاهیر ایران... مرسولوند، ۳۶۳.

بیزاری می‌جستند. مورخ فقید، ح.م. زاوش، ضمن اشاره به عضویت شیخ ابراهیم زنجانی در انجمنهای فراماسونری<sup>۱۸۹</sup> می‌نویسد:

او از اهالی سرخه دیزج زنجان بود. نام فامیلی قزلباش را بعدها انتخاب کرد. نوه‌های دخترى وی در زنجان از فرهنگیان خوشنامی هستند که از اعمال پدر بزرگ خود متغیرند. این سخن را قلمزن [= آقای زاوش] از زبان آنان شنیده است.<sup>۱۹۰</sup>

اینک خاطرات و اطلاعات شگفت مزبور درباره شیخ ابراهیم زنجانی:

۱. مرحوم علامه حاج شیخ موسی زنجانی، از مدرّسان و نویسندگان برجسته حوزه علمیه قم، کتابی به نام «الفهرست لمشاهیر علماء زنجان» دارد که به شرح حال علما و دانشمندان آن خطه اختصاص دارد. وی در آن کتاب، پیرامون شیخ ابراهیم، بسیار کوتاه و مختصر، اما پرمعنا و تعریض‌آمیز می‌نویسد: «الشیخ ابراهیم المعروف بسرخه دیزجی يُعرفُ بالعلم و الفضل و يُنکَرُ بِالْعَمَلِ».<sup>۱۹۱</sup>

۲. آیت‌الله حاج سید موسی شبیری زنجانی، از فقها و مراجع بزرگ معاصرند که در قم ساکن بوده و مقام فضل و تقوا و امانت ایشان، بویژه تبخّرشان در علم رجال، مسلم اهل نظر است.<sup>۱۹۲</sup> ایشان فرمودند: «در رجال نجاشی، درباره بعضی اشخاص چنین تعبیر شده (و این غضائری هم در رجال خود همین تعبیر را آورده است) که: «يُعرفُ و يُنکَرُ!»

مرحوم آفاشیخ موسی زنجانی - صاحب «الفهرست لمشاهیر علماء زنجان» - در معرفی شیخ ابراهیم زنجانی از همین تعبیر سود جسته است: «يعرف بالعلم... و ينكر بالعمل». تعبیری است مختصر و مفید و جامع! خوب گفته است! از مرحوم میرزا محمود

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱۸۹. رابطه فراماسونری با صهیونیسم و امپریالیسم، ۵۶/۱.

۱۹۰. همان، ص ۳۶۴. در تأیید کلام آقای زاوش، می‌توان به سخن دکتر سید نورالدین مجتهدی زنجانی استناد جست که می‌گفتند: یکی از پسران شیخ، محمد، قزلباش نام داشت که از همسر اول وی بوده و در زنجان پیشه معلمی داشت. زنجانیها به محمد قزلباش - که فردی متدین و محترم بود - محمد بن ابی‌بکر می‌گفتند! (تفصیل کلام دکتر مجتهدی خواهد آمد).

گفتنی است که محمد (یا به قول شیخ ابراهیم زنجانی: شیخ محمد)، بزرگترین فرزند ماندگار شیخ ابراهیم بود که از همسر اول وی به دنیا آمده بود (ر.ک، خاطرات شیخ ابراهیم زنجانی، ص ۲۵). مادر محمد، به نوشته خود شیخ ابراهیم، زنی دیندار و مهربان و قانع و سازگار و خدمتگزار بود (همان: صص ۲۰-۲۱). در واقع، محمد، با حال و هوای اولیه حاکم بر خانه شیخ ابراهیم - که حال و هوایی دینی و معنوی بود - پرورش یافته بود و از همین رو با عدول شیخ ابراهیم از افکار و معنویت نخستین سازش نداشت.

۱۹۱. الفهرست... ص ۹۵. یعنی: عالمی با فضل و زشت‌کردار بود.

۱۹۲. درباره ایشان و بیت معظم شبیری زنجانی، ر.ک، توضیحات ما در: سلطنت علم... صص ۶۱۴-۶۲۳.

امام جمعه زنجان<sup>۱۹۳</sup> شنیدم که می فرمود: شیخ ابراهیم زنجانی، این او آخر پیش من آمده بود و بسیار قیافه تاریک و ظلمانی داشت.»

۳. آیت الله حاج سیدعزالدین حسینی زنجانی (فرزند آیت الله میرزا محمود حسینی امام جمعه زنجان)، از مراجع تقلید معاصرند که سالهاست در مشهد اقامت گزیده و به پارسایی و مکارم اخلاق شهرت دارند و حوزویان و دانشگاهیان آن سامان و دیگر شهرها، از محضرشان کسب دانش و فضیلت می کنند.<sup>۱۹۴</sup> ایشان، ماجرای را که خود در حدود ده سالگی شاهد آن بوده اند، برای راقم این سطور چنین نقل کردند:

در منزل مرحوم والد (واقع در امیریه - منیریه تهران) جلسه ای هفتگی بود که عصرها برگزار می گردید. نیک به خاطر دارم یکی از روزها که اتفاق پیر بود و جمع زیادی از دوستان پدرم و علما و رجال تهران، از جمله مرحوم محمدعلی بامداد حضور داشتند، شیخ ابراهیم زنجانی وارد شد.

توضیحاً باید عرض کنم که: مرحوم بامداد (۱۲۶۳-۱۳۲۱ شمسی) شخصیتی بود فاضل، دانشمند و آشنا با دروس حوزوی (تا سطح کفایه) و در عین حال بهره مند از مراتب تقوا و معنویت. ایشان که علاوه بر فارسی و عربی، با برخی از زبانهای اروپایی - فرانسه - نیز آشنایی داشت، در طول زندگی - گذشته از یک دوره نمایندگی مجلس - متصدی پستهای مهمی چون ریاست کل معارف، مدیر کلی اوقاف، ریاست دیوان جزای عمال دولت، مستشاری دیوان عالی کشور ریاست اداره نظارت دادگستری، مدیر کلی وزارت عدلیه بود و این او آخر هم بازرس عالی دولت در بانک ملی شده و امضای او، در اوایل سلطنت محمدرضا، بر روی اسکناسهای وقت منقوش بود. او چندین سال ریاست انجمن ادبی را نیز بر عهده داشت و ابیات زیر که بخشی از یک چکامه مفصل است، نمونه ای از طبع لطیف و تیز تعلق وی به عوالم معنوی است:

جهان است چون منزل کاروانی	که باید در او چند روزی بمانی
پس از چند روزی، بیاید کز آنجا	سفر سوی منزلگه جاودانی
طبیعت تمایل به بازیچه دارد	گه کودکی باشد از وی نشانی <sup>۱۹۵</sup>

غرض آنکه، مرحوم محمدعلی بامداد شخصیتی فاضل و بامعنویت بود. او با مرحوم

۱۹۳. عالم وارسته و مجاهد زنجان در عصر اخیر، که در جلد اول سلطنت علم... او را بتفصیل معرفی کرده ایم.

۱۹۴. درباره ایشان و خاندان محترمشان، در سلطنت علم و دولت فقر. ج ۱، بخش «توثیق زرات»، صص ۵۵۸-۶۱۴ و ۶۸۲-۶۶۵ به تفصیل توضیح داده ایم.

۱۹۵. برای نمونه هایی دیگر از اشعار حکیمانه وی رک. محمد اسحاق. سخنوران نامی ایران در تاریخ معاصر. مقدمه و بازنگری دکتر محمد اسماعیل رضوانی، ۱۰۸-۱۰۳۲.

والد نیز آنس بسیار داشت و در جلسات منزل وی شرکت می‌جست. باری، به محض ورود شیخ ابراهیم، مرحوم بامداد به طوری سابقه و به نحوی که دلالت تام بر نفرت او از ابراهیم زنجانی داشت، از جا برخاست و از اتاق بیرون زد. به گونه‌ای که همگان متوجه امر شدند... جلسه آن روز به پایان رسید و جمعیت پراکنده شدند. هفته بعد که جلسه تکرار شد، باز آقای بامداد در خدمت والد بود که شیخ ابراهیم مجدداً وارد شد. این بار نیز به مجرد رسیدن شیخ، مرحوم بامداد از جای خود برخاسته و از اتاق خارج گشت. این دفعه، دیگر کاملاً روشن بود که بامداد، همنشینی با شیخ ابراهیم را سخت مکروه داشته و به هیچ رو بر نمی‌تابد. شیخ ابراهیم، با مشاهده این صحنه موهین که برای بار دوم انجام می‌شد، در صدد دفاع از خود برآمد و روی به بامداد کرد و گفت: «ما که آمدیم، باز آقای بامداد برخاستند! مثل اینکه تعمّدی در کار هست!» مرحوم بامداد نیز، باکمال صراحت و قاطعیت، فریاد برآورد که: «بله آقا! متعمّد هستیم! شما مگر نشستی هستید که کسی با شما بنشیند؟!». سپس اشاره به مرحوم والد کرده و افزود: آقا می‌زبان‌اند و از باب «اَکْرِمِ الضَّيْفِ...»<sup>۱۹۶</sup> ناچارند بنشینند و از شما پذیرایی کنند. من که این محذور را ندارم...! و از مجلس بیرون زد.

آیت‌الله حاج سیدعزالدین افروندن: من شیخ ابراهیم را آنجا دیدم، که چهره‌ای بسیار تاریک و ظلمانی داشت و با وجود پیری و سفیدی موی سر و روی، هیچ گونه اثری از روحانیت و معنویت و عبادت در سیمای او دیده نمی‌شد.<sup>۱۹۷</sup>

۱۹۶. حدیثی مشهور است: مهمان را گرمی بدار، ولو کافر باشد!

۱۹۷. مرحوم محمدعلی بامداد، از روزنامه‌نگاران و سیاست‌ور و مبارز عصر مشروطه محسوب می‌شود و برخوردارند وی با شیخ ابراهیم زنجانی، در واقع، تُمادی از دیدگاه و برخورد منفي رجال پخته و دین‌باور مشروطیت با زنجانی است. مهدی بامداد (نویسنده کتاب مشهور شرح حال رجال ایران) که برادر کهنتر محمدعلی بامداد است، شرحی خواندنی از سوانح زندگی، خدمات علمی و اجتماعی، مناصب دولتی، و شرکت فعال وی در جنبش مشروطه به دست داده است (شرح حال رجال ایران، ۲۲۰/۳-۲۲۲، برای آشنایی با سوانح زندگی و آثار علمی و مجاهدات ضد استعماری محمدعلی بامداد، همچنین رزک، مقدمه دکتر محمود بامداد بر «ادب چیست؟ ادیب کیست؟»، اثر آن مرحوم، صص الف-هـ مقدمه بلند و متنوع امیری فیروزکوهی بر چاپ دوم علم اخلاق یا حکمت عملی، اثر دیگر آن مرحوم، صص الف-ک؛ محمد اسحاق، سخنران نامی ایران در تاریخ معاصر. همان، ۱۰۸-۱۰۰/۲؛ حسن مرسلوند، زندگینامه رجال و مشاهیر ایران، ۲۷-۲۵/۲؛ احمد گلچین معانی، گلزار معانی، صص ۱۲۷-۱۳۸؛ استاد مطبوعات... به کوشش کاوه بیات، ۲۶۸-۲۶۹؛ راپرتهای پلیس مخفی، به کوشش ایرج افشار، ص ۴۳).

سیدالشعراء شادروان امیری فیروزکوهی، مرتبه‌ای سوزناک با مطلع «همراهان رفتند و من از کاروان وامانده‌ام/وای من، کز کاروان رفته بر جا مانده‌ام» در سوگ آن بزرگ سروده است که در پایان مقدمه وی بر علم اخلاق... چاپ شده است، همچنین در سرگذشت خودنوشته خویش که در مقدمه دیوانش چاپ شده،



محمدعلی بامداد نماینده دوره ششم مجلس شورای ملی از شیراز | ۱۱۲۸-۱۲

۴. ایشان همچنین اظهار داشتند که: شیخ ابراهیم زنجانی، همراه دو تن از روحانیون زنجان: مرحوم شیخ غلامحسین اصولی و یکی دیگر، در جوانی برای تحصیل به عتبات عالیات می‌روند. روزی، ظاهراً در مسجد کوفه، به کف بینی بر می‌خورند که آینده افراد

→ می‌نویسد: «عارف و حکیم دانشمند، میرزا محمدعلی خان بامداد که هم در سیاست و هم در علم، از رجال مشهور بود و بیشتر اوقات خود را صرف تألیف کتاب و تربیت جوانان به حکمت عملی می‌نمود... هر چند بامداد و... [انتری] هر دو عمری در سیاست گذرانیده و بسیاری از مقامات مهم دولتی را عهده‌دار بودند به اقل قلیل از حد معیشت می‌گذرانیدند و جز خانه‌ای محقر و اثاثی مختصر چیزی بر جای نگذاشتند... این هرسه بزرگوار شعری هم به تفنن می‌گفتند و شادمانان به ترتیب عبارت بود از: دهقان، بامداد، یکتا. بامداد مدتی هم روزنامه‌ای داشت به نام (بامداد روشن) و از مشروطه‌خواهان صدر مشروطه بوده (دیوان امیری فیروزکوهی، به کوشش امیربانوی امیری فیروزکوهی، چاپ ۲، انتشارات سخن، تهران ۶۹، ص ۳۶).

را می‌گفته است. هوس می‌کند که آینده آنها را نیز بگوید. کف‌بین در مورد هریک چیزی می‌گوید و به شیخ ابراهیم که می‌رسد می‌گوید: «از دست تو، صدمه‌هایی به اسلام خواهد رسید!»<sup>۱۹۸</sup>

۵. صدیق معظم، جناب یوسف محسن اردبیلی، شخصیت فاضل و پراطلاع مقیم زنجان، در تابستان ۱۳۷۵ اظهار داشتند: پدرم آقاشیخ سلیمان می‌گفت، یکی از همدرسان شیخ ابراهیم زنجانی در ایام تحصیل در عتبات برآیم نقل کرد: من و شیخ ابراهیم در کربلا حجره‌ای داشتیم. یک شب، شیخ بعد از نیمه‌شب خسته بود، خوابید. پس از چندی ناگاه هراسان از خواب برخاست. گفتم: چه شده و چرا این‌طور هراسانی؟! گفت: «در خواب دیدم قرآن را زیر پایم انداخته و لگدم می‌کنم!»

۶. آیت‌الله حاج سیدعزالدین فرمودند: مرحوم آقامیرزاعباس طارمی، از شاگردان فاضل شیخ الشریعه اصفهانی، و خود مجتهدی یارسا و بزرگوار بود. وی در رئای حضرت سیدالشهداء علیه السلام اشعار سوزناکی دارد که سالها پیش چاپ شده و در زنجان، در مجالس سوگواری می‌خوانند. بسیار صریح‌اللهجه و رک‌گو بود و در حضور خود شیخ ابراهیم، از وی انتقاد بسیار می‌کرد.<sup>۱۹۹</sup> از مرحوم آیت‌الله حاج میرزاعلینقی جلّی (از علمای بزرگ زنجان) شنیدم که می‌فرمود: در جلسه منزل حاج آقا حسین رهبری (نماینده اسبق مجلس شورا از زنجان) بودیم که شیخ ابراهیم زنجانی و آقامیرزاعباس طارمی وارد شدند (صاحب مجلس، حاجی یوسف رهبری از مریدان حاجی میرزاعلینقی بود). حاجی میرزاعلینقی نقل می‌کرد که ما چندی بعد با آقامیرزاعباس به بازدید شیخ ابراهیم رفتیم. آقامیرزاعباس در خلال صحبت رو به شیخ کرده و گفت: شما که به حجاب معتقد نیستید، پس بگویید رختخواب خانم‌تان را...

۱۹۸. مشابه این حکایت، با اندک تفاوتی - به نقل از مرحوم اصولی، از زبان میرزا ابونواب ضیائی خواهد آمد.  
 ۱۹۹. به نوشته آقای کریم نیرومند: میرزا عباس طارمی متخلص به رازی (۱۲۹۵-۱۳۵۱ق) در نجف نزد کسانی چون آخوند خراسانی و شیخ‌الشریعه تحصیل کرده و «محقق عظیم‌الشان و فصیح‌البیان و نیک‌تصرف و سلیم‌النفس و مفید و مرجع بود» و «فریحه سرشار و اشعار لطیف و آبدار» داشت. کتاب او «نتیجه الحیات» در شعبان ۱۳۲۰ ق در تهران، مطبعه مجلس، چاپ شده است. در ۱۰ شعبان ۱۳۵۱ ق درگذشت و در حضرت عبدالعظیم علیه السلام به خاک رفت (سخنوران و خطاطان زنجان، ص ۱۹۸). درباره زندگینامه و خصوصیات مرحوم طارمی (بوژه شجاعت و صراحت لهجه شگرف وی همچنین رک، سلطنت علم و دولت فقر.... ۶۰۱/۱ و ۶۸۲-۶۸۶).

ضمناً در گزارشهای فورتنسکیو (کاپیتان انگلیسی) راجع به مجتهدان زنجان در زمان احمدشاه، ذیل عنوان «حاجی میرزا عباس» می‌خوانیم: «زیرک، بانفوذ و بسیار محترم است. رهبری دمکرات است، اما نه از نوع افراطی. گزارش می‌تواند (نوامبر ۱۹۲۰/ربیع الاول ۱۳۳۹ هـ ق) که اکثر زنجانیها طرفدار انتخاب او به عنوان وکیل مجلس هستند». رک، فورتنسکیو. رجال تهران و برخی ولایات شمال غرب ایران. همان، ص ۱۱۹.



(تعبیری دال بر بی‌قیدی ایشان در جهات ناموسی).

۷. مرحوم عبدالعظیم اوحدی (از زنجانیهای فاضل مقیم تهران که اخیراً درگذشت) نیز در تاریخ ۱۳۸۰/۱/۶ ذکر کردند که مرحوم میرزاعباس طارمی در منزل روضه آیت الله سیدجلال الدین سلطان العلما در زنجان، به سبک و گویش خاص خویش کلامی را در مذمت شیخ ابراهیم سرخه دیزجی زنجانی بر زبان رانده بود. آقای اوحدی ابتدا توضیح دادند: مرحوم آیت الله طارمی، شخصیتی بسیار محترم و صریح اللهجه بود و از مطلعین زنجان (نظیر حاج آقا حسین رهبری، مجد ضیائی، و آیت الله حاج میرزامهدی بزرگ خاندان میرزاییهای زنجان) شنیدم که مرحوم طارمی در مجلس مؤسسان رضاخانی (۱۳۰۴ شمسی) به عنوان وکیل زنجان حضور داشت و زمانی که رضاشاه در حضور علما و رجال بزرگ کشور، نطقی دائر بر تقبیح قاجاریه و وعده اصلاح مملکت ایراد کرده بود، گفته بود: مشروطه هم این حرفها را به ما زده و عمل نشده است! به گونه‌ای که رضاشاه عصبانی شده و تا گوشه‌هایش قرمز شده بود. مرحوم طارمی مجدداً افزوده بود: من حقیقت را می‌گویم، مرور زمان نشان خواهد داد! پیدا است این گونه سخن گفتن در برابر رضاخان که آن روز همه مخالفان را منکوب کرده و قدرت مطلقه را یکسره از آن خود ساخته بود، برآستی شجاعت و شهامتی شگرف می‌خواست.

جناب اوحدی افزودند: مرحوم سیدجلال الدین سلطان العلما پنجشنبه‌ها در زنجان مجلس روضه داشت و رجال و بزرگان زنجان (از حاکم و رئیس نظمی گرفته تا علما و تجار و سایر مردم) در آن شرکت می‌جستند و دو تالار پر از جمعیت می‌شد. روزی، در اوایل سلطنت رضاشاه، مجلس روضه مزبور برقرار بود و طبق معمول، علما و رجال گوناگون حضور داشتند. تا آنجا که به یاد دارم، حضرات آقایان: آقاشیخ فیاض سرخه دیزجی (مرجع بزرگ تقلید و صاحب حاشیه بر عروه)، آقاشیخ عبدالکریم خوئینی (شاگرد برجسته آخوند خراسانی، و پدر آقایان آل اسحاق)، آقاشیخ عبدالحسین قلمتوقی، آقامیرزا احمد دباغ، آقامیرزا محمود امام جمعه زنجان و عده‌ای دیگر نشسته بودند. شیخ ابراهیم زنجانی هم که از تهران آمده بود در مجلس حضور داشت. حتی داماد وی، حسن آقای رهبری، نیز که رئیس فرهنگ زنجان و مرد وقور و محترمی بود، حاضر بود. در این اثنا میرزا عباس طارمی وارد شد و بکراست به سمت منبر رفت تا روی یکی از پله‌های آن بنشیند. مرحوم طارمی، واعظ و اهل منبر (به معنای رایج لفظ) نبود و لذا این کار وی مورد شگفتی واقع شد و مرحومان امام جمعه و سلطان العلما گفتند: آقا، آنجا نشینید! طارمی گفت: سید، بگذار بنشینم، بگذار بنشینم! و نشست و با لحن شوخی - جدی سخنی گفت که مضمون آن چنین بود: بچه‌ها، پاره‌ای از سرخه دیزجی‌ها خیلی بد می‌شوند و این شیخ ابراهیم از بدترین آنها است! و از منبر

برخاست. جمعیت، با شنیدن این حرف، به خنده افتادند و حتی داماد شیخ ابراهیم نیز خندید.

۸. آیت الله حاج آقا عزالدین همچین اظهار داشتند: شیخ ابراهیم زنجانی، از طایفه رهبریهای زنجان (که طایفه‌ای بسیار متمکن و گسترده و وسیع الاطراف بود) همسرگزید. حاج هاشم رهبری - که از بزرگان آن طایفه، و شخصاً فردی متدین بود - نقل می‌کرد: همراه شیخ ابراهیم، از تهران به زنجان می‌آمدیم که در حرم درّه - واقع در ده فرسنگی زنجان - با جوانی مُطرب و تُنَبک به دست روبرو شدیم. جوانک، با دیدن شیخ، و به گمان اینکه لابد وی نیز - همچون دیگر عالمان - این پیشه را سخت مکروه می‌دارد، به مخفی ساختن تنبک پرداخت که ناگهان بانگ شیخ ابراهیم برخاست که: نه! نه! بیا جلو! و تنبک را بنواز! این تنبک تو [نعوذ بالله] از روضه سید محمد بهتر است!؟

آیت الله سید عزالدین توضیح دادند: مقصود وی، مرحوم آیت الله سید محمد موسوی زنجانی (پدر آقایان حاج سیدرضا زنجانی فرید و حاج میرزا ابوالفضل موسوی زنجانی) بود که اتفاقاً در اوایل امر، وسیلهٔ پیشرفت شیخ ابراهیم و عامل رواج کار او - در برابر مرحوم حجة الاسلام ملا قربانعلی زنجانی - بود ولی بعداً که شیخ نقاب از چهرهٔ حقیقی خویش برگرفت و بر مؤیدان نخستین خویش نیز طاغی گشت، با شیخ شدیداً در افتاد.<sup>۲۰۰</sup> خلاصه آنکه ارتداد و خبث باطن شیخ ابراهیم، قضیه‌ای مسلم و متفق علیه

۲۰۰. مرحوم آیت الله حاج سید محمد موسوی، از علمای برجستهٔ زنجان و بنیانگذاران مشروطه در آن شهر بود. میرزا غلامعلی مهاجر زنجانی مقیم قزوین متخلص به طالعی در کتاب «تاریخ مشروطیت ایران» می‌نویسد: «افدامات و تلگرافات حضرات حجج الاسلام و المسلمین آقای... حاجی سید محمد آقا و آقای... حاجی میرزا ابوالمکارم آقا و آقای... آخوند ملا ابراهیم و آقای... آقا شیخ ابراهیم و آقای... آقا شیخ احمد... و آقای... نایب‌الصدر و آقای... آقا میرزا عبدالرحیم و آقای... آقا سید علی آقا و سایر آقایان علماء زنجان دامت برکاتهم و کثر الله امثالهم به قم و طهران:

این سخن پادشاه نداد بازگردد	این همت زنجانیان برگو چه کرد؟
این قدر دانم که آقای کرام	افتخار الحجاج و الکهف الانام
پس حاجی سید محمد مجتهد	از دل و جان کرد بذل سعی جز
عالمان شهر را از جمله پیش	گرد کرد از هر طرف بر گرد خویش
موجب الزام شرع مصطفی	بسر مهاجرها به قم داده صدا
هم به طهران سفارت طاق طاق	تلگرافاتی به حسن اتنفاق
گشت با امضای آقایان فوق	در ششم اخبار با صد گونه ذوق
الغرض با سوکواری تمام	همراهی خویش را در هر مقام
کرد هیئت با توان هر زمان	بسر قسم طهرانیان خاطر نشان
هم به زنجان کرد آهسته صلا	الصلا ای پاکد بزازان الصلا...»

عندالکل بوده است.

۹. جناب محمد مدرسی زنجانی (فرزند مرحوم آخوند ملا تقی مدرس زنجانی مشهور) از اهل فضل و قلم، و نویسنده و مصحح آثار گوناگونند.<sup>۲۰۱</sup> ایشان در منزل خویش به این جانب فرمود: حدود سال ۱۳۱۰ شمسی با پدرم در بازار تهران عبور می‌کردیم که به شیخی برخوردیم. شیخ مذکور با پدرم احوالپرسی کرده و گفت: به منزل ما بیایید. پدرم عذر آورد که: مسافرم و عزم سفر به مشهد مقدس دارم... و از قبول دعوت او سرباز زد. پس از رفتن شیخ، از پدرم پرسیدم: او چه کسی بود؟ پدرم پاسخ داد: او شیخ ابراهیم سرخه دیزجی بود که زمانی استادم بوده ولی حالا منحرف شده است. آقای مدرسی افزودند: آن وقت، انحرافش به ظاهر چه بوده است؟ شنیده‌ام که شیخ ابراهیم در آن روزگار در مجالسی که حضور داشته، مثلاً با حضار از این گونه سخنان می‌گفته که: دخترم، انواع موسیقی را فرا گرفته ولی متأسفانه نتوانسته‌ام یک پیانو برایش فراهم کنم! و از این گونه مطالب...

۱۰. مرحوم دکتر سید نورالدین مجتهدی - طبیب برجسته و خدوم پایتخت، و برادر آیت‌الله حاج سید عزالدین - در باب سوابق و لواحق شیخ ابراهیم چنین اظهار داشتند: آقای محمد امیدی، شاعر زنجانی که «عاصم» تخلص داشت، مردی بسیار متدین و اهل فضل و مخلص اهل بیت عصمت سلام‌الله‌علیهم اجمعین بود و دیوان وی موسوم به «صبح بهار» چاپ شده است. وی نقل می‌کرد: من جوان بودم و در مسجد حاجی میربهاء‌الدین زنجان، پای منبرهای مختلف، و از آن جمله منبر شیخ ابراهیم سرخه دیزجی مشهور به شیخ ابراهیم زنجانی، می‌نشستم. یک هفته تمام، سوره «أنا انزلناه فی لیلۃ القدر» را توضیح می‌داد و تفسیر می‌کرد.

آقای دکتر مجتهدی افزودند: ضمناً از جمله افرادی که در قضیه وکالت شیخ ابراهیم از زنجان در صدر مشروطه خیلی مصر بوده و به نفع وی فعالیت داشته، مرحوم آیت‌الله حاج سید محمد زنجانی بوده‌اند. آنچه گفته شد مربوط به وضع شیخ ابراهیم در اوایل امر (سالهای نخست بازگشت وی از نجف به زنجان) بوده است. اما پس از رفتن وی به تهران، به نحو متواتر شنیده‌ایم که وضعش به کلی تغییر یافته بوده است. حال، به علت غریب‌دگی بوده یا جهات دیگری داشته معلوم نیست.

→ رک. تاریخ مشروطیت ایران، ج اول، در ماده تاریخ و چگونگی جیش ملی و تشکیل مجلس مقدس شورای ملی، مطبعة قزوین، ۱۳۳۳ ق. به سعی و اهتمام افانسیخ علی‌اکبر رئیس معارف و اوقاف قزوین، صص ۲۶-۲۷.

۲۰۱. نظیر: سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی، به انضمام بعضی از رسائل و مکاتبات وی؛ مجمع‌التواریخ، قسمت خلفاء غلویة مغرب و مصر و... از تاریخ حافظ آبرو.

مرحوم معینی زنجانی (مترجم السلطنه) می‌فرمودند که: من شیخ ابراهیم را در زنجان، در دو حالت مختلف دیدم. یک بار آن، در مجلس مهمی بود که مرحوم حاج سیدمحمد زنجانی و فحول علمای زنجان تشریف داشتند. باورود شیخ، مرحوم حاج سیدمحمد، تمام قامت از جا برخاست و به او تواضع و احترام کرد. بار دیگر، مدتی پس از وکالت شیخ ابراهیم و آن حرفها و قضایا بود. این بار نیز جلسه‌ای بود که حاج سیدمحمد در آن حضور داشت. ولی باورود شیخ ابراهیم، ایشان نه تنها از جایش حرکت نکرد و احترامی ننمود، بلکه به مجرد نشستن شیخ، برخاست و از مجلس بیرون رفت!

۱۱. شادروان آقای رضا مغازه‌ای (فرزند مرحوم حاج رجبعلی زنجانی) از زنجانیان وارسته مقیم تهران و از فعالان دوران نهضت ملی کردن صنعت نفت بود که اخیراً درگذشت. ایشان در حضور آقایان یوسف محسن و منوچهر صدوقی سها، به حقیر گفتند: ماجرای زیر را خود شخصاً شاهد بودم. مرحوم آیت‌الله حاج سیدمحمد زنجانی (پدر مرحوم آیت‌الله حاج آقارضا زنجانی فرید) به منزل پدرم آمده بود. در این اثنا، شیخ ابراهیم زنجانی، به عنوان بازدید از پدرم وارد منزل ما شد. ظاهراً اواخر سلطنت احمدشاه بود. همین که پرده را بالا زد و خواست وارد شود، حاج سیدمحمد برخاست و بدون هیچ گونه سلام و کلام با او تشریف برد!

۱۲. دکتر سیدنورالدین مجتهدی اظهار داشتند: آقای سیدابراهیم موسوی زنجانی (عموزاده آیت‌الله حاج میرزا ابوالفضل زنجانی مقیم تهران) نقل کردند که: آیت‌الله حاج میرزا ابوالفضل می‌گفتند پدر ایشان (حاج سیدمحمد زنجانی) به مناسبت اینکه شیخ ابراهیم در آن اوایل با تأیید و حمایت ایشان، از زنجان وکیل مجلس شده بود، با شیخ مکاتباتی داشته است. آقای حاج میرزا ابوالفضل که کاغذهای مزبور را به مناسبتی دیده بودند می‌گفتند: «از آن کاغذها - که من مطالعه می‌کردم - بوی الحاد استشمام می‌شد!»<sup>۲۰۲</sup>

آقای مجتهدی افزودند: گفته می‌شد که شیخ ابراهیم، دائم الخمر بوده است و نیز کمتر کسی از حواریون و همفکران وی بود که درست از آب درآید! جالب اینکه نوعاً هم انحرافات اعتقادی آنها، به تأثیر شیخ ابراهیم زنجانی نسبت داده می‌شد!

یکی از پسران شیخ، محمد قزلباش نام داشت که از همسر اول وی بود و در زنجان پیشه معلمی داشت. زنجانیها به محمد قزلباش - که فردی متدین و محترم بود - محمد بن ابی‌بکر می‌گفتند! دختر بزرگتر شیخ، رشیده خانم، در زمان رضاخان از پیشگامان کشف

۲۰۲. راقم سطور از آن کاغذها بی‌اطلاع است، اما نامه شیخ ابراهیم به تقی‌زاده در استهبان و رد حکم اخوند خراسانی (که پیشتر گذشت) بوضوح نشان از بی‌اعتقادی وی به مرجعیت تشیع و هواداریش از مخالفان اسلام و روحانیت دارد.

حجاب بود. دومی، موسوم به سعیده خانم، نیز مُکَشَّفَه (بی حجاب) بود و در اوایل سلطنت پهلوی دوم، زمان دکتر میلیسیو، در استخدام وزارت مالیه قرار داشت. درباره این دومی نیز، گفته می‌شد که از هواداران کسروی بوده و همین امر نیز سبب جدایی وی از همسرش شده است.

۱۳. شادروان رضا مغازه‌ای، همچنین، نقل کردند: مرحوم آیت‌الله حاج شیخ غلامحسین اصولی، شوهر خاله من، از علمای درجه دو زنجان، و بسیار فرد مقدسی بود. ایشان زمانی - در اوایل دوران رضاخان - برای عزیمت به مشهد مقدس، به تهران آمده بودند (من آن زمان در دانشگاه الهیات درس می‌خواندم). به مناسبت بستگی سببی که با ما داشتند به منزل ما آمدند. ایشان همیشه چهره‌ای بشاش و خنده رو داشتند. اما این بار دیدم که ناراحتند. پرسیدم: چرا ناراحتید، مگر اتفاقی رخ داده است؟ گفتند: این خبیث، باز به منزل انتظام وزیری آمد و حرفی زد که من ناراحت شدم. گفتم: خبیث کیست؟! گفت: شیخ ابراهیم. گفتم: مگر چه حرفی زد؟ گفت: از من پرسید برای چه به تهران آمده‌ای؟ گفتم: آمده‌ام تا به زیارت حضرت رضا علیه السلام شرفیاب شوم. گفت: بیکارید هی می‌روید این طلا و نقره را بیخودی می‌بوسید...؟ آیت‌الله اصولی افزودند: من شدیداً از این حرف ناراحت شده، برخاستم و بیرون آمدم و با خود عهد کردم که دیگر صورت او را نبینم (با ایشان معاشرت نکنم).

۱۴. آقای میرزا ابوتراب ضیائی، قاضی بازنشسته دادگستری و فرزند مرحوم نایب‌الصدر معروف هستند که در زمان اشغال زنجان و آذربایجان توسط پیشه وری و غلام‌یحیی، از مبارزان و کوشندگان راه آزادی و استقلال ایران بودند و به همین علت، دستگیر و تا پای اعدام هم پیش رفت. جناب ضیائی سالها پیش، مطالبی را راجع به شیخ ابراهیم زنجانی برای مرحوم رضا روحانی<sup>۲۰۳</sup> مرقوم داشته‌اند که ذیلاً می‌خوانید. جناب ضیائی می‌نویسند: نظر و قضاوت من درباره شیخ ابراهیم، تنها منبعت از عواطف و

پرتال جامع علوم انسانی

۲۰۳. محمدرضا روحانی (فرزند آیت‌الله حاج شیخ یحیی طارمی، روحانی فاضل و پارمائی زنجان) است که عمر خویش را به خدمات مستمر فرهنگی گذراند، همچون: تدریس در دبستان توفیق و فردوسی و دبیرستان پهلوی (سابق)، سرپرستی دبستانهای ملی سعادت و علمیه، سرپرستی امور تربیتی و سپس آموزشی شهرستان، کفالت اداره آموزش و پرورش، دادستان اداری، و... گذراند. وی در دوستی خون‌گرم و فروتن و ثابت‌قدم، و در خدمت به خلق (بویژه درماندگان) کوشا بود و سالها درباره زندگانی و مجاهدات مرحوم آخوند ملا قربانعلی زنجانی به تحقیق و پژوهش پرداخته و راقم این سطور را همواره از دستاورد تحقیقات خویش و نیز اسناد و مآخذی که در اختیار داشت بهره‌مند می‌ساخت، که نوشته جناب ابوتراب ضیائی از آن جمله می‌باشد.

نظر و تصاویر من در باره شیخ ابراهیم شهابیست از جوایف دانشیه شریف است بلکه عمل معادله  
 در حدس من در باره خود اصفی است که شبیه ای از آن در صفحه دیگر نوشته ام  
 در اصل فقط باب معنی هست معنی آن (تبادل و تواجد) معنی اعدادیت و اقوال اهل بیت را  
 و ترازی و سخن می گذارند - تبادل هم در این معنی - هم سنگ بودن است که اگر میان ام مقدار است  
 به دانگ یا رمی گویم (عمل) در تمام کلمات - عمل - عدالت - معادله و غیره هم ریشه لغت آن از همان (ع-د)  
 است - مثلاً اگر دو حدیث در موردی وارد آید که تقاضی میانشان باشد - کتاب - سنت و  
 عقل و اجماع - و حدیثی بیانی عقلی و نقلی عرضه می دارند - آنوقت هر کدام از (مولفین) را سزا  
 نوازین قرن دریا شده اند و ترجیح میدهند و عملی گشته  
 بهترین و دقیق ترین تمام نوازین و ادوات سخن - عمل اهل بیت چه بسا حدیثی که با مصلح می رسد  
 می بینم اهل بیت (یعنی نهج) از او در کرده اند - بالعکس - حدیثی آمده که در طریق رسول و انوشیروان  
 در علم در این است - در عداد اخبار و حدیث هم نیست - ولی اصحاب این عمل کرده اند و در طریق معادله  
 هم رأی دهند و داد و داد  
 این گفته در احوال مردم تا به یک تجربه هم - دان نیست - معنی آنچه می گوید در باره رفتار مردم حاج سید  
 که ریاضت عالم بنام من در معارف و عقاید بود - همه و علماء مردم او را آنچه بود و تقاضا سلیقه و فعل از آن  
 با آن سخن دیدم -  
 با رد دل در عقیده و همه مردم بطور اطمینان و اطمینان - تا حد عقلی بزرگترین از حدیث بود - حاج سید محمد علی  
 صدر می شنیدند و از اهل بیت می شنیدند آن در در در شده در او آن با در این گرفت جلس و بزرگ شده - حاج  
 سرش با سخن از دخت گزین اصفی او گوید  
 با در دگر معنی در باغ جلال سینی نمودم - از مردم حاج سید محمد در جمله نوزاد (بیا حقایق بر تمام  
 نسبت نوزاد - که سخن با حاج میرزا غلامی رحیم را همه - انشا تا با از مردم یقین و منتزیه است  
 و همه غیر از حاج سید محمد کلان بخورد و همه در این امر از آن کس باشد با کسی که خبر است با دیگران تصاویر  
 هر و لید از او  
 در عمل اصحاب هم با او بطور روبرو - و جمع عملی است - البته نظر من در باره او است  
 که کل نظر حاج بود -  
 در حال در معرفت و اطمینان کسادی هم نه است - اینها چه نوزاد و سخن اخلاص - که من از مردم  
 به مردم و همه با او در حدیث - و البته در آن امر از اینها فایده و نه انگری

نهر با برادکم رفت نوشته را بخوانم بفرستم همین دوام - که در کتب کتب و در باره آن شیخ مولانا و برینا  
 از مرحوم حاج سید سجاد روزی سخن گفت - جوان بودم با مرحوم حاج سید محمد مدبرستم ترک حاج میرزا ابوالوا  
 حج میرزا ابوالوا علم و دینی حاج میرزا الهدی رحمهم الله حیاتی در تهران بمنزل حاج میرزا ابوطالب محمدر  
 در کتبه در کتبه حاج میرزا الهدی و حاج سید محمد - و در تبریز حاج میرزا گلزارم مرحوم (مردی علی میرزا الهدی  
 سر راه حاج میرزا ابوطالب بودم می رفتن و من با حاج ابوالوا - گویا امام کبک تا نثر امام بود کوشش عالی بود  
 در در کتبه در کتبه حاج میرزا الهدی و حاج سید محمد - و در تبریز حاج میرزا گلزارم مرحوم (مردی علی میرزا الهدی  
 - شیخ گفت - میروند آن سعادت و انوار و غیره فرات امام عبود که در کتبه است بنعم کنند - تو  
 بی گناه حاج سید سجاد است و دیگر هم استند روز در کتبه مرحوم حاج سید محمد بود بخیر آوردم معنی  
 بر میرزا ابوطالب کرد -  
 بی بیایم و از دو سینه و اندک کتبه در کتبه مسوق را بر کرده بود در کتبه - کتبه است (که کتبه او در  
 بهادری بود می گویم - آن امام ۱۰۰ می گویای سخن است و اب خزینه قوی طهرم حرف اجتماع  
 بی بیایم در کتبه آن دید و نود و شتر است می نویسد و از این جمله فلسف قرآن مهمل و پاک میاید  
 ۱ - ایا فرموده شریک بر تنزل میاید - در هر هزاره ای که به برین و او بود با سالیان گذر ای سراج گذر

۶ - دغدغه معنوی خود را در واجب بخت میاید - اخوان و انصار سترام در کتبه چه فرمودند او  
 گفتند در این باره با سالیان در کتبه ای اردی در کتبه و سالیان  
 ۷ - آنکه معنی مرحوم بود و سالیان در کتبه با او صحبت بود - گفت سالیان راست او را است پس در کتبه  
 این بیت قیام بسیار شده و سالیان - در کتبه معنی خود سالیان در کتبه می دانست و این بخت  
 امام معنی سالیان را است - همین را سالیان ای مرد از طریق تسبیح مؤلف کرده که حاج سید محمد مدبر  
 ۸ - محمد (سید) قرآن را هم تقییب فرود شده بود - و اینها هم از وی مسرعت بر نفس شیخ مولانا  
 زد - که در سالیان هم تقییب (۱) - یا از کتبه سالیان که در کتبه سالیان میاید

صفحه دوم دستنوشته جناب حاجی میرزا ابوتراب ضیائی راجع به شیخ ابراهیم زنجانی  
 اندیشه شخصی نیست، بلکه عمل علمای دیگر هم در خصوص آن مرد بی محتوا

چنین است که شمه‌ای از آن [را]... نوشته‌ام. در اصول فقه، باب مفصلی هست به عنوان «تبادل و تراجیح» [که در آن] احادیث و اقوال اصحاب<sup>۲۰۴</sup> را، به میزان و ترازوی سنجش می‌گذارند. تبادل هم در اینجا به معنی همسنگ بودن است. کما اینکه در میان ما هم متداول است که به دو لنگه بار می‌گوییم عدل، و تمام کلمات عدل، عدالت، معادله و غیره هم، ریشه لغزشان از همان (ع-د-ل) است. مثلاً اگر دو حدیث، در مواردی وارد آید که تناقض میانشان باشد آن دو را به کتاب و سنت و زوات و عقل و اجماع، و خلاصه به مبانی عقلی و نقلی عرضه می‌دارند. آن وقت هر کدام از (عدلین) را مطابق موازین فوق دریافتند، آن را ابر دیگری ترجیح می‌دهند و عمل می‌کنند. مهمترین... این موازین و آلات سنجش، عمل اصحاب است. چه بسا حدیثی که به اصطلاح «صحیح» و «حسنه» هم هست اولی می‌بینیم اصحاب (یعنی فقها) آن را رد کرده‌اند. بالعکس [گاه] حدیثی آمده که... اشخاص مجهولی در سلسله راویان [آن] هست - در عداد اخبار صحیح و حسنه هم نیست - ولی اصحاب به آن عمل کرده‌اند و طبق مفاد آن هم رأی و فتوی داده‌اند.

این مقدمه را عرض کردم تا به یک نتیجه برسم و آن این است: من به چشم خود دو بار رفتار مرحوم حاج سیدمحمد موسوی زنجانی [را] (که انصافاً عالم به تمام معنی و مرد عارف و فیلسوفی بود؛ حسد و عناد مردم، او را آنچه بود نشاناسانید و مجهول از دنیا رفت) با شیخ ابراهیم دیدم: بار اول، در مجلس روضه مرحوم مظفرالسلطنه (دایی من). تالار خیلی بزرگش پر از جمعیت بود. حاج سیدمحمد و جمعی از علما، در صدر مجلس نشسته و آن مرحوم قلیان می‌کشید. آن مرد [شیخ ابراهیم زنجانی] وارد شد و راه آن بالا را پیش گرفت. جمعی برایش پا شدند، حاج سیدمحمد سرش را پایین انداخت، کمترین اعتنایی به او نکرد. بار دیگر، عصری در باغ حاج معین بودم، باز مرحوم حاج سیدمحمد و چند نفر، در (چهار طاق) مقابل عمارت نشسته بودند، که شیخ با حاج میرزاهادی رهبری آمدند. اتفاقاً باز آن مرحوم قلیان دستش بود. مثل دفعه پیش از جایش هم تکان نخورد و چند دقیقه پس از آمدنش با کسان خویش [از مجلس بیرون] رفت او هنگام رفتن با دیگران تعارف و خداحافظی کرد مگر از او.

پس عمل اصحاب هم با او این طور بود، و جرح عملی است. البته نظر علمای دیگر را هم درباره او شنیده‌ام، که مثل نظر حاج سیدمحمد، سوء و منفی بود...

\* مرحوم حاج سیدسجاد [فهری] روزی به من گفت: جوان بودم، با مرحوم حاج سیدمحمد برای تقسیم تزکة حاج میرزا ابوطالب زنجانی (برادر حاج میرزا

۲۰۴. مفصود، فقهای بزرگ شیعه است که اصحاب ائمه علیهم السلام می‌باشند - مندر.



ابوعبدالله، و عموی حاج میرزاهمدی رحمهم الله جمیعاً) در تهران به منزل حاج میرزا ابوطالب می‌رفتیم. در یک درشکه، حاج میرزاهمدی و حاج سیدمحمد و آقامیرزا احمد پسر حاج میرزا ابومکارم مرحوم (عموی حاج میرزاهمدی) که هر سه داماد حاج میرزا ابوطالب بودند [نشسته و به راه افتادند] و من با شیخ ابراهیم - گویا اسم یک ثالثی را هم برد که من حالا یادم نیست - در درشکه دیگر راه افتادیم.

پرسیدم: آقایان کجا می‌روند؟ شیخ ابراهیم گفت: می‌روند آن مهملات و العیاذ بالله مزخرفاتِ امام جعفر را که در کتابها است<sup>۲۰۵</sup> تقسیم کنند. من [ضیالی] برای آنکه این گفته حاج سید سجاد، شاهد دیگری هم [داشته باشد] روزی در محضر مرحوم آقای حاج آقااحمد به سخنش آوردم، عین سخن اول را در پیش ایشان بیان کرد.

\* به شیاع از او شنیده‌اند که، روزی گیلان عرق را پر کرده بود زهر مار کند، به حضار (که اغلب، اولاد حاج میرزاهمدی بوده‌اند) می‌گوید: آن امام... می‌گوید این نجس است و آب خزینه عمومی مطهر. [نعوذ بالله] چه حرف... ای [یک کلمه توهین آمیز].

\* باز همه در تهران دیده بودند مشروب می‌نوشید و آن را برخلاف نص قرآن، حلال و پاک می‌دانست.

\* اواخر عمرش پول به تنزیل می‌داد و دو هزار تومان به پدر من داده بود، مبالغه گزافی به ربح گرفت.

\* در کتاب فراماسیون... بستگی او به استعمار انگلیس... آمده.<sup>۲۰۶</sup>

\* آخوند ملاقربانعلی را واجب القتل می‌دانسته و اعوان و انصارش هم در نجف جهاد می‌کردند او را اعدام کنند...

\* آقاغلامحسین مرحوم، پدر اصولی‌ها، در نجف با او مصاحب بوده - کف بینی دست او را مشاهده [کرده و به وی] گفته بود: از این دست، فجایع بسیاری [خواهد] تراوید... آقاغلامحسین خود مهارت در کف بینی داشت و این مطلب را پیش مرحوم امام جمعه بیان داشت...<sup>۲۰۷</sup>

۲۰۵. مقصود، قوانین و احکام اربث است که در قرآن و سنت معصومین علیهم‌السلام تبیین شده و، براساس آن، اموال و دارایی شخص متوفی را بین بازماندگان تقسیم می‌کنند.

۲۰۶. مقصود، عضویت شیخ ابراهیم در لژ فراماسونری بیداری ایران است که در کتاب فراموشخانه و فراماسونری در ایران، نوشته اسماعیل رانین آمده است - ع. مندر.

۲۰۷. گفتنی است که، در همان سالها، زمانی که نوشته مرحوم حاجی میرزا ابوتراب ضیالی را به جناب دکتر نورالدین مجتهدی زنجانی نشان دادم و از مطالب آن مطلع شدند، فرمودند: صحت مضامین نوشته آقای ضیالی را مسوغات مکرر این جانب از بزرگان و مشایخ رنجان تأیید می‌کند.

کلام در باب شیخ ابراهیم را با طرح دیدگاههای رهبر فقید انقلاب اسلامی ایران، امام خمینی، راجع به او و شیخ فضل الله ادامه می‌دهیم که به مناسبت‌های گوناگون ابراز نموده‌اند.

## ۱۲. شیخ ابراهیم زنجانی از دیدگاه امام خمینی

پیشوای فقید انقلاب اسلامی ایران، از معتقدین به مقام علمی و مجاهدات سیاسی شیخ فضل الله نوری بوده، او را پرچمدار دفاع از اسلام می‌شمرد و طبعاً نسبت به قاتلان وی دیدگاهی شدیداً منفی داشت. از نظر امام: «مرحوم شیخ فضل الله نوری رَجْمَهُ اللهُ» یک شخصیت «مجاهد مجتهد دارای مقامات عالی» بود که برای انطباق قوانین مشروطه با اسلام قیام کرد و «متمم قانون اساسی» حاصل تلاش و «کوشش ایشان بود» و به همین علت نیز «خارجیها که یک همچو قدرتی را در روحانیت می‌دیدند... یک دادگاه درست کردند و یک نفر منحرف روحانی نما» - مقصود، شیخ ابراهیم زنجانی است - شیخ فضل الله «را محاکمه کرد و در میدان توپخانه، شیخ فضل الله را در حضور جمعیت به دار کشیدند».<sup>۲۰۸</sup>

مقبره مرحوم شیخ فضل الله (واقع در قم، صحن بزرگ حضرت معصومه علیها السلام)، در سالهای پیش از تبعید امام به عراق، پانوق ایشان و دوستانشان محسوب می‌شد<sup>۲۰۹</sup> و پس از پیروزی انقلاب نیز کراراً از شخصیت و مظلومیت شیخ، و اصل پیشنهادی وی در قانون اساسی (نظارت فقها بر مصوبات مجلس) یاد و ستایش می‌کرد و ملت ایران را به غور در حوادث مشروطه و عبرت‌گیری از سرنوشت آن (بویژه شهادت جانگداز شیخ) فرامی‌خواند: «اگر روحانیون، ملت، خطبا، علما، نویسندگان و روشنفکران متعهد سستی بکنند و از قضایای صدر مشروطه عبرت نگیرند، به سر این انقلاب آن خواهد آمد که به سر انقلاب مشروطه آمد...» (۶۰/۸/۴) و به نویسندگان توصیه می‌کرد درباره شیخ قلم بزنند.<sup>۲۱۰</sup>

امام در مسیر دفاع از اسلام و ستیز با عناصر سکولار، بین خود و امثال استاد

۲۰۸. سخنرانی امام در تاریخ ۵۹/۸/۲۷. رک، تاریخ معاصر ایران از دیدگاه امام خمینی، ص ۷۰.

۲۰۹. به گفته حجة الاسلام و المسلمین علی دوانی: امام با جمعی از باران خود «زمستانها در حجره مرقد شیخ شهید فضل الله نوری گرد می‌آمدند و باز پس از برگزاردن نماز مغرب و عشاء» بدون همراهی با اصحاب «براکنده می‌شدند» (سرگذشت‌های ویژه از زندگی حضرت امام خمینی مدظله العالی به روایت جمعی از فضلا، انتشارات پیام آزادی، تهران ۶۴، ۵۸/۶).

۲۱۰. رک، گفتگو با حسین مکی. مندرج در: تاریخ معاصر ایران، سال ۱، ش ۱، بهار ۷۶، ص ۱۸۵، سخن امام در ۵۸/۲/۲ به حسین مکی که: «چرا راجع به مرحوم شیخ فضل الله چیزی نمی‌نویسید؟».

مظهری، شباهتهایی آشکار با شهید نوری می‌دید و صریحاً دشمنان نظام جمهوری اسلامی را از سنخ کسانی می‌شمرد که در صدر مشروطه، به منظور انزوای روحانیت در اجتماع و سیاست ایران، دست به قتل شیخ فضل‌الله و بهیانی گشودند. با تأکید بر اینکه: «مقصد ما اسلام است»، هشدار می‌داد: «ببینید چه جمعیهایی هستند که روحانیون را می‌خواهند کنار بگذارند؟ همان طوری که در صدر مشروطه با روحانی این کار را کردند و اینها را زدند و کشتند...؛ همان نقشه است. آن وقت ترور کردند سید عبدالله بهیانی را، کشتند مرحوم نوری را، و مسیر ملت را از آن راهی که بود برگرداندند به یک مسیر دیگر؛ و همان نقشه الآن هست که مظهری را می‌کشند، فردا هم شاید من و پس فردا هم یکی دیگر را. مسیر، غیر مسیر ماست» (۵۸/۳/۳).

از نظر مرحوم امام: شیخ ابراهیم زنجانی (دادستان! محکمه‌ای که رأی به اعدام شیخ فضل‌الله داد) نه یک روحانی اصولگرا و آزادی‌خواه، بلکه روحانی‌نمایی فاسد و نامهدب شمرده می‌شد. چنانکه در تاریخ ۵۹/۹/۲۷ در جمع طلاب حوزه‌های علمیه و مدرسین و دانشجویان تحکیم وحدت دانشگاهها و مدارس عالی کشور فرمودند:

اگر تهذیب در کار نباشد علم توحید هم به درد نمی‌خورد... حتی علم توحید که بالاترین علم است... انسان را اگر مهدب نباشد از خدای تبارک و تعالی دورتر می‌کند. باید کوشش بشود در... حوزه‌های علمیه... کنار علم فقه و فلسفه و... حوزه‌های اخلاقی، حوزه‌های تهذیب... و... سلوک‌الی‌الله تعالی | باشد! شما می‌دانید که مرحوم شیخ فضل‌الله را کی محاکمه کرد؟! یک معتم زنجانی، یک ملای زنجانی محاکمه کرد و حکم قتل او را صادر کرد. وقتی معتم و ملای، مهدب نباشد، فسادش از همه‌کس بیشتر است. در بعضی از روایات است که در جهنم، بعضی اهل جهنم از تعفن بعضی روحانیون در عذاب هستند و دنیا هم از تعفن بعضی از اینها در عذاب... اگر عالم فاسد، یک شهر را، یک مملکت را به فساد می‌کشد؛ چه عالم دانشگاه باشد چه عالم فیضیه فرقی نمی‌کند.

نیز فرمودند:

در دوران مشروطه... یک عده‌ای که نمی‌خواستند که در این کشور، اسلام قوه داشته باشد... جو سازی کردند به طوری که مثل مرحوم آقا شیخ فضل‌الله که آن وقت آدم شاخصی در ایران بود و مورد قبول بود، همچو جو سازی کردند که در میدان، علنی ایشان را به دار زدند و پایش هم کف زدند و این نقشه‌ای بود برای اینکه اسلام را منزحل کنند و کردند... (۶۲۹:۲۶).



پښتونستان د علومو او مطالعاتو فریښی  
پرتال جامع علوم انسانی